

وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ

صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع شد ۱۳۰۸

کتب مفصلہ ذیل کی سوای بھی ہر قسم کی کتابیں کتبخانہ مطبع مجتبائی دہلی سی مل سکتی ہیں

عوارف المعارف مصری عربی۔
مصباح الہدایت ترجمہ عوارف
مجموعہ صد پند لقمان حکیم
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین
یحیی منیری۔
مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین
مکتوبات حضرت شیخ عبد الحق محدث
دہلوی رح مطبوعہ مجتبائی دہلی۔
مکتوبات حضرت معصوم نظامی
مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی۔
مکتوبات کلیمی حضرت شاہ کلیم اللہ
جہان آبادی نور اللہ مرقدہ۔
انوار الرحمن ملفوظات مولانا عبد الرحمن
کلمات طیبات مکتوبات حضرت پیران پیر
و شاہ ولی اللہ رح محدث دہلوی و حضرت
میرزا مظہر جان جانان شہید و حضرت
قاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی
قدس اسرارہم۔
مقامات امام ربانی۔ دہلی
مقامات صوفیہ
تحفۃ الاخیار فی اسرار الابرار
از شیخ عبد الحق محدث دہلوی رح مجتبائی
معدن المعانی ملفوظات یحیی منیری
در دو جلد۔
ملفوظات حاجی وارث علی شاہ

ارشاد الطالبین از قاضی ثناء اللہ
صاحب پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ مطبوعہ
مجتبائی دہلی۔
سیر الاولیا فارسی مصنفہ حضرت
امیر خسرو صاحب خلیفہ حضرت
نظام الدین اولیا رح
انیس الارواح۔
اسرار الاولیا ملفوظات بابا فرید
گنج شکر کشوری۔
دلیل العارفین۔
اسرار العارفین ترجمہ اردو
دلیل العارفین۔ دہلی۔
مونس الذاکرین۔
سرور القلوب الی دیار المحبوب۔
سیر الاقطاب اذکار اولیاء اللہ۔
شجرۂ معرفت ترجمہ لب لباب
مثنوی مولانا روم۔
خزینۃ الاصفیا در دو جلد۔
وقائع شاہ معین الدین چشتی۔
مطلع الانوار مع حواشی جدیدہ
از حضرت امیر خسرو دہلوی بجواب
مخزن اسرار۔
مخزن اسرار از حضرت
نظام الدین گنجوی رح
تحفۃ الاحرار جامی۔

لوائح جامی۔
سبحۃ الابرار۔
نفحات الانس۔
کیمیائے سعادت از حضرت
امام غزالی رح
مذاق العارفین ترجمہ اردو احیاء
علوم الدین امام غزالی رح
اکسیر ہدایت ترجمہ اردو کیمیائے سعادت
اخلاق جلالی۔ فارسی محشی۔
جامع الاخلاق ترجمۂ اخلاق جلالی
اخلاق ناصری۔
اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ
منطق الطیر از حضرت فرید الدین
عطار شہید رحمہ اللہ۔
می باید شنید۔
می باید دید۔
نکات احسانی۔
گنجینۂ عرفان
انوار التہذیب
فتوح الغیب مع شرح فارسی
مثنوی مولانا روم محشی [illegible]
شرح مثنوی مولانا روم از بحر العلوم
در سہ جلد۔
حدیقۂ حکیم سنائی بحاشیۂ جدید
رسالۂ حق نما از شاہزادہ دارا شکوہ

تذکرۂ غوثیہ کاغذ ولایتی
ایضاً کاغذ ولایتی عمدہ
ہدایۃ الطالبین فارسی
حکایات الصالحین مجتبائی
رموز العارفین مع چند حکایات
صالحین و مناجات بجناب باری
احیاء العلوم عربی
پیراہن یوسفی ترجمہ مثنوی مولانا
روم بزبان اردو۔
کنز الاسرار ترجمہ مثنوی بو علی
شاہ قلندر۔
چشمہ فیض اردو ترجمہ پند نامہ
منہاج العابدین فارسی
مطالب رشیدی فارسی
سراج السالکین ترجمہ اردو منہاج
مطبوعہ مجتبائی۔
سفینۃ الاولیا فارسی۔
گلدستہ کرامات غوث پاک
نزہۃ المجالس بمبئی۔
مجموعہ سمجھ بوجھ اردو منظوم
افضل الفوائد ملفوظات حضرت
نظام الدین اولیا مؤلفہ حضرت
امیر خسرو رح
تذکرۃ الاولیا از شیخ المشائخ
فرید الدین عطار۔

والله يهدي من يشاء

صراط مستقیم

در مطبع مجتبائی واقع دهلی طبع شد ۱۳۰۸



بسم الله الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان احدی جز ذات پاک وی نگنجد و برهان ساطع
این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَا اُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ بر مفارق
جمهور انام مید رخشند و شکریکه حق الائی بی حصر و احصای ویراکه در هر لمحه بر نقطه انسانی که مرکز دایره لطف رحمانی است
ریزان میگرداند اتمام آن از هیچ مخلوقی بر نمی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخبش هیچ نعمتی نمی نشیند و بمناسبت مقابلیت
وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم
نهاده الی ابد الآباد تکاپوی بی قیاس کند و باز خطره موازنه شکر نعما در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش
جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا
را بحکم بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس از این مشت خاک شمه از حمد و شکرش نمی آید مگر انچه او تعالی بلطف
عمیم خود بآن امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوه خود متبری گشته اتباعا لامره تعالی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون نکشد و به نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود
آن پاک بیچون و بیچگون به تعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض را بنواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشد وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَ
رَسُوْلُهٗ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ راهدم وهم نفس ومونس نفس خود ورزد ودرود نامحدود بر علم عرصه وجود صاحب مقام
محمود مطلع جریده صفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و
تکوین مقصود خطاب ارشاد وتلقین طغرای فرامین تکلیف وتشریع خط کش دواوین تدلیس وتلمیع اعنی اَحْمَدِ
مُجْتَبٰى مُحَمَّدِ مُصْطَفٰى صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهٗ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَعَلٰى
وُرَّاثِهٖ وَنُوَّابِهٖ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ وَفِيْهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ
اما بعد میگوید عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی درباره این ضعیف نامتناهی است
وازان اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایره ولایت دلیل
سبیل فلاح ورشاد رهنمای طریق استقامت وسداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی سلاله خاندان صلب طاهر
سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی حسن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای
ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد مَتَّعَ اللّٰهُ الْمُسْلِمِيْنَ
بِطُوْلِ بَقَائِهٖ وَنَفَعَنَا وَسَائِرَ الطَّالِبِيْنَ بِاَقْوَالِهٖ وَاَفْعَالِهٖ وَاَحْوَالِهٖ است این ضعیف در
اوان حضور ان مجلس ظل ایک انس باستماع کلمات هدایت آیات فائز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین وخیرخواهی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه وفائده سعادتیه غائبین همراه حاضرین اشتراکی بهم رسد طریق
آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفس تحریر نیافته اگرچه از عیان تا بیان واز حضور تا غیبت
تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که اَلشَّاهِدُ يَرٰى مَا لَا يَرَاهُ الْغَائِبُ بران شاهد عدل است لیکن بحکم
مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا يُتْرَكُ كُلُّهٗ کمر همت در اتمام این امر حسبت بسته ونیت خالص انموده دل فرست
نموده سعی بیش از بیش بجا آورده ودر اثنای تحریر این کتاب مستطاب اوراقی چند که جناب افادت مآب قدوه فضلای
زمان زبده علمای دوران مولانا عبد الحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب باریافتگان حضور آن
والا قباب منسلک اند پاره از مضامین هدایت آگین که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیده دران

اوراق تحریر کرده بودند فائز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی و ثالث این کتاب را
بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر
اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد
در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن ازبسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب
علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه
دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات
و ایراد تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه معتاد اند
از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود لهذا در بعضی مقامات گونه
از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح
قطب المحققین فخر العرفاء الکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان
مستمعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف هر پاره را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض
نموده تا غث از سمین و مقصود از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب خلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته
باشد باصلاح حضرت ایشان منجبر گردد و این کتاب را بصراط المستقیم ملقب نموده بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه
مرتب ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانیده و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را
بلفظ افاده مصدر ساخته و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب **مقدمه** و آن مشتمل بر سه افاده است **افاده اول** باید دانست
که ثمرهٔ شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
اَحَبَّ اِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است از آن وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ تلویحی است بآن این
مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که اکثر اهل زمان
از آن در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور
بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیاء کرام و مقامات اولیاء عظام
اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیاء و اولیاء باحوال

اهل عشق و مواجید تشویشات بی‌حاصل بکار میبرند حالانکه سیر این بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت
پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید و در
تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلق قلب است
که محل جمیع کیفیات نفسانیه اوست و ثانیاً سائر قوای باطنه و غایتش انحلال و از خود رفتگی طالب است در وجدان
مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتی که مسمی بعشق است
زائل میگردد و مراد از حب عقلی انبعاث داعیهٔ طلب چیزی است که طالب بر فواید و منافع او و احتیاج خود بسوی او
مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب راهروی سهل گردانیده و باین سبب کمر همت در طلب
او بسته و هر حیله که در کیسهٔ فکر خود میداشت بر طلب و باخته و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً لا اضطراراً و موقع
اول این محبت عقل است که خزانهٔ معلومات است و ثانیاً در سائر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب
از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزائم و همتها است
که در طلب او می انگیزد و در جوارح چه مشقتها و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد و
چنانکه نتیجهٔ حب اول فنای علمی است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود همچنین ثمرهٔ حب ثانی فنای
همت است یعنی هر چه میگوید از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود و هر فکری و نظری که نتیجه‌اش جز تحصیل
محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها است و هر حبی و بغضی و تجهمی و کراهتی که بملائم و
منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض لا یُلتفتُ الیها است بالجمله داعیهٔ تحصیل مطلوب و تمهید
طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که استیلا بر تمام باطن بحسب
شرط تحقق آن نمی تواند شد چه پیداست که عشق چیزی بالبغض عقلی مجتمع میشود لاسیّما عِندَ التعارُض بین
الحُبّین مثلاً نوجوانی متدین بار بود الدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
او محبوب بحب عقلی اند تعرض این امر می نمایند هر آئینه آن سعادتمند آن معشوق را بلکه عشق او را مکروه و
مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه مقر اصلی او عقل است
و از انجا جنود او بقوای طبیعه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را هیچگونه در ان راه نیست و چنانکه حب

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد و لهب آن منطفی میشود همچنان حب ثانی بوصال محبوب هر دو باز دیاد می پذیرد
از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد که هرگز آن وسعت و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر
وَإِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوطُ و ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این
معنی در وصال واضح تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلاً عطشان را نزد یک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب به نسبت آب عشق هم رسیده یعنی از
جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنا یافت او سر بر میزند اگرچه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن عطش است
و اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد و چون در عین شدت عطش با آب زلالی
می رسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند در آن زمان یک حالتی وارد میشود
که تعبیر از آن بجز نسیان ما سوای آب نتوان کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکر او را هم میرسد و بسبب آن
ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه بالکل زائل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را به نسبت
آب حب عقلی است چه میلان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاض
آنها که سرمایه معاش و اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی
آب و کثرت منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و کلی همت ایشان
را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه
حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابات و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشقتها است که در
حفر آبار و کری انهار و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان میگذرد
و ایشان آنهمه را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی و در امثال این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل
آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در آن دخلی نیست و اگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت
شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و بسفاهت و دون همتی او را منسوب خواهند نمود و هر قدر یکه آب بدست
ایشان می آید بر فوائد و منافع او بعین الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود و مشاقیکه در طلبش تحمل کرده
بودند بجا می انگارند و بآن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون این قدر مذهن نشین شد

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب‌شان شده اصطفا کرده
بمحض عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از آن بنسبت خود هدایت میکند و ایشان را باین سرمایهٔ سعادت
دوجهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن مفخر و مباهی میگرداند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
و هر یکی را ازین نوعین مبادی و مؤیداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص میدارد و ازبسکه طالب
راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این امور اربعه را بوجوه تمایز فیما بین
النوعین ملقب ساخته شد **افاده ۲** ازبسکه حب ایمانی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت
میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده
شد و ازبسکه حب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود حضرت
حق که این معرفت خلاصهٔ ولایت است میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت
است براه ولایت و نسبت ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمهٔ طریقت و پیشوایان
حقیقت اگرچه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز
از طریق تحصیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلالاً لب نکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ
ننموده لهذا چنان مناسب می‌نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الحبین عقد کرده شود
و ازبسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سائر ابواب
کرده شود و ازبسکه تخلیهٔ نفس از رذائل و تحلیهٔ آن بفضائل و بجا آوردن عبادات شرعیه بطریقیکه مقصود
شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر
تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و مؤخر از بیان
وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشتهٔ کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را
ثمرات سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت اذکار و مراقبات و ریاضات و
مجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد اشغال مناسب
هر وقت و ریاضات ملائمهٔ هر قرن جدا جدا میباشد لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال

کوششها کرده اند بنا بر علیه مصلحت وقت چنان اقتضا کرد که یک باب زین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است گردید و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده ۱** باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکر یکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد **افاده ۲** اما سبب حصول عشق پس تصویرش اینست که چنانکه نار که الطف و اصفی و اعلای عناصر است با جزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع حیاز عنصریه است جذب میکند تا او را فانی در خود گرداند و همرنگ خود در آثار و احکام بسازد و لیکن چون غبار یکه مجتمع در جو توده توده شده است عائق از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که در میان اقتضای نار و اقتضای غبار تزاحمی و تعارضی بهم میرسد و باعث سبب صوتهای رعدیه و شعل ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت و حدت خود بعضی عوائق تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی و متلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در انشاء الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش ذاکر بِالطَّرِيقِ الْمَعْهُودَةِ فِيمَا بَيْنَ الصُّوفِيَّةِ لِلذِّكْرِ الْجَهْرِ الْمَوْضُوعَةِ لِدَفْعِ الْوَسَاوِسِ وَجَمِيعِ الْخَوَاطِرِ وَتَرْفِيقِ الْأَرْوَاحِ از نور و سکینه و التذاذ مالامال میسازد و همچنین خیال و وهم او را بِالطَّرِيقِ الْمَشْهُورَةِ فِيمَا بَيْنَهُمْ لِلذِّكْرِ الْخَفِيِّ الْمَوْضُوعَةِ لِوِجْدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهٰذَا اللَّفْظِ وَحُصُولِ الْإِلْتِذَاذِ بِالْخَلْوَةِ وَالسُّكُوتِ وَالنَّفْرَةِ عَنِ الْمُخَالَطَةِ مَعَ النَّاسِ وَالْمُكَالَمَةِ مَعَهُمْ

استحلالی و خمولی می بخشند خواه بذکر مجرد همین لفظ اسمی حاصل شده باشد خواه بفهم نفی یا صفات دیگر طالب را
ازان انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است و منشا علم کہ الطف و اعلای تجلیات
و اقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ کہ بسیط محض و مجرد بحت است در ذهن
او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم التوجه بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت و ادراک او مثل چشم
مقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نزند اگر احیانا خطره ماسوا
در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب این مسمی بفکر است نزدیک قوم بالجمله چون
طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان او میگردد و الطف
اجزای سالک را که روح الهی اوست و کہ خود ساخته دبا او امتزاجے بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح
الهی کہ از عالم پاک است و قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّي در شان اوست و بسبب مجوسیته باین مشتی خاک اصل
خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات
حق در خود دیده کہ ان الله خلق ادم علی صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده
اقتضای وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تلهی و تیقظی کہ از
استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیق اعلی مینماید اما چون غبار
بشریت مانع لحوق او بحظیرة قدس میگردد ناچار تزاحمی در ما بین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود و باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه کہ ملقب بروح طبعی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش و تغلغل کہ در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه وار
و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر او را بهم میزند و بسا است کہ از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت
و حدت این الفت بیتابی و بیسامانی و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و
اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را بحب
نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت آنا فانا متزاید میشود تا کہ حجاب بشریه ذکره منخرق شود و غبار نفسانیه باش
پاش گردد و ثمره این حب مترتب شود **هدایت ثانیه** در بیان موبدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱ از عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام وکلام وصحبت باانام چه روح حیوانی را باین امور رقتی ولطافتی حاصل میشود وهر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل وشورش وگرمی سریع تر **افاده ۲** از جمله مویدات آن استماع الحان خوش وصوتهای دلکش وقصص شوق آمیز واشعار عشق انگیز است **افاده ۳** از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام ومداومت بر اغذیه کثیفه وامثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب عشقی وآن مشتمل بر پنج افاده است **افاده ۱** از جمله آثار آن آنست که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری ووصول بروح الهی باهل خود میکند وبس نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب نه ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن ونه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوب باشد خواه غیر آن نه آنکه مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق ومواجید مقید بقیود شرعیه ومتادب باداب عرفیه وطالب رضای مولی وملتزم متابعت مصطفی صلی الله علیه وسلم نمیباشند حاشا وکلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال میخواهد وبس بهر طریقیکه بدست آید خصوصیت هیچ طریق از امور اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول مقصود خود در استماع مزامیر وعشق مجازی وشغل برزخ وتخلیه اوقات از اذکار وطاعات وامثال اینها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب ومیلانی بسوی این امور نموده خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدین وتشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و قرب ووصال او مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی وآمد ورفت در مجالس خود ممانعت میکنند واز قرب جوار بلکه از محله ودیار خود اخراج می نمایند حتی که نوبت بسب وشتم ولکد کوب میرسد وآن عشاق هیچگونه از دید وادید و از آمد ورفت محافل ومجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب اینها نمودن وجان در کوی آنها باختن را کمال فخر وعلو همت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه ونثریه اینها دلالت صراحة برین میدارد وایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان آوردن وحرف گله کسی

برزدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود و در مقام حب عقلی بکدام پایه می انگند معهذا ارباب عشق مجازی
در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را بامثال این مضامین رنگین مزین میسازند
الحاصل مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی و حب
عقلی هست **افاده ۲** ازجمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق ماسوای محبوب بتنگدلی از عروض مشاغل
متشتته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و امامت
جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال آن و لهذا از تزوج که
اصل همه علائق هست نهایت نفرت و وحشت میگیرد **افاده ۳** ازجمله آن شدت تعلق قلب هست بمرشد خود
استقلالا یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص نا دودان فیض حضرت حق و واسطه هدایت او هست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق
همان میگردد چنانکه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا با و التفات
درکار نیست **افاده ۴** ازجمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم ازجمله نظم
و ترتیب امور متشتته هست و از بسکه کار او ببساطت در بساطت هست اشتغال بامثال این امور کار ه بار او را
پریشان میسازد **افاده ۵** ازجمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر شرع و باطن آن واقع است
تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی هست و آن تعلق قلب هست بحضرت حق جل و علا و این تعلق را
انحای هست مختلفه که هریک را از آن انحاء نسبتی مینامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور هست و ظاهر نیست جمع نحو
آن امتثال اوامر و انتهاء از مناهی هست و در مابین این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک
که قبله ارباب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح و تفصیل آن موفق شده اند پس
هرکسیکه بوجدان خود متفطن آن علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد و احوال او ممتزج بافعال
میشود و الا آن شخص قشری محض و متقشف بحت میگردد اگر فقط متمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد و الا
شعله از الحاد در عقاید او راه مییابد اگر فقط متمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجه اعتبار ساقط دانده و از بسکه
تفطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال هست صاحب حب عشقی را درین میدان جولانی نیست
الا بتقلید ارباب حب عقلی و ازین آثار مذکوره تا بدیگر که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن باهل فطانت

چندان عینیت العاقل بکیفیۃ الاشارۃ ہدایت رابعہ دربیان ثمرات حب عشقی و آن مشتملبر سہ افادہ است

افادہ ۱ چون بسبب حدت و شدت کیفیت عشقیہ و قوت جذبہ بتجلی علمی و کمال انجذاب روح الٰہی غبار شہادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانیہ و ظلمانیہ منخرق میشود لابد بنابر انجاز وعدہ کہ منطوق کلام لازم الوثوق وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا است و مدلول کلمہ فَاذْکُرُوْنِیْ اَذْکُرْکُمْ است مشاہدۂ جمال لایزال حضرت ذو الجلال سوت میدہد و معنی قرب و معیت کہ مضمون اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَاَنَا مَعَهٗ اِذَا ذَکَرَنِیْ و احْفَظِ اللّٰهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ کہ معبر بوصال است ہویدا میگردد و در جلدوی تپ تابی و قلق و اضطرابی کہ در وقت حرمان و ہجران تحمل کردہ بود حال سرور و ابتہاج و خلعت مکالمہ و مسامرہ بدست می آید بالجملہ سراسیگی بالفت مبدل میگردد و وحشت بانست افادہ ۲ بازچون فائد توفیق دست این مدہوش ابتہاج مشاہدہ راگرفتہ ببالا میکشد مقام فنا و بقا از پردہ استتار و بظہور می آرد بیان اجمالش آنکہ چنانکہ آہن پارہ را در آتش می اندازند و بانہار آتش او را از ہرجانب محیط میشود بلکہ اجزای لطیفہ ناریہ در نفس جوہر آن آہن پارہ مداخلت مینماید و شکل و لون او را ہمرنگ خود میسازد و حرارت و احراق کہ از خواص نار است باو می بخشد ہرآئینہ آنقطعہ حدیدیہ معدود و از جملہ قبسات ناریہ خواہد شد نباین معنی کہ آن حدید از حقیقت خود متبدل شدہ بنار صرف متحول گردیدہ کہ این امریست بدیہی البطلان بلکہ این آہن پارہ در حقیقت خود آہن است لیکن بسبب ہجوم جنود شعل ناریہ حدید تپش مع آثار و احکام خود در و بقرار آوردہ در زاویہ اختفا خمول ورزیدہ پس ہرچہ برنار از آثار و احکام مترتب میشد ہمان آثار و احکام تجاہبابی کم و کاست بر آہن پارہ ہم میتواند شد نہ نی بلکہ آن آثار و احکام حالا ہم مترتب بر ناری است کہ آن آہن پارہ احاطہ کردہ اما چون آن نار این آہن پارہ را مرکب خود ساختہ عرش سلطنت خود قرار دادہ این آثار و احکام را بآن آہن پارہ نسبت می توان کرد چنانچہ وَمَا فَعَلْتُهٗ عَنْ اَمْرِیْ تصریحی است ازان فَاَرَادَ رَبُّكَ تلویحی است بآن القصہ اگر آن آہن پارہ را درینحال مجال مقال بودی ہرآئینہ بصد زبان آوازہ عینیۃ خود بانار و غلغلہ اتحاد نار باحدید در گنبد افلاک انداختی البتہ البتہ ساعتی از خود رفتہ و از حقیقت خود غافل گشتہ باین کلمہ متکلم شدی کہ من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکہ کار و بار طباخان و حدادان و صواغان بلکہ جمیع ارباب صنائع منوط بمنست ہمچنین چون امواج جذب و کشش

جبتی

رحمانی نفس کامل اینطالب در قعر بحر نجار احدیت فرو میکشد زمزمه اَنَا الْحَقُّ وَلَیْسَ فِی جُبَّتِی سِوَی اللهِ ازان سر برزند

که کلام هدایت التیام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهٖ وَبَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهٖ وَیَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ

بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِی یَمْشِی بِهَا و در روایتی وَلِسَانَهُ الَّذِی یَتَکَلَّمُ بِهٖ حکایتی است ازان وَاِذَا قَالَ اللهُ

عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَیَقْضِی اللهُ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّهٖ مَا شَآءَ کنایتی است ازان این مقالات لطیفه

بس باریک و مسئله ایست بس نازک باید که دران نیک تأملی نمی تفصیل و ابر شفاهی دیگر تفویض نمائی

شعر وَرَاءَ ذٰلِکَ فَلَا اَقُوْلُ لِاَنَّهٗ سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ اَخْرَسُ و زنهار برین معامله تعجب ننمائی

و بانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّیْ اَنَا اللهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ سر برزد اگر از نفس کامل

که اشرف موجودات و نمونه حضرت ذات است آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست و از جمله لوازم اینمقام صدور

خوارق غریبه و ظهور تاثیرات قویه و استجابت دعوات و دفع بلیات است که لَئِنْ سَاَلَنِیْ لَاُعْطِیَنَّهٗ وَلَئِنِ

اسْتَعَاذَنِیْ لَاُعِیْذَنَّهٗ مصرح است باینمعنی و از جمله لوازم آن ظهور نکبت و وبال بر عدو بدسگال این صاحب جمال است که

مَنْ عَادٰی لِیْ وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ مفید همین مضمون است **افاده ۳** باز اگر لطیفه دیگر از غیب جذبی

جدید از پرده لاریب باو میرسد از ادراک وسعتی بس عظیم و پهنائی بس فخیم پیدا میکند که بسبب آن انحلال جمیع

حقائق کونیه و موجودات امکانیه در جنب ذات بیچون هویدا میگردد و نسبتی که مابین نفس اینطالب و حضرت حق

ظاهر شده بود همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود بظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و بالجمله

انبساط قیومیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقائق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و به مضمون

هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ وَلَوْ اَنَّکُمْ دَلَّیْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَی الْاَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلٰی لَهَبَطَ عَلَی اللهِ

دم میزند سبحان الله از تاثیر عشقی و جهی جذب تجلی علمی که بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس پاک چه قدر رسا و چالاک گردیده

این مرتبه همین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه مقعد صدق و مقام کریم یافته شعر جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد عشق جان طور آمد عاشقا طور مست و خر موسی صعقا و از لوازم اینمقام است دم از وحدت وجود

زدن و لب بمعارف الهیه گشودن و ترنم بمضامین این ابیات نمودن شعر انچه نی میگوید اندر زیر و بم

فاش اگر گویم جهان برهم زنم جمله معشوق است و عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق مرده

این است آنچه از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصاً تفاصیل مقام فنا
و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوه اولیا و زبده ارباب صفا اعنی شیخ ولی الله ازین کمال بقرب
النوافل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت و آن مشتمل بر چهار هدایت است **هدایت
اولی** در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که
انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها در جذر جبلت او ودیعت
نهاده اند و هر فردی ازین نوع که لوح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جهل و عناد که فطرت خود را فاسد
کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع ابنای
نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص و معائب خود و امثال خود میداند و هر که را از ابنای نوع خود عاطل ازین
امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از زمره اغبیا و سفها میداند از عمده آن امور حب منعم و تعظیم او ست و
ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و تحمل مشاق و ترک مالوفات خود و صرف مرغوبات در ابتغای رضای
او و خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان را بمدح او کشادن
و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار منت او فرود کردن و منت او را بر خود قولاً و فعلاً
اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر عزیمت امتثال اوامر و رضاجوئی او محکم داشتن و
از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاقه پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره
که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطرة را با منعم خود علاقه
با هم میرسد که هرگز از عهده آن مدة العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای
او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک
تامل کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین نخواهی یافت
و تماوج بحر جنس و تباهی در تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از ان و تبابب تشاتم بآن در مابین
افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را ببر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا و تعظیم استاذ و انقیاد
سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد و او را باین مدح مسرور و ابتهاجی

حاصل خواهد شد بلکه جهد و سعی در نفع رسانیدن در دل او به نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین
و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین یکی به نسبت کسی کنی البته آن شخص این قول را
ذم و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قائل بهم رساند و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او
یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت باشد از آن امور
بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و خانه او و مرکب او و مسکن او چنانکه هر کسیکه ممارست
این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام بلکه با جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان امر فرمان
پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه
موید حب و مروج شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محب میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و بافراط و غلو می نهد باعث تعظیم
اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی و افعالی که بازای
نعم او بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضاجوئی او باخته ندانی که این از قبیل عجب باقوال و افعال خود و احتیاط
صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را دو جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات
محب است و از جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله
حب جواد است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه لا لغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر گاه این
صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد و مثلا اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت را
از سلاطین و ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت و کیاست باشد البته از صمیم قلب
خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش ازدیاد عز و جاه آن کرما استقراری میگیرد
خواه با ایشان انعامی از آن عظما رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ یکی از این
عظما را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل و علا متصدی افاضه امور نافعه میشود و سعی در فیض
رسانی بجا می آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب
جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا امتثال صفت سخا و کرم

وثنا و مدح در اقران خود یا امثال این امور باعث ایثار افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند
الافاضه و الانعام مستور میدارند و بی غرضی محض اظهار می نمایند و در بادی نظر تشبیهی بجواد مطلق پیدا میکنند
بنابراین مستوجب حسب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقةً در ذات فیاضه
او منحصر است و بس آری یا نمی بینی که اگر احیاناً از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
ظاهر میشود در همه ارباب فطانت او را از زمره کرام خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود می نمایند و از
جمله تعظیم صمد است مراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید و این
صمدیة امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه
مرتبهٔ ایست از صمدیة و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبهٔ ایست فوق از ان
و استغنا از معین و وزیر و مشیر و شریک و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از
جواسیس و هرکاره‌ها و خفیه نویسان و وقائع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق از ان و استغنا
از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبهٔ ایست فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیه
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال
مشکلات و اندفاع بلیات مرتبهٔ ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبهٔ ایست فوق از ان و در
حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق از ان و در نفس وجود و بقای او یعنی در
خروج از کتم عدم و ظهور بر منصهٔ وجود مرتبهٔ ایست فوق از ان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید
کرد و بازائی هر مرتبه از صمدیة مرتبهٔ ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که
صمدیة عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل وست کامل تر و خاضع تر خواهد بود و بالجمله
صمدیة و تعظیم را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکه یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر پله
دیگر بانحطاط و پستی رو می نهد آیا نمی بینی که هیچ کی از متدینان ملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را
که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیة او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج
خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیت بر استحقاق اهتمام عبادت را استدلال

می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای تفسیر پوشیده نیست و از انجمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بداهه بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی میداند مثل علم و ذکاوت و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم او بجامی آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکی ازین امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهمه لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب ازدیاد حب باعث حدوث فرط تعظیم که فوق از ان متصور نیست البته خواهد شد **تمهید ثانی** چون منعم حقیقی و جواد مطلق نجات افراد انسانیه از مصائب اخرویه و نیل ایشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق جل و علا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست و انچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دو جهانی قرار داده بزبان هدایت نشان اشرف و اکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا اللّٰهَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنْ نِعَمِهٖ و آوازه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه فطرت در دادند و کلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق و جود او و مملو از شرح و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال و نافی سمات نقص و زوال بود در باطن او ریخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر به صمدیت او بود و تحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و مبنی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که مظهر تفرد او بالوهیت که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس محامد و کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبث در افاق و مضمر در انفس است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفیة و علقیة و مضغیة که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خویش و صور دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تمیل اولاد در بطون امهات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن و در العباد شیخوخت و از دفع بلیات و حل مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین و در هدایت او از

ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن بمحض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب و العجم ایضاح کرد تا آن اموریکه در خمیرهٔ فطرت مستور بود بر منصهٔ ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که منشرق فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ و مدلول بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا است نصیبهٔ ایشان بود **تمہید ثالث** باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن از متممات احوال و مکملات آن نیز توان شمرد چه افعال و اقوال بمنزلهٔ قالب است و احوال بمنزلهٔ روح و چنانکه قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبهٔ مکملات و متممات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحتی طاری شود و از ظهور آثار آن از سب و شتم یا نغمه و سرود باز ماند و از ضرب و جلد یا از آرایش اسباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرحیه یا غضبیه مانع آید هر آئینه آن غضب و فرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده در ساعتی اهب آتش غضب منطفی شده و انبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه را باقوال لسانیه و افعال جسمانیه تائید کنند البته آنهارا قوتی و تزایدی بهم رسد و رسوخی و احاطهٔ دست دهد هم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد و انداد باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا در بالا میسازد و آب و تابی می بخشند که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید و شهسوار هالک الفرس خواهد شد چون این مقدمه ممهد شد پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم **افاده -۱-** باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال در ازل از اهل سعادت نوشته اند و عنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او بنعمای جسمانیه و نفسانیه در اقصای مراتب صمدیت اعلای مناصب جود واقع است و باکمل اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات نقص منزه و از صفات زوال مبرا و این شخص را اقوای مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی او محتاج حتی که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی او وجود

کمال صمدیت و استغنای او و در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس هست عجائبی را که مبسوط از سمک تا سماک و از ثری تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره از آن اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکورة الصدر که در فطرت او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پر می سازند و جوشی و تعظیمی نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممتزج با افعال خضوعیه و حرکات تعظیمیه بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند لاسیما تهلیل که دلالت بر تفرد او باعلای مراتب صمدیت و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه فطریه بروجهی است که فوق آن متصور نیست باوجودیکه بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته پس این کلام پاک را آن مومن پاک به کمال تعظیم و تدبر معانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد و لذت این اذکار خصوصاً تلاوت این کلام پاک قلب و عقل او را مالامال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین آن او را صید میکند و حرکت عقل او را بسبب تنبیه روشن میگرداند و خیالات منتشره و وساوس پراگنده و امانی باطله و عزائم عصیان جسمیه و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی میگرداند و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد و همین اذکار این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب میکنیم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال جسمانیه در باره احوال نفسانیه تائیدی عظیم بهم میرسد و آب و تابی فخیم وسعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر ایمانی باعث ازدیاد امور اربعه فطریه خواهد شد و الفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش باز تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون تهلیل که تفرد حضرت حق بالوهیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فواضل متعدیه و اقصای مراتب استغنا و اوسع جود و انعام و سقوط وسائط تاثیر و انعام و اعراض از التفات بآنها و عدم اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد و هر کائنی که در عالم کون به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلاواسطه منوط داند و هر ایذا یکه بوی از ایشان او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا احجاب شمرده و هر کمالیکه در ذره از ذرات موجودات تافته همه را

عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویدا است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند
پس ساحت ضاعة در بحر عجائب قدرت او غوطه میزند و حباب ساجر باد حیرت بدست نمی آرد انا فانا در کتاب
انعامات او مطالعه می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نمیدهد این سمت
اگر این قوم و این را بمراقبهٔ صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر بکمال خود میرسد الفتی شدیده
ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر برمیزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری می شود که او را
تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت و انعام می بیند
و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند - و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
همین می بیند - و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری برباد داده کرده باشد و
باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای
انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از جملهٔ
نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی و تعظیمی بهم میرساند **بیت** نازم بچشم خود که جمال تو دیده است
افتم بپای خود که بکویت رسیده است * هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را * کو دامنت گرفته بسویم کشیده است *
هرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم مثل بید از نسیم سحری می لرزد
و از هر بن موی او ندای عجز و احتیاج و آوازه استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت
شدیده را که ممزوج به تعظیم مفرط و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این
حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
و از بسکه شارع عم بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب
ایمانی و آن مشتمل بر دو تمهید و سه افاده است **تمهید ۱** - باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی و احسن
مویدات این سعادت جاودانی اجتبای حضرت حق و اصطناع جواد مطلق است که در ازل الازال نصیبه
این ذره ناچیز گردیده و او را از زمرهٔ مقبولان معدود کرده - پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از

حضیض خاک تا ذروه افلاک کشان کشان می برد و در هر مقامی نفعی جدید و ترقی مناسب آن بظهور می رسد
اما چون آن استعداد در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود الخبر می باشد و بنسبت مصادفت بعضی امور مناسبه پرده
خفا از روی او دور می شود و آثار او تدریجا بمنصه ظهور می رسد بنا بر آن این امور را از زمره مؤیدات و اسباب
می توان شمرد اگرچه مؤید حقیقی و سبب اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در ضمن جبلت او ودیعت نهاده اند
چه از اضعاف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتیب این قسم الطاف
بر امثال این موصوفات - تمهید ۲ باید دانست که اگرچه مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید
ساختن و در حیطه عدد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ
بسوی بعضی از آن اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت پی برند
افاده ۱ - از عمده مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال فوز رغبت به
موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی انتهای ظاهر و
باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضاجوئی حضرت حق چست بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر
او لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن - ندانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است
یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از آن اطمینان قلب بر عقائد
شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب بنسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت
خلق در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیتیکه جان و مال خود را در رضاجوئی منعم خود
برباد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال اوامر او باختن در نظر همت عالیه خود بجوی نمی شمارد و هر عائق و
مانع را که در ترازوی همت خود برضاجوئی او موازنه میکند هم سنگ ذره نمی یابد بلکه در نظر بصیرت او مثل موی از
کاهی یا کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود
بر آن چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الانفصال باشد مثل پهلوان آهنین تن که آواز
رجز نقیبان و نعره مبارزة الاقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب شجاعت
و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که هر که روی همت خود آرم و نیز دمی عزیمت

بر کام فی الحال مثل مورچه بد حال پامال توانم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است
از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل نیل حقیقت
آن سرشتگی می نماید و جز وجدان راه در آن بار نیست و غیر قلب سلیم را آنجا کاری نیست ع لذت این می نشناسی بخدا
تا نچشی ۞ افاده ۲ از جمله مؤیدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در طلب نفس انکساری
از آن پدید آید و در احساس بهیمیه از آن انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تواند
شد بحسب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل و الشرب
باشد و مثل نگس برنان و حلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر در آن محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع حصول
مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و خدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور
دخلی وارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نساست و او را معشوقه ذات الجمال
ذات الحسب و المال و الحسن اتفاق دیاوری نصیب مستوره عن اعین الرقیب بدست آمده و آن وقت سرور و ساعت
ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاجعت با وجود توفر رغبت طرفین و هیجان شوق و شبق و
عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله و خوفاً من سخطه نموده و بسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده
و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تأثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین
بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا
مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از آن یا توقع اشتهار خود بجود و سخاوت و امثال این امور نباشد
در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین تواضع مفالیس فقراء و مساکین اذلاء در حق
اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین اقدام در
مهلکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال در آن منتظر می آید در حق اهل جبن و خمول که روی کارزار
و نبرد را ندیده و گرم و سرد زمانه را نچشیده اند و هم چنین سکوت در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطاء و
نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاء و تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی
و در حل و شمع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل

زمانها و ترک سعی و ر اظهار خوارق عظام و کشف وقائع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشایخیکه بقوت تاثیر موصوف و کشف
وقائع منسوب اند و آما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین که سه آب است که در وقت سیرابی خصوصاً
در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی شناسند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب
و گیاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسه
از آب زلال بدست آورده و همگی همت خود با و متوجه شده و نجات خود را در ان منحصر دانسته در دست خود پیاله
پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد
درین اثنای شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود برآورده و لخت
جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر
فقیری که در خانقاهی فرو کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا
می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمه حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن در ان احیای سنتی یا
اخمال بدعتی منظور می نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه همین امور سهله میسره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب
همم عالیه بآن اعتنائی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتدبه در نفس فاعل نمی بخشند باز وقتی میرسد که همین امور از افضل
عبادات و اشق ریاضات مے شود و در نفس فاعل تاثیری هم میرسانند که از الوف امثال آن متوقع نیست **افاده**
از جمله موئدات حب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت
طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت غازی
از غازیان یا اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطرابی ازاله عسرتی از گرفتار پیچ و تابی و همچنین سعی
که از ان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود گو که این سعی چندان بر نفس شاق نبوده
باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد
فائده بر متفطن باهر فن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب ثمرات
جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود محملش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث
و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدور ها بشرطها می شود و حب ایمانی بحسب مراتب

شود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است والله اعلم **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب ایمانی و آن مشتمل بر شش افاده است **افاده ۱** - از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در رضاجوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصله بسوی رضای او و جد و جهد در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد و نه طلب مکالمه و مشاهده و نه حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقایق اشیا و ندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و مترقی باین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فائزترین ناس بسعادت مشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسواران میادین فنا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف و انکشاف حقایق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه پایه محض عنایات و جذبات وهبیه نصیب ایشان شود **بیت** فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب * که حیف باشد از و غیر این تمنائی * القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از هجر و بعدی که مخل انقیاد و موجب تمرد نباشد او را عاری نه و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از فروع و نتائج همین استغراق همت و فنای عزیمت است انقطاع علائق حبیه و بغضیه از ماسوی الله بغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن از لوازم خوف و طمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی توانند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در دل او راه نخواهد یافت و در حالیکه او از بهائم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن انجام مثل شیر ژیان و پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب **بیت** گفت پیغمبر بآواز بلند * بر توکل زانوی اشتر به بند * **افاده ۲** از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر

بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است ازان تفصیلش آنکه چنانکه شخصی برای رضاجوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و تب و تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی برخود روا میدارد و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی پشه به نیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود در وی باو رساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر تا پا مملو از انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر خسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی ازان بدل او نخواهد رسید و اگر احیانا حرکتی که مشعر باضطراب و مخبر از پیچ و تاب باشد ازان جهال در شود هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان سبک مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب ایمانی بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را از مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانست و ازینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر و شکر است و گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره و آلای متوافره سر برزده و سائر افعال و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه نعم منعم حقیقی با وجود استغنای آن ذات والاصفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی از غبار و ذره بی مقدار است و بر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل و لایزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین شجاعت است رضا بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق مالا مال

در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان ست هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل
تربیت و تادیب خواهد شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما
ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی از ان صادر از و نخواهد شد بلکه حکایات
شکایت و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش
که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است • لهذا صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس اکثر
این کلمات بر گله و شکایات میباشد التذاذی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را تاذی بهم میرسد

افاده ۳ از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا ست بریاضات شاقه در ماکل و مشارب و ملابس و امثال آن از
حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از کمالات خود نمیداند و تحمل آن قصداً نمی نماید آری اگر بر ان غرضی
از اغراض صحیحه که از لوازم کمال او و از آثار حال او ست مترتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته
به کمال جرأت دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مؤیدات دین متین و
مهمات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته و علاقه بآن در سویدای قلب
قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسا اوقات
که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ست تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
خود را در تصرفات امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار یگانگی بلکه برای اظهار
شدت احتیاج خود که او را بمولی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نیست
تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از ان
اجتناب احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات
موالی و عبید مخلصین ایشان نیک تأمل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید بلکه
اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی می بخشد که
حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه بسا است که بنده برگزیده میداند که همه اسباب عیش و عشرت او و امتعه

تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنرا باستدعای همان عبد موقوف گردانیده پس امثال این احوال استدعا و طلب لذائذ و حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان است بالجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه اکثر احیان در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شرایع همان است موجب خللی نمی شود بلکه در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشند و لااقل دروازه شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی اهل ایمان میکشود بنابرین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این لذائذ و ترک اعتراض بر اهل آن ناطق گردید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوا صٰلِحًا + یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوا صٰلِحًا + قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّٰهِ الَّتِیٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ + قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ

افاده ۴ از جمله آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب ایمانی الفتی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی و تعظیم جسمانی را بحدی تقاضا میکند که بدون صدور آن اهل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور شد الحاصل باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال و ممتزج با فعال و میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید و افعال از دیاد قوت و کمال ترقی درباره احوال می بخشد و بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و دوری از تشنیف و مبرا از الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند

افاده ۵ از جمله آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالطت مع الناس بر عزلت و فرار از خلق و سکونت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می دهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای حق جل و علا مداخلتی زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حب هیچ کمال را هم سنگ اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد

افاده ۶ از عمده ترین آثار حب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع و اصطلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده وَمَن
يُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
و در حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا مُشِيرًا إِلٰى قَلْبِهٖ اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت امور ضاره
متفاوتست در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است قول او مخالف وجدان و برهان است
و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او
بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبهٔ از اذعان که اضعف مراتب اوست حاصل است و این را بمحض اذعان
عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبهٔ رسیده که بسبب آن نفس خود را ممانعت
در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای نیل آن امور ضاره و میل بملابست او در جبلت نفس او کامن
باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و او نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبیث مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبهٔ ایست از اذعان اقوی از مرتبهٔ اولی و این را باذعان فعالی مسمی باید ساخت و شخصی
دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره روبروی او حاضر می شود و
او را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضاره
باشد هر آئینه در باطن این شخص از آن خوفی و انزجاری پدید می آید که انتظام امور طبیعیه او را برهم میزند مثلا رنگ
او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و استرخای در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب
باید ساخت پس همین مراتب ثلثه اذعانیه را بر نسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه
شرعیه مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد با عیاد انها و مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در ترویج بدعات آنها
قیاس باید کرد پس مرتبهٔ اولی از اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران متصور نیست
و مرتبهٔ ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده با نفس
بهیمیه است و روح آن همان مرتبهٔ ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت با نفس و شیطان تحقق اند کرد
و مرتبهٔ ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبیعی بنسبت ممنوعات شرعیه است
و روح آن همون اذعانست که حلاوت ایمان هم معدود از مراتب احسان است انیست انموذجی از آثار صاحب

این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن مستقیم که ببصر بصیرت خود دران امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره ازین امور یسیره تواند کرد

هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است

افاده ۱ – چون حب ایمانی که حقیقتش غایت لفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد و رضاجوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را باثار و انوار خود محلی و مزین میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب وجا میگیرد و ملاحظه تفرد آن ذات بابرکات بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلاء و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی که جمیع امتعه و امتشه خود را از مملوکات خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خود می چرد و معدود کرده انتفاع از مزخرفات دنیویه و اسباب زندگانی بر میگیرد حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن خود ندانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که ادراکش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور فعال از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر ربوبیت رب الارباب صدر او منشرح می شود که رَضِیْنَا بِاللّٰہِ رَبًّا رمزیست ازین مقام و بر تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعتی میگیرد که وَبِالْاِسْلَامِ دِیْنًا و هکذا اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ ایمائیست باین کلام و در اتباع سنت لذتی مے یابد که وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا بیانیست از احوال امثال این کرام پس لابد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ و مَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَهُوَ حَسْبُهٗ و اِنْ تَشْکُرُوْا یَرْضَهُ لَکُمْ و هُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ و ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰہَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آثار محبت حق جل و علا هویدا میگردد و انوار رضامندی او که اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ اشارتیست بآن جلوه گر میشود و او را در کنف ولایت خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد الغرض او را اتصالی بحظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینیات و تشریعات چه در علوم عقلیه و چه در عوارض قلبیه بدست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریع روحانی در باطن انسانی دو قوة او ادراک کرده اند یکی قوة دراکه که آله دریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت می توان کرد

و آنرا مسمی بعقل میکنند و دیگر قوة جازمه که حامل سائر کیفیات نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و
غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال آن است و او را بقلب ملقب
میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن چیزی دیگر است و نفس شجاعت
دیگر که بسا عالم بمفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب او و در باب تحصیل اوست که مبارزت رهزنی بلکه
مقاومت سارقی از و صورت نه بندد و بسا دلیر پر دلی است که در عربده جوئی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است
که تحصیل مفهوم شجاعت و تمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف
مثل احساس پیل مست یا شیر ژیان و مثل اذعان بمضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض
نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری
دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن [?]
همچنین هم ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تابی
و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل و القلب ذهن نشین گردید پس
باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده
نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشان را باینمقام میرساند و بوساطت
تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت
حق و ولایت و کفالت و تکمیل مطلق از جانب ادراک برو هویدا میکنند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق
جل و علا یا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسرانجام چیزی میشود یا در
معامله بطریق مکالمه و راتریه [?] غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها
روبروی او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فصل آن امور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن در ذهن
او خطور میکند و امثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسایل
اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط
غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بینند و آفرین و نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال

جمیلہ وکریہہ درمی یابد واین قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند
این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبہ شود یا نہ مثلا بر اشیای مقدرۃ الوقوع
کہ وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شدہ در دل خود شجاعتی و جرأتی بیابد و داعیہ و عزمی از قلب او
سر بر میزند کہ او را ناچار کردہ بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیہ حیران می ماند و لیت
او را در نمی یابد و بہ نسبت اشیای غیر مقدرۃ الوقوع یا اشیائیکہ وساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشدہ
در خود جبنی و انجامی و استبعادی بوقوع آن اشیا و فتور ہمتی و کسالتی در سعی وقوع آنہا و عروض کلالی و رنجی در تحمل
مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث می شود و ہمچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای پر غضب از دل او
فوارہ صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق ابر زلال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد گو کہ
بر اموریکہ باعث مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیدہ مطلع نشدہ باشد و بعد وقوع افعال
مستحسنہ مستہجنہ در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی درمی یابد گو کہ مندوبیت و ممنوعیت آن افعال را
ادراک نکردہ باشد و بسوی طعامی حلال و طیب کہ در غیب برای اکل او مہیا کردہ اند در دل آن رغبتی پیدا می شود و
از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل او تقذری و نفرتی ہویدا میگردد گو کہ امر حلت و حرمت در ظاہر
حال بالعکس مبہم نماید و بسا است کہ عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبہ نمی شود و در سبب حدوث این
ہواجس قلبیہ متحیر می ماند و این قسم اشخاص را بشہداء و حواریین در شرع ملقب میسازند و عادت محدثین و حواریین
در طلب امور محض دعا و توجہ بغیب است نہ ہمت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن
چنانکہ رسم و راہ از باب قرب النوافل است پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبہ جز دعا ازین کبرا صورت نہ بندد و بعض
اہل خدمات از اقطاب و اوتاد از ہر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواہ صاحب آن محدث باشد خواہ شہید
آنست کہ دعائیکہ بعد از انکشاف مدعو لہ یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شدہ باشد واجب
الاجابت است چہ آن دعا ہم از جملہ کسوتہای ظہور تقدیر و از زمرہ صور فیض غیبی است پس کسیکہ ساعی در ابطال
آن امر مدعو لہ شدہ در مقابلہ این بزرگان قایم گردد البتہ خائب و مخذول خواہد گردید و کسیکہ ساعی در تحصیل آن
امر مدعو لہ و در ترویج آن خواہد شد البتہ مفلح و منصور خواہد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید با آنجمله ائمهٔ این طریق و اکابر این فریق در زمرهٔ ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از
جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملائکهٔ عظام قیاس باید کرد

افاده ۲ و اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفطور بران کمال می باشند و حب ایمانی
پرده خفا از روی آن مقام دلکشا دور میکند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق بظهور می فرماید تصویرش
آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سیئ الاستعداد و بعضی
جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پردل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان می باشند اگرچه
گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار و ممارست سواری و شکاری
نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل او می جوشد و در مجالست کار آزمایان جنگ و جدال
میکوشد و کار آزمایان پیکار را با کرا اوضاع و اطوار ایشانرا در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و
استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشانرا در محاورت و مجالست و سواری از ته دل
دوست میدارد و هر چیزیرا که از ملابسات حرب باشد بدیدهٔ محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات
حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود و بالجمله امور متعلقه به حرب در ته دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی
طبعی میدارد و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال اینها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها در زی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال
میرساند و هر صناعتی که بیکسو ازین امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او استقراری
نمیگیرد و دل او ازان انجامی می پذیرد و مادامیکه آلات حرب او را بدست نیاید اصلا تشفی او را و تعلیم قوانین
حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و متشتت البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب
میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از خود در ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت
پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج او بسوی ممارست آلات حرب و
تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است پس باز تامل باید کرد که

رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل
حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه
و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات و مجالست اساتذه و حضور معارک ممکن نه پس ناچار باضطرار خود بخود
طلب آلات و تفحص اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکهٔ قلبیه او بعد آب و تاب ظهور خواهد فرمود
که کسی از اقران و امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقهٔ مماثلت و مساوات با او نخواهد پیمود و بعضی دیگر بر صفائی لوح
جبلت و طهارت استعداد از امور مخالفه شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشان را مربی مشفق بدست آید بقدر قوت تربیت
و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس در وی جلوه گر
خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن با نواع تربیت تادیب
قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت و لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاهنامه غیر از **بیت**
منیژه منم دخت افراسیاب ٭ برهنه تنم را ندید آفتاب ٭ یاد نخواهد گرفت همچنین افراد انسانی بنسبت فیض ربانی
و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است و حقیقتش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب حضرت حق و
تحصیل رضای آن جواد مطلق و اجتناب از عقائد و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل
و مدینه میباشد در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشان را بایمان حقیقی ملقب
میسازیم و چون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرائع تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی قلبی قوالب ملت میگیرد
پس این ملت حقه مثل زجاجه صافیه بر چراغ جبلی او که محض بزیتونه عنایت الهیه در ازل الازال افروخته شده بود محیط
میگردد و دلو را بیضا او را همرنگ خود میسازد و آب و تابی بس عجیب و غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی و نور شرعی آن ملت
حقه که از باطن آن صاحب کمال و بالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت اختر شناسان ملک و ملکوت
را خیره میسازد و از نهاد شهسواران قبائی کمالات و سیاحان بحور احوال و مقامات ندای هُوَ سَیِّدُنَا وَ اَعْتَقَ
سَیِّدَنَا سر بر میزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین میگویند بر اهل ذکا و فطانت و ارباب تحدس کیاست
که بلطافت ذهن و صفائی قریحه بمغز این کلام و خلاصه این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من جه مقلد انبیا
میباشد و من جه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است رضا و کراهیت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و

صحت و بطلان در عقائد خاصه و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیه و صلاح و فساد و نظام و اسباب تحفظ در وقائع
و معاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص
مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معامله
خاصه که فیما بین اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصاً و دیگر بسبب
اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی و اگر زکی العقل است پس نور جبلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسان عموماً متعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند
آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور و الاعصار محفوظ می مانند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه
شرعیه او را بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم الصلوة و السلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند
که هر فعلیکه چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و مثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق
به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا دال بر فلان وقائع و از فلان طریق حاصل شده باشد پس
آن عقیده حق است و در تربیت نوع انسان معاشاً یا معاداً دخلی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است
یا به فلان اسما و صفات یا به فلان وقائع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان
معاشاً و معاداً بکار نمی آید و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتائج باشد و در تحصیل آن بفلان
فلان امور حاجت افتد محمود است و الا مذموم و هر معاملتی و رسمی و سیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول و موافق نظام اتم است و الا واجب الرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد
انبیا هم میتوان گفت و هم استاذ انبیا هم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع
بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند پس فرق در ما بین این کرام و
انبیای عظام علیهم الصلوة و السلام باقامت مظان و اشباح حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت ایشان
بانبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار یا نسبت ابنای کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه
علاقه بنوت است و من وجه علاقه اخوت و ایشان احق الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبه ایشان

نشود و گو که جمله اهل ملت یا است ایشان از اسلم ندارند و همین معنی را با امامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری تلقی نشده به حکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در باره انبیا مصروف شده و ایشان از السبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَکُلًّا فَضَّلْنَا عَلَی الْعٰلَمِیْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّیّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنٰهُمْ وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَاذْکُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ بیان همین معامله است و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت و ولایت و پرتوه ازان عظمت و عزت نصیبه این حکمای ربانیین و وراثت انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این صد نقیت ممزوجه بذکا عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما سید العلما اعنی الشیخ ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است که کسب و اکتساب و حدوث و تجدد را دران راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصاوقت مؤیدات و اسباب آن تدریجا متحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن ما به الامتیاز او از سائر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهیمه هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از بهیمه میباشد و بعد از مرور و ظهور اثر آن امر مستور بسبب فراولت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت ایزدی که در ازل الازال در باره صاحب این کمال مبذول شده در هر وقتی از اوقات و هر مرتبه از مراتب او را لطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقائد حقه و اخلاق محموده و معاملات و رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم فاسده بوقائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد پس لابد او را به محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی به عصمت است سرفراز میکنند تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب هنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال

استغراقی و انهماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بهیمیه راه مییابد و بسبب همین فتور بسوی
قبایح عرفیه و شرعیه اتفاقی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد
نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه
معلمین در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقذری بنسبت این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طهارت جبلیه مر انجاس و الواث را
و اگر احیانا از ایشان بطریق خطا و نسیان رغبت و میلان بسوی قبایح مذکوره واقع خواهد شد هر آیینه آن مربی
مشفق بهزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال بسبب
استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاهده حضرت ذو الجلال و انهماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف
حقائق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزائم مختلفه فائز میشوند و بسبب همین فنای اراده و انطماس
عزیمت از افعال نامرضیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب ارباب
قرب النوافل است و بعضی اهل کمال بسبب رجحان جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا و
منزه میدارند و اگر احیانا از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت
ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه و وقائع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا
لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
حکایت همین معامله است و این حفظ نصیب انبیا و حکما است و همین را عصمت می نامند و دانی که اثبات وحی باطن و حکمت و
وجاهت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری از این امور در احادیث رسول
مقبول علیه الصلوة والسلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مهره اهل حدیث پوشیده نیست و
اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد پاره از آن احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب
این کمال از عالم منقطع شده اند و قرب الوجود از روی زمین منطمس گردیده بلکه مادام که ابلق خوش خرام نور و ظلام
در تگ و پوی است عرصه وجود جولان گاه شهسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال
صاحب کمال که منحصر در خبر مخبر صادق است بعد از انقراض زمانه نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی

بعلمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست حالانکه امر استنباط
مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بظهور
نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در
بدو فطرت بلا استحقاق و اکتساب بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و
در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا باقتضای لوازم بشریت
التفاتی بسوی ما سوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در ته دل آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیزی را از امور یکه
بسبب مصادفت آن امر بهمان نور جبلی ظهور کرده واسطه تربیت او می انگارد همان عنایت ازلیه آن علاقه
را بنوعی از انواع تدبیرات برهم میزند و آن خیال را از هم می پاشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰی جِبْرِئِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهُ فَیُحِبُّهُ جِبْرِئِیْلُ
ثُمَّ یُنَادِیْ فِی السَّمَآءِ اِلٰی اَنْ قَالَ حَتّٰی یُوْضَعُ لَهُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ اشارتیست باین معنی
وحقیقت این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه
چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضه که بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب
و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهره هویدا میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ
غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد به نسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة
القدس مقدر شده البته اکثر صلحا از قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع آن یا همتی
در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس
مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود
پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دوست
میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد و بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان اوضاع
و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود ازین کلام محبت
همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اِنَّهُمْ شُهَدَآءُ اللّٰهِ عَلَی الْاَرْضِ و بر ظاهر است

کہ اہل شہادت از ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند نہ ارباب غفلت و سفاہت و اصحاب فجور و وقاحت بلکہ اگر نیک تامل کنی دریابی کہ محبت امثال این کرام خود شعار ایمان و محبت علامت تقوای اوست ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بغض اشباہ این عظام امارت نفاق و بغض و نشان شقاوت اوست کہ لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفتہ **افادہ ۳** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ است در ضرب تحدیدات شرعیہ و در اقامت اشباح و مظان حکم و مقام حقائق آن و در تعیین ارکان و آداب و شروط و معتدات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیاء و مرسلین و بہ تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیبہ بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود کہ ایشان را در عرف قوم مفہمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفہیم اعنی الشیخ ولی اللہ قدس سرہ مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افادہ ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن اللہ است در ایقاظ غافلین و ازالہ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بہ مجرد دلیل و برہان یا مع السیف و السنان کہ بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات مقام انبیای اولو العزم است و بعضی از کبار بہ تبعیت آن اولو الایدی و الابصار ظلی ازین مقام و پرتوہ ازین اتحاد بہرہ ور می شوند کہ ایشان را در عرف قوم حجج اللہ میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند **افادہ ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست دوار و اطوار است بیانش آنکہ چنانکہ در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوہ واقع میشود و عنایت یزدانی کہ بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است درہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکہ در مقام نیابت عن اللہ در تربیت نوع انسانی قائم شدہ باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیہ سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوہ تربیت معاشیہ بر روی کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کاملہ بنی آدم را متوجہ می سازد کہ در آیۃ کریمہ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمَآءِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗۤ اَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ بیان ہمین سر واقع شدہ مثلاً از زمان حضرت آدم صلی اللہ علیہ الصلوٰۃ و السلام تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در ہدایت افراد

انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت و طحن و عجن و خبز و طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای
مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلیم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه
مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام
علویه که خلاصه طب و نجوم است بر روی کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و
تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود ورود نمود و همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار
اطوار متبدل میشود و ارباب اهل کمالات که در دوره از ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره ایشانست
در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد
اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلا دوره اولی از ادوار این امت دوره فقها بود
و بعد از آن دوره اهل کلام شد نمود و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای
حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره دیگر رو می نماید شخصی که اکمل افراد انسان و الیق
بفیض رحمان در آن جزوی از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال
میرسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان را
بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات
مقام حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام
بعضی کرام را از اتباع او می بخشند که ایشان را بالفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کمال دوره
سابقه و هدایت کمال دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب
میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را دانند یا نه
و معنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند یا سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع
درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسبه
آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند ثانیا در قلوب این بزرگواران از مخزن غیب بپرده او میریزند
و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیا از قلوب این بزرگواران

سر بر نمیزنند **فائده** ۱ - ازبسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیا هست و غیر ایشان را بجز ظلی ازین کمالات و
نمونه ازین مقامات رسائی نه باوجودیکه امثال این اکابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم
نادر الوقوع وکمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آنرا بر مقام دیگر
حواله کرده شد و نیز اکتناه این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آثر و وصول بآن مفاخر صورت
نه بندد و پس جد و جهد در تبیین آن اسرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید **فرد** در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام ٭ آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج نتائج بس غریبه
است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی هست و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را
حدی و پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایه خسرو بلند ٭ صدر ولایت شود بنده که سلطان خرید ٭ **فائده** ۲
ندانی که درمیان راه ولایت و راه نبوت تباین هست حتا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز
نشوند یا طالبان راه نبوت بورود حالات ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب
حب ایمانی غافل از حالات عشقیه باشند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه
ارباب فنا و بقا ذی المناقب والمفاخر اعنی الشیخ عبدالقادر هست دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده
که خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء والمرسلین علیه افضل الصلوات
والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای نازی که فیما بین گذشته
رشک افزای قصص لیلی و مجنون هست بلکه تخم حب ایمانی و نوری ازان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط
اسلام هست پس حب ایمانی را بمثابه اسپ شاه گام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه
ازین طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد و پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب
عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در
راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی
بعد از فرو نشستن هیجان عشق بصرافت محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید ٭
الحاصل حب ایمانی را مثل اساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت هست باید فهمید و حب عشقی

و ثمرات او را مثل ایوان خویش و نقوش دلکش که مربع الزوایای لیس الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد و بنا علیه
از پس که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان عموما مبعوث شده اند لابد بسوی
همین حب و ثمرات او دعوت نموده و طریق تحصیل این حب را مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا
فرموده و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نموده مگر باشارات دقیقه و لطیفه و
چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امانت باطن دین شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد صلاح قدیمه خلاصه
دین متین است باهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت
مضبوط یافتند حتی که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و
امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حسن
او را و قبح کفران منعم و مشاقت او را از بدیهیات می شمرد و بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و
در اذهان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق
تحصیل او آورده و درین امر سعی بلیغ بکار برده و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیده و باین سبب وجاهتی
عظیمه و عزتی فخیمه در بارگاه رب العالمین یافتند شَکَرَ اللّٰهُ مَسَاعِیَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِی أَعْلٰی عِلِّیِّیْنَ پس
بعد مدتی از انقراض زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا
الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ بر حال بد مآل ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را برباد داده
در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است چه * اٰمِنْ ثُمَّ جَاهِدْ
خبریست ماثور و ثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشهور که عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال
امثال این گروه در مآل خبر میدهد جائیکه می فرماید بیت تقلید دو سه مقلد بی معنی * بدنام کنند ره جوهر دانرا
و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلا عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی
در ازل الازل مبذول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در
هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی
و تاثیری عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشان تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان افصح العرب

والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او ببوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل این فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود و وجه میتواند شد یکی آنکه اموری که در صلاح معاش و معاد تاثیری دارد و در نجات و رفع درجات دخلی می نماید تعلیم همان امور را قبله همت خود کرده بکتابت و سنت متوجه شود و در اذعان بعقاید مذکوره و امتثال احکام ماثوره و اکتساب اخلاق محموده و اتیان معاملات و سیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد در اتمام این امور بیش از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای هدایت اساس سعادت شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرموده و مبادی و طرق تحصیل آن را بکمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلایل عقاید حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات ماثوره را پیش نظر خود ساخته و قبله عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع نیست و لهذا تصریح بآن نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسایل منطق و فلسفه اولی و مناظره و تعیین فرق اهل اجتهاد از مباحث اقیسه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسانیه که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است پس دعوت آنجناب بحجت و برهان و سیف و سنان بهمین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات تکالیف نموده آری این علوم دقیقه نازکه بنسبت بعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشان را منصب امارت و مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا چون این کتاب و سنت بنهایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از ان فائز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه بسعی اساتذه فنون عربیه و ائمه اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت یمانیه بر روی کار آمد و این اکابر بسبب همین سعی در زمره علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مقعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان

بی معنی که بحیثیت جاهت و طلب ریاست مجهول بود بهر روی کار آمدند پس همین قبیل قال و مکاره و جدال از فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله برباد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و بجز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند بآخر غیر خیبت و خسران گور تنگ شدند و بوسی بنا فتند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اعاذنا الله وجمیع المسلمین من حال اولئک الجاهلین ؛

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل ؛
و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است مقدمه و آن مشتمل بر یک افاده است

افاده ۱ ؛ اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا میباشد که سالکان راهمان امور پیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات آن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی در پی می رسید شمه از آن بمشام آنها نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد و هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات مقبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش میبایدبود و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیر امری که مانع ازان گردیده ضروریست تا تدبیر ازاله آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملابست به بدعات و تلوث برذایل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات و اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است و راه یافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد

فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین به صوفیه کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تمهید و شش افاده است ؛

تمهید ۱ ؛ کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان کافر و

مومن و متبدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر و الحاد ملحد
و بدعت مبتدع موجب رد او پس صرف آن کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسانست دانستن خطای محض است
آری در حق مومن چیزیکار آمدنی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت
الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل نیست که هر کس و ناکس با آن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام
اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام احیا است و علم او بزرگتر از علم همه علما است علی هذا القیاس چه این قدر
معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت
حقیقت ذات و صفات اوست که مدرک انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت
رزاقیت او کما ینبغی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه با انتهایش
رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است که خدا تعالی
را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و بهمان معرفت آدمی را عزتی و اعتبار
در بارگاه الهی بهم میرسد و آنانرا که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت غیبی و
انسان کامل بسبب این عزت و اعتبار مثل خدمتگاری نیکخواهی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار
عزت و اعتبار وی هویدا گردیده مثلا امانات سپرده وی میشود و مامور برسانیدن آن به بعض رعایا و لشکریان و با
محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و پایه رسیدنی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد
چون از این قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود همانست انسان کامل و با وجود اجتماع
این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه
خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی را منحصر در همین طریقه مقرره سالک نه پندارند بلکه
راهها هم بسیار است منجمله آنها این هم یک طریق اوست نیز مقبول است این طریقه مقرره منوط به مطابقت
اقوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظاهر کتاب و سنت ٭

تتمه ۳ - از عمده مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام آنرا
الحاد فهمیده اند و اشغال قبیحه مبتدعه شرک آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا میکنند

حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تعزیر است تنبیه
او را تعزیر و تنبیه کند و اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات
ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را از قبائح انگارد و اگر احیاناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود
باو نی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز
بپیرامون او نگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا است جل شانه **بیت**

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ٭ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

افاده ۱ - از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی
مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از
استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز
نیک نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه
هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود ٭ مثلاً شخصی گفته که خدایا الخرمهره خریده ام آب یک خرمهره در
وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب و گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرده هر چند مدعا درست
لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمره بندگان او داخل شدم خوب میبود و همین طور
تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کمترین بندگان پادشاه
بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقابات سریع الانتقام داند و هر دم در هر حرکت و سکون
ترسان و لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده ۲** -
از جمله بدعات ملاحده وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر طریقت مشتبه گردیده گفتگوهای
توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و
مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف و حقائق می پندارند و لااقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را
بلاطائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از آن متنفر بوده و هرگز لب به بیان آن
نگشوده پس ما را از ان چه سود اگر امری کارآمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود حریص علیکم

بالمؤمنین رؤف رحیم شان اوست پس سکوت ازان بهتر است که مارا غرضی باین تعلق نیست چونکه بسبب
رواج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات
عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل آن بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات نه عین
حق است و نه غیر آن بلکه قایم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر ان بلکه مظاهر آن
پس صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنابر اقتضای حکمت الهیه با وجود استغنا در مظاهر
مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود اکابر طریقت است که ملاحده وقت اقوال
آن بزرگوارانرا بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس پیموده اند پس اینقدر دانستن مضایقه
ندارد و اما اوقات خود را باین گفت گو صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات
پیروی انبیا است علی صاحبها الصلاة والسلام **افاده ۳۳** - ازجمله بدعات ملاحده صوفی شعار که
در عوام اهل اسلام اشتهار یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر
از اعظم عقائد اسلامیه و از اکد واجبات شرعیه است و از بسکه مسئله تقدیر با مبحث تکلیف باب گونه در بادی
نظر تعارضی میدارد بنابرعلیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده
پس لابد بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج
که عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئله است نه در آیند لیکن از بسکه درین جزو از زمان بسبب اختلاط رفضه
منکرین تقدیر و بسبب اختلاط ملاحده منکرین تکلیف که تشریع را معارض تقدیر فهمیده و بمسئله قدر تمسک نموده
در ابطال شرائع جد و جهد می نمایند لابد بحکم الضرورات تبیح المحظورات اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این مسئله
ضرور افتاد و معهذا مقصود درین کتاب اهتمام همان ایمان اجمالی است و بس تفصیل آن برای صیانت مومنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه و ملحدین کرده شد * پس میگوئیم که افعال و اقوال همه بندگان و حرکات
و سکنات ایشان و علوم و ارادات ایشان و سائر کیفیات و اوصاف ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت
حق و تکوین آن قادر مطلق است * پس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی
بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل اسرار حکمتیست بس خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق

بشرح و تفصیل احاطه نتواند کرد اما این قدر معلوم است که آن جهت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و
تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیه این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع چوب محتوی است
بعضی از آن قابل سوختنی است و بعضی از آن قابل ساختن آنچه رهای آن شامیدنی است و آنچه قابل سوختنی است آن هم
تفاوتی بیشمار دارد و مثلا بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان پاره های ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدای
افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول نیفروزد و بعضی آنچنان گره های سخت خواهد برآمد که وقت تیز
تر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کری سازند
و پاره را تخته می نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تخته سقف خلوت خانه خاص بادشاهی است و بعضی
قدمچه پاخانه زندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش
حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از دست صانع هوشیار به جهت ناکارگی افتاده پامال خران راه گشته و
به همین مثل اختلافات استعدادات را که بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ
الاسلام خواجه عبد الله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه ازین تفاوت راه
دو آهن پاره از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت اجنبیه امری نیست بس عسیر و کاری نیست بس سهل اما
حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی
بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است
بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات
فاسده به محض عنایت خود نفرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست دوم کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و
تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر وجه خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود ایا نمی بینی که کارخانه مملکت
بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هرچند کمالات ذاتی حضرت حق و صفات
کامله آن بی نیاز مطلق در ذوات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج بظاهر است که إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضائی ظهور خود می فرماید وظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات معدود نیست بلکه کمال او همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضائی صدور نقوش جیده می فرماید وآن کاتب بسبب صدور از نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه احبیه با وجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهور فرماید حضرت حق جل وعلا را از تحقیق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل وعلا بندگان خود را متساوی الاستعداد در صلاح داراین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت در امر معاش و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان لطف وجود است و قدرت حضرت حق وجود آنجواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل وعلا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله ملکت است و یک شعبه از مملکت کارخانه لیست بس سیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود هر آئینه امر مملکت به کمال خود نمی رسید بیت در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است * دوزخ کرا بسوزد گر بولهب نباشد * باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل وعلا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم و ودیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضاء و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که این دست یا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد این افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود گو خالق آن حق جل وعلا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سائر احکام شرعیه صراحةً از قرآن مجید ثابت است پس هستی آن لازم است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه خود را بخود نسبت کند و در اثبات
همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه توبیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا او دیعت در و نهاده
اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه
این همه امور از قبیل ظهور آثار استعدادات ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس بحثش در صدر کلام مذکور شد
و اگر در خاطر کسی سؤال بهم رسد که وقتیکه ثابت شد که **بیت** هر یکی بهر کاری ساختند ٭ میل او را در دلش انداختند ٭
پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت جهاد و حدود چیست
پس میگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن آن
حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات
بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب
است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب شعاع را مسبب
می نامند پس همین قیاس باید کرد که هرچند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات
آن قادر مطلق اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکورة الصدر از بعثت رسل و انزال کتب و
امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانیده مثلا میتوان گفت که اراده امور مامور بها در دل مطیعین بسبب هدایت هادین
و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد و اقامت حدود مضمحل شده
و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی
تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را میرسد که از بدی خود انکار کند و نیکو را برابر خود داند و عقاب خود
و ثواب نیک را بلا وجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف
میباشند همین است که گاهی بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند مثلا اینکه امیر ذو الاقتدار رفیق
مخلص خود را میداند که بلا شبهه اشجع الناس است و در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد دستی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل ضدش

همین قدر کافیست که شخصی بچهٔ گرگ را بپرورد و بالیقین بیداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردید آنقدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزائش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانهٔ مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات پاک گونه تصور باید کرد هر چند بهت آحاد ازلیه بتقدیر و قلیم معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی‌شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی‌آید

بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش ❊ بحر بخشایش نمی‌آید بجوش ❊

افاده ۴ - از جملهٔ بدعات مشرکین صنعی فی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هندوستان خصوصاً اشتهار یافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت یا نبوت او باشد پس لابد بحد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب وسیلهٔ راه خدا تعالی است قال الله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْۤا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ای مومنان بپرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می‌فهمند و وسیله مرشد را میدانند پس تلاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضروریست و سنة الله بر همین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس می‌باید که مرشد کسی را گیرد که بوجهی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد و در امر شد و هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوْقٍ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ یعنی اطاعت مخلوق نمی‌باید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائدهٔ منفعتی که از مرشد حاصل میشود بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او

گوارا کنند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدا تعالی است و جنب
محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و حقی را بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست اگر بعد
عقد بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر دران مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده او را
مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته
اتباعش را دران کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی ازان بلیه کما ینبغی بجا آرد

افاده ۵ - از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات
منکره بر قبور اهل الله است هر چند آن بدعات بیشمار است لیکن دو سه امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر
امور قبیحه را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از انجمله قصد بزیارت قبور آنها است از جوانب و اقطار زمین به کشیدن
متاعب و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم با وجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند
به ظلمات شرک میکشد و بوادی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند
و صورت احرام و محرمان شنیده بعینها یا به مثلها بر خود می بندند و علاوه بران قیود زائده و اهیه خود آن مسافران
بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی
قبور اهل الله منفعتی قلیلا می بخشند لیکن به عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد
همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و از انجمله استمداد و استعانت
از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و دور افتادن
آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان منظور است که باراده استفاضه
فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسری است
که حبیب را به حبیب می رساند و ایشان را آنچنان انعامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگان را کمتر نصیب میشود
بنا بر علیه آنها را احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب به نسبت احکام این عالم مرده گانند قدرتی و قوتی که احیای این عالم را
حاصل است ایشان را هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق میبود و در مجاورت مزارات الله حاصل

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله
در تربیت و ارشاد خلق بر همین منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین نده که
کشود و کار از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم
گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد نموده و تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ
بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر
را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من ⁂ و در روایتی دیگر است
تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ یعنی گذاشته ام
در شما دو چیز را که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل طاهر و مصداق
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که
تحقق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به مثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین
ذریعه نجات است هر جا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت
علیا پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشان را قوت
و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم الصلوٰة والسلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار ارواح امری مغیبست
بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب شدت اعتقاد
و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از ان چشم پوشی نموده در مغاک
هلاک افتد و حکایت صوت و صورت هم بنا بر شناسنده صورت و صوت ایشان میباید و هر که شناسا نباشد پس صرف
آوازی یا القائی در قلب در وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مراقبات بنا بر لغزانیدن وی از جاده حق
کفایت میکند و همچنان بعضی سفهای پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت اسفار بعیده کردن
البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول
مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایه ایمان و خوف از دست رفتن عمل سابق که سبب سعادات است از تعدی

و تطاول استراق شیاطین فزاقان آنها ۔ و از آن جمله است روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که از راه روشنی میگویند
بلاشبه حرام است لعنت برین کار در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که از مثل وقت ظهور انوار لیلة القدر
و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد اهم می پندارند معاذ الله من ذلک در حدیث شریف وارد است که ایمان از زانی و سارق در وقت زنا و سرقه
از آنها جدا می شود زیاده تر از انها ایمان اینها است به مجرد دعا آنوقت برباد میرود و بلکه اگر جهل عذر نباشد پس یقین
کافر شوند و آنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف استحلال حرام کفر است
چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **افاده-۶**- از جمله بدعات مشرکین صحیح فی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام بلکه
جمهور انام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال و اختراع
بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون
عوام ظنون و اوهام خود را دران دخل دادند و خلف آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدید و تحدید نمودند و قاعده
هر که آمد بران مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محتجب گردید و فروع خبیثه که از سعی تراشیدن
مردم بهم رسیده ظاهر و رائج گشت و ان فروع در خبث خود متفاوت الحال افتاد تا ای آنها تقلید رسم و عادت است
والتزام آن بحدیکه ترکش متعذر شده و التزام مالایلزم درین امور نزغه شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است
شاهد این بیان ممنوعیت التزام انفتال ازیمین بعد از صلوة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که
از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده و التزام آنهارا تعیین
اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس الله
سره مثلاً از عوام این زمان این امر بارها مشاهد و محسوس میشود تفصیل این اجمال آنکه اموات را بلاریب ثواب عبادات
احیا می رسد بدو سبیل سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه درمیان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل
است در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقه آبا با ابنا و ابن بوت بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه
بجهت تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند آبا هی وراهر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری باطنی هر قدر که
کوشش کرده اند و بنا بر آن کوشش کنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصان او زیاده مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق
جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آبا و امهات که مومنات و
مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود به همین اعمال نیک بندگی به حضور حضرت حق تبارک و تعالی الطاعت و تبعیت
بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در رشد و سعادتمندی روبروی سائر اهل حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و
ومبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که بر واقفان احکام شرع هویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا علیه هر که
بموجب معمول رائج فاتحه و ایصال ثواب نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر بترک
این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اهل حقوق میشدند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه
کرام و سائر طبقات مومنین و صلحاء علما و اولیا که پیش از اشتهار این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف
خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل باصفای حضرت
خالق الارض و السما در خاطر حضور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس ازین تبیان واضح شد که
این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف بر آن نه هر چند این
معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی کاملی آن اذعان اجمالی
بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته بسبب سوء ظن یا اغراض در حق آن صالح کامل گردد و لهذا این حقیقت را
مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را درین امر اشبه بسلف صالح اعتقاد باید کرد ❊

سبیل دوم

آنکه زنده فعلی کند که مقصود از ان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله
علیه وسلم دعا است و یک صورت ازان که نماز جنازه است واجب سنت و صور دیگر آنکه در اوقات پنجگانه و اوقات متبرکه
وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود بلاشبهه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهوره و معروف
و شرح آن احادیث موجب اطناب لاطائل است نه دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کارآمدنی درین
جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراتب است و در ان افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلاریب افضل است از جانبین افراط و تفریط بسر اقدمیه که در حق اموات در وقت

حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان وضع اگر بوقوع آید افضل است
از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب برات تنها بی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند
و کسی را از صحابه امر بنفر نمودند که درین شب بر مقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جاییکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع
پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ملام کردن نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده شده برسم انجامیده حقیقت کار در ان باقی نخواهد ماند و مثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر بتداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای دعا پس مروی
از ان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم ناگاه فوت شده و یارای
گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای
مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بالقید روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله
عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش برده آزاد کردند و برهمین قیاس باید کرد سائر عبادات را
پس هر عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب
الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق اوست بمقدار حق وی
خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات
شک و شبهه نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول کنندگان همه از قبح خالی نیست ظلمات بعضها فوق بعض
در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام ما لا یلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای
بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد صرف بجهت
نام و نشان و بنا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش چشمان بعمل می آید و از ان مدعائیکه نام نهاده اند
اصلا بر نمی آید و اینان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان و حال صالح کامل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف
خود به مشابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از
سلطنت نمانده و رسوم خود بوجوه کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که برسوم ملتفت نه گردیده این تفاوت مثال
و مثل له را بمیزان شرع و عقل سنجیده از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت نموده

از التزام برسوم تائب باید شد رزقنا الله التوبة وجميع المؤمنين من كلّ المكروهات و از آدابیکه حضور
طعام فاتحه در باز بجای آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشسته
پس چرا آدابیکه در استحسان آن بنسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل باید آورد و ملائکه کردیده چه اگر ملائکست پس
چرا فاتحه کنندگان دخل در ان میکنند و بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند ملائکه را باوارثان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت
سیدة النساء را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم باولاد امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این آداب
بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا لمس وی است آن طعام را بالسبب تناول کرده و پس خورده او شده
پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی از آن معلوم شود پس حدیکه در
آداب طعام می باید آن طعام از ان تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود
که احیانا جهت خلاف اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید آکلین و ممانعت بعضی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال
پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا
هٰذِهٖ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا یَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخوردن آنرا مگر کسیکه
خواهیم بزعم خودها و ایضا حق تعالی می فرماید وَقَالُوا مَا فِیْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا
وَمُحَرَّمٌ عَلٰی اَزْوَاجِنَا وَاِنْ یَّكُنْ مَّیْتَةً فَهُمْ فِیْهِ شُرَكَاءُ سَیَجْزِیْهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِیْمٌ عَلِیْمٌ
و معنی حجر را بخوبی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این دیار و این زمان از لفظ اچهوتا می باشد مصرف
طعام هر گرسنه و محتاج است آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک توشه ها که ساخته و پرداخته بیبیان است
بلاحق انکار ردیه خفیف نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت ارشاد و ضمن کلمات
بیان می فرمایند تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابلهٔ این رسوم غیر مفید انگاشته خاموش میشوند از خارشی آنها
غریب نخورده و در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده شده بقبائح انجامیده آن قیود ضروریه از قیود شرعیه در اذهان
عوام قرار یافته که التزام آنرا جزو اسلام و ایمان می پندارند و تارک آن ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند
چون التزام رسوم باین حد رسید بالکل قلب مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیز سنن از فرائض
تاکیدیکه در حدیث میشود یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام وغیره

گذشته بنامهای جانوران که نیاز میکنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانه قصد کرده و مطابق حدیث شریف
لعن الله من ذبح لغیر الله ملعون میشوند و بقول اکثر علما این ذبیحه بجهت کفر حرام میگردد زیرا که این شد از عبادت
بجا شستن به کدام مرتبه زشتی و بدی خواهد بود و حقیقت آنست که اسباب که در نذر و نیاز ارتکاب معاصی کفر میکنند
ایشان را ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند که این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا هم
در ذهن ایشان متمیز نمی باشد دلیلش آنکه هرکه در توشهها و نیازهای بزرگان مبلغهای کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی
برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب و رضا جوئی می نهند و
بیان حال همین بعض است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ
حُبًّا لِلّٰهِ ۵ و بعضی ترجیح میدهند و بعضی آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجا و دعا بجناب حضرت
حق جل شانه بی نیاز میشوند پس چاره کار طالب حق و صواب متبع مرضیات خدا و رسول درین چیز و زمان آنست که بروح
هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلاقید وضع و جنس طعام و تشاولان آن هر چند که انفع و بهتر و بحق فقرا و محتاجین
آنوقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعا هم کند
بهتر است و تمام قیود و رسوم یک قلم دور کند

هدایت ثانیه

در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته و آن مشتمل بر سه افاده است.

افاده ۱ - از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت مسلک در عقیده تفضیل است
پس طالب حق را که متبع سنت و متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یار کبار بهترین قوم
بعد انبیاء علیهم الصلوة والسلام اند و تفضیل ایشان باهم موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل السنت است و هر
مسلمان را باید که بهمین ترتیب معتقد افضلیت باشد و تفتیش وجوه تفضیل نه آنچه تفضیل شیخین را وجها تفتیش
بلکه از مستحبات هم نیست خصوصا عوام مومنین را در صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خبری و نادانی محض است لیکن
بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیده نوشته می آید که جناب
حضرت شیخین رضی الله عنهم را قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی جاهی هست بس عظیم و قربی هست بنهایت لطیف

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان رض قطع نظر از خلافت آنقدر بجاه قرب نیست که بمقام حضرت مرتضی
علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت راشده موجبا عث
آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب و مراتب وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو
ایشان را جاه و قرب زائده بود و مثل آنکه در پیشگاه شاهان خلعتها صاحب منصب متقدم را صاحب منصب متاخر خواهند ساخت
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب بادشاه زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را یکنوع تفضیل بر حضرت
شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است
و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست این عطیه الهیه بمقابله آنست
که گاهی انتظام خلافت و مملکت و سلطنت در آل اطهار ایشان صورت بسته با وجودیکه بعضی کبرای ایشان اعلی الله
درجاتهم فی العلیین مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند و رنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلاسل
اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز محشر بسبب کثرت اتباع که اکثری در آنها صاحب شانهای بلند و مراتب
ارجمند خواهند بود موکب مرتضوی را آن ابهت و جلال نموده خواهد شد که تماشائیان آن مقام و نظارگیان آن مجمع بی نظیر
را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض باعث آن گردیده که در تفضیل جناب
شیخین رض ترددی بهم رسانیده از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و اگر نه فی الحقیقت شانیکه جناب شیخین را رض بسبب
انتظام خلافت بلکه قطع نظر از ان ثابت است با این ابهت و جلال نسبت فضیلت و مساوات ندارد بلکه شان آن
هر دو برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله تلقی اعتدال
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک و ملت که از آن به تشبه بالانبیاء تعبیر توان کرد بس بلند به نسبت آن ابهت
و جلال مذکور است مثیلش نظاهر مرتبه امیر کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم بادشاه
گشته به نسبت کسیکه قایم بر خدمات و مشغول بکار پردازی است پس اگرچه در بادی النظر بسبب استعفا از خدمات و اشتغال بحضور
بادشاهی و انهماک در ملازمت و حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این مصاحب به نسبت آن امیر اعظم که قایم بخدمات
است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و وجاهت منصب این مصاحب فوق منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت

آن امر با همگی شوکت و حشمت اتباع خود گویا از جملهٔ اتباع آن مهاجرین است زیرا که مشورت تدبیر شان در همه اتباع ایشان و شاهی عباسی

ساری است حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت الٰهی در اعلای درجهٔ ایشان متوجه بود لهذا ایشان را

مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه حسب مراتب امثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید

افاده ۲ - هر یک را از صحابهٔ کبار به نسبت سائر امت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام هرچند بسبب صحابیت

فضیلت ثابت است لیکن بعضی را از آحاد اکابر امت بر بعضی از آحاد صحابه در امر شعبهٔ هدایت و ترویج دین متین و فوز بمراتب

قرب عند الله بلا شبهه فضیلت متحقق است لیکن بر این اکابر تعظیم جمیع صحابه لازم است بشابهٔ آنکه پسری که اکمل در علم و هنر از پدر خود باشد

هر آئینه تعظیم پدر بر ذمهٔ او واجب است و در حدیث شریف است فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ

كَانَ كَمَنْ قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ

أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ قَالَ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ **افاده ۳** - از جملهٔ بدعات رفضه که در دیار هندوستان

اشتهار تمام یافته ماتم داری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس الستن احوال

قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا مومن کامل از آن اجتناب ورزد و هر که مرتکب آن باشد پس او را عذر جهل

و غفلت نماند و صور ظاهریهٔ این بدعات چند چیز است :: اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شده و غیرها و این معنی بالبداهه

از قبیل بت سازی و بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن و بجهت نام نهادن قبر حضرت

امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و علیهما آنرا بجای اصل قبر و مقبره دانستن از اطوار مشرکین صنم پرست است حقیقت

صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بران نهاده با او همان معامله که با اصل باید با آن

نقل که چوب یا سنگ تراشیده است عمل آرند و درین مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر

ماثور نیست و آنچه اهل زمانه با تعزیه ها میکنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت

سجده و طواف کرده صراحة خود را بسر حد شرک قبیح میرسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گردیده همه در معنی

بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال این امر باطل ضروریست هر قدر که تواند و را از آن کوشش باید

نماید و بجبر و زور شکستن آنرا هرگز مکروه ندانند بلکه بهتر و موجب اجر و ثواب بمنزلهٔ بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت شیعه

جهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پامال کردن آن باکی نکنند چرا که رهنمای حضرت

حق تبارک و تعالی در راز الست این افعال و اهانت فاعلین مصرین بر این افعال است رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه کبریائی
منا به همراه رضای او است اگر از دست نتواند بزبان فریاد و گر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین درجات ایمان است
آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه را یا بر دو برآن شکستن یا سوختن میسر شود پس بدون اهانت و تذلیل اثر نابود و بی نشان نماید فاما در مقابله
قصد شکستن آن کنند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و بسر هنگی پیش آیند اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز صادر شود و بدون
آن ابطال این بدعت بد صورت نه بندد پس از آن حرکت باکی نه کنند بلکه اقدام بر انعدام آن نمایند و اما آنچه در حدیث
شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سایر اصنام باهانت
نشکستند پس بجهت آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطه
جهل و سفاهت غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنه بدگمانی آن جهال بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت
ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبوت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه
چه آن ایام قرب زمانه و شیوع جهالت بود و در این زمانه تواتر علوم حقه و شهرت هدایت بصورت دوم رسوم شیون
است و آن سینه کوبی و رخساره زنی و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال وی است پس این رسوم شیون مطلقا
حرام است و بر غیر حضرت هیچ کس این افعال روا نیست صورت مراسم احداد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن
ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنابر اظهار غم و اندوه و احیانا بعضی جهله فرائض و واجبات را ترک می نمایند
و قبح این بر ظاهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین حلال است چنانکه مردها شانه نکنند یا جامه سفید و بهتر نپوشند یا سرمه
نکشند یا خوشبو استعمال نکنند و مثل آنکه صحبت جنسی ازواج نرسد و علی هذا القیاس امثله کثیر است و همچنین زنان ترک تزیین
خود کنند مصنوع نپوشند و حنا بندی نکنند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح
در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احداد مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهگار شود و سوای آن هر احداد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر
صدیق یا بر شهید در ایام موت قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم
مباحی از مباحات به قصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود
پس هیچ گناه نیست مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گناهگار نیست و هر که معتاد آن بود

و در همان ایام ترک کند پس مظنهٔ قصد مذکور قوی است همان قصد مدار گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود
هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال و آن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن نه بقصد
احداد بلکه غرضش احتراز از طعن و تشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را دران ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه
سائر عوام زمان گردد و او را بعداوت و بغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند و بچشم حقارت در وی
نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هر چند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه ارتکاب امری
است که بظاهر حرام می نماید و موافقت مبتدعان لازم می آید و آینده رافعانش که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند
و پسینیان فعل او را حجت گرفته نیات خبیثهٔ خود بآن منضم خواهند کرد و عذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست قال
الله تعالی وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ و ضرر دنیوی بهتر از موافقت اهل بدعت است آری در امور دینداری بجا آ
کردن بعید از کمال ایمان و موروث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساهل برای نفع دینی مثل الیتام اهل بدعت
بامید توبه ایشان کرده شود مضائقه ندارد ۝ و صورت چهارم که شعبهٔ دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر قصهٔ شهادت
است بشرح و بسط و عقد مجلس کرده باین قصد که مردم آنرا بشنوند و تاسفها نمایند و حسرتها فراهم آرند و گریه و زاری کنند
هر چند در نظر ظاهری خللی دران ظاهر نمی شود اما فی الحقیقة این هم مذموم و مکروه است چرا که در وقت حدوث صدمه
یا تذکر آن ترک جزع و صبر مامور به است نه اظهار تاسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت
یا بخاطر گذشتن آن به طریقهٔ صابران است گو به تکلف بود التزام باید کرد و اسباب زاری گریه و جزع جمع کردن البته خلاف
طریقهٔ صابرین است و این صورت را آنانکه مرتکب میشوند موجب نهایت محبت و کمال بزرگی حضرات ائمه رضی الله تعالی
عنهم و دوستی خود می انگارند و این خود مغلطهٔ ظاهر است چرا که تکرار مصائب و تذکر آن موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
مصیبتی بود که گذشت پس در ذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید او را ملال و اندوه پیدا
خواهد شد و همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم را که اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البته ملالی
بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت و رنج ظاهری چند روزه موجب کمال علو مرتبه حضرت سید الشهدا و سائر شهدای کربلا
و انصار آن مشهد مقدس گشته پس اصلا جای اندوه نیست بلکه مقام فرحت و خوشی است آنانکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرات

اہل بیت رضی اللہ تعالی عنہم قرار دادہ صریح امور ممنوعہ محرمہ بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند چہ ایشان
بنا بر اقامت امور مشروعہ و موقوف کردن امور نامشروعہ جانبازیہا کردند پس ہر کہ امور مذکورہ بعمل آوردہ خوشنود کردن ایشان
منظور دارد گویا بمنزلہ یزید مقابل حضرت امام حسین ست رض زیرا کہ سبب مقابلہ با یزید نبود مگر ظہور امور نامشروعہ از وی چون این
کس ہم ارتکاب نامشروع نمودہ مصروان گردید و آن کار را بہتر و عبادت پنداشت سزاوار طرد از جناب حضرت امام گردید
و در اتباع اعدا و مبغوضان آنجناب داخل گشت + و اصل انیست کہ مسلمانرا اتباع ظنون فاسدہ خود و رسم قاتل است حکم شرع
را لازم الاتباع دانستہ ہرگز از ان نگذارد و چونکہ شارع بچیزی از رسوم شیون و ماتم و احداد اجازت ندادہ و مطلقاً از ان منع
فرمودہ پس بہ گمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعہ شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان دادن است بسا ست کہ از تسویل (یعنی تزیین)
نفس صفات قبیحہ کامنہ خود معلوم نمیگردد و صفتی مشتبہ بصفت دیگر میشود مثل بیمار کہ خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت کہ این
کارہا میکنند امارات (یعنی مستترہ) بسیار مکذب دعوی ایشان موجود است چہ ہر کس میداند کہ از گریہ و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل
آرائی و تعزیہ سازی ہرگز جناب حضرت امام رضی اللہ تعالی عنہ راضی نمی شوند و ہیچ فائدہ بایشان عائد نہ پس صرف اموال
آنہا نیست مگر بنا بر خواہش نفسانی خود کہ کارہای مذکورہ مرغوب نفس و بازیچہای اوست فی الحقیقت رضای نفس و شیطان
است کہ ازرہ فریب و تلبیس ارضای حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ میگویند و بدعوی دروغ کہ این تمام مصارف و حرکات
از محبت آنحضرت است افعال شنیعہ ذمیمہ را در نظر جہال و سفہا مستحسن و نیک می نمایند چہ اگر محبت و ارضای حضرت امام منظور
ہست چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر ایشان نمی کوشند و عذر اشتباہ نسب ہر جا پیش نمیرود چہ
بسا سید صحیح النسب کہ از نا یافت قوت جان میدہد و ہمین مدعیان لاف زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکہ سگان
خود تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظہور این قسم بی اعتنائیہا از ایشان دربارہ سادات باز آنہا را محب و مخلص تصور
کردن جہل صرف و حماقت محض است آثار محبت واقعیہ آنجناب بذل جان و مال است در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای ہیچ کس نکردن و در امر معروف و نہی عن المنکر و بہ مجاہدت انکار نمودن بر کفار و فساق و اہل بدعت و
از چاپلوسی و تملق آنہا بالکل احتراز کردن و اصلاً مداہنت را دخل ندادن و اولاد امجاد آنجناب را ترجیح دادن و ایثار کردن
و ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آنجناب رسانیدن پس ہر کہ درین امور قصور ورزیدہ در ملاہی نفس
بنام نہادن حضرت امام حسین رض کوشش کند و بذل اموال نماید سخت دروغ بیجا و بی محل بر بستہ و از وخامت

آنی خود بی اندیشه گشته أَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَجَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ شَرِّ الْمُنَافِقِیْنَ الضَّالِّیْنَ

هدایت ثالثه در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار یافته، و آن مشتمل بر یک تمهید و دو افاده و یک فائده است **تمهید** رسومیکه در شادی و ماتم رواج پذیر در دیار هندوستان است و التزام آن در اذهان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت شاق می افتد و جهال اهتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیه و ترک آنرا زیاده تر از محرمات شرعیه می پندارند باعث برهم امور دین و دنیا است که نهایت انسانرا در ضیق می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز میدارد و مثلا التزام طمطراق شادی ختنه باین حد می کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال میگردد و بعد آن ختنه میشود و بسبب بی حیائی و بی پردگی[۱۲] میگردد و احیانا این شعار شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیریکه میشود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز بعد بلوغ و قوت شباب نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هر چند تاخیر را در آن گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر مساهله و تساهل می ورزند و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن وسعت و کشادگی میکنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بسا میباشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در مهلکه می اندازد و اسباب معاش خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس می ماند محض محتاج نان شبینه گشته گداگر میشود و گداگری که ذلت دارین است بر خود گوارا میکنند و این مفسده نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمداً ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس و ترک غنا و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از گرسنگی جان بلب میباشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال از جا و بیجا باکی نمیکنند و تمیز حلال و حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن لعب می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف می کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فنا است و هر کاریکه بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهدهٔ آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیه اهل ایمان
کامل میگردد و مرتکبان آن روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا و بی
محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود ارتکاب نامشروع و عدم مبالات از حرام مضطر شده
آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداءً و اختیاراً لا انتهاءً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب صلاح
معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالبان را ضرور لازم که بهتری و بیزار ازین
رسوم شده در برهم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر و اقلیم
هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و ازین نترسد که سعی من مشکور نخواهد شد یا اتباع
من خویشان و اقربائی من نخواهند کرد در اتباع مرضی الهی قصور ورزیدن باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار برای حق است
فکر و اندیشه هیچکس نمی باید آری هر وضعی که در برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد
همان وضع را در ازاله این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او برطبق مضمون حدیث شریف خَیرُ الهُدی مَا اتُّبِعَ
یعنی بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نه پندارند که نفع رسانیدن باموات با طعام و
فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ و روز و جنس و قسم
طعام هر وقت و هر قدر که موجب حرج جزیل نبود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفعی بمیت منظور دارد موقوف بر طعام
نگذارد و اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهترین ثوابهاست و در تعیین تاریخ و
روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و اعتنا و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای اهم
معطل میمانند و یگانه و بیگانه و آشنا و ناآشنا بروز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا فراهم می آیند و البته ناچار
خواه نخواه آنچه کردنی شود ادا می بود و سر انجام آن ضرر دینی افتد پس در حق میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعاء
تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه و سلم از تمام
خلق و اشیا محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی بآن شده تمامی رسوم هند و سند و فارس و روم را که
خلاف دین وی صلی الله علیه و سلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آنها اظهار کنند

و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتفی گشته و در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام تاکیدات منقول است اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بله کردن جانوران و امثالها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ نماید **افاده ۱** از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع بل مندوب را زیاده تر از محرمات شرعیه میدانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند هاجرت یعنی ترک ملاقات برادری لیعد از ایشان کند چه ظاهر است که انکار از ین کار رغالبا بل قطعا بنا بر التزام رسوم هنود است و الا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروائی ندارد و جانب حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل بالصدیق الیقین خود سازد

افاده ۲ از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادها دران گرفتار اند افتخار بمکارم آبا و مناقب اجداد است و اعتماد بر شفاعت ایشان حتی که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی و صلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیا منسیا ساخته و بجای آن تکبر و تبختر و جرأت بر اظهار بدعات و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گویا که آیه لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آیة و لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا آیة و فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ آیة و يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیة و تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و حدیث إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ إِنَّمَا هُوَ مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ أَوْ فَاجِرٌ شَقِيٌّ النَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ و امثال آن را بگوش هوش خود گاهی نشنیده و بمجرد اوهام و ظنون خود و به مسلمات و مشهورات باطله در امثال خود متمسک نموده در ورطهٔ هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله زهی سفاهت و خهی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و بالقطع موجب نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با سباب وهمیه ظنیه متمسک شده اند حال

بسفاهت مآل این جهال بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضه خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی
می انگاشت در تحصیل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد الغرض اگر این علاقه
نسبیه باکابر از امور نافعه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت از ان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال در نفع
آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس وقتیکه شخص غافل را
از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا
بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبائی خود باوجودیکه از ان وارث غافل
بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از ان مرگذرانیده باشد پس
البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد
گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد بر امثال این امور و همیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است السلام
علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام
ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان
استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد
شد و این استعدادات مکنونه را بمشابه استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الآزال استعدادی از استعدادات صالحه
یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض این استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصه ظهور
نرسد در کارخانه مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت
و ضلالت آثار صلاح و فساد و فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی
باستعدادات هم میدارد و لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و باثار بر ظاهر و قلیل التخلف
مثلا منافع حرب با آلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده آن کار
نمیکند که شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی

در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است

تمهید ۱ - از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیهٔ ایشان است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص - سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنابر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکرده اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین تصفیه که از رضاء حق تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که باوجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن وروی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الٰهی است

تمهید ۲ - سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیهٔ نفس از رذائل اخلاق همین اعمال صالحهٔ اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان باوجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب همم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال بر جائی است که گذشتند و بحظیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و مشاق کثیر قیام ورزیدند و خود را محل بعید ازان می انگارند و بعضی بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار نیست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الٰهی عمل مینمایند همچنین مجاهده برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول به بارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه ارباب دیگر آنجا رسیده اند که پرستش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که بمنزلهٔ سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که دران مقام واصل شوند و محفوظ از شر و شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیلهٔ اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بمنزلهٔ چوبدار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرساند و احیاناً اجتبائی ازان بارگاه میرسد که بدون مزاولت اعمال و ممارسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت به تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان را از زانی می فرماید پس طریق آن اینست که اولا شغلی بخواندن قرآن و حدیث
کند و پاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل و رذائل آگاه شود و بنا بر دریافت ضروریات
خود پریشان نگردد من بعد بیاد داشتیکه در طریقه نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه
و عزم اجتناب از آن است پس هردم و هرجا در خلوت و جلوت و در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب
و بول و براز و ملاقات دوستان و احباء و مشغولی در وجوه معاش و معاد القصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز
میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و با اهتمام اوامر شرعیه را بجالاکی و چستی و فرحت و شادمانی علی الدوام
ماند و از جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق
به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن سو نورزد و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر از آن
نداند فوت هر کار در جنب ادای صلوة بر روی سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست
که در آن وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزارها کارهای دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد
بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قرة عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود پنداشته هیچ کار دنیا و
دین بران مقدم نکند و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و جهاد را که سنام
الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی ببذل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی در ان واضح میشود
نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد
مثلا نخواهد خورد مگر باراده و نیتی که موجب رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد
که این وقت خفتن باعث رضامندی خدا است و قس علی ذلک بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی بفضائل
مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و زهد و صبر و شکر و رضا بالقضاء و توکل و غیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ
استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبه اعلای هر یک متصف شود و هرگاه دل خود را پاک کرده و
بر اوامر شرعیه چست و مشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سلف مورد
عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست هیچ قسم بزرگان بودند که معزز بعنایات او سبحانه میشدند

و آنانکه از عطایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده از راه رضای او را گذاشته اند وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون - از ان خبر میدهد شعر هر چه هست از قامت ناساز وبد انداز ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و مامورات و منهیات الٰهی را دامن دراز است سیما شش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود واگر حفظ کند از همه بهتر واگر نتواند مهارت تمام تلاوت قرآن پیدا کند واز ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده تدبر تلاوت کرده باشد وصرف تلاوت الفاظ انرا غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضل ترین وسیله تقرب وست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک وتعالی است صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده وهرگاه صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن نوعی از وصول و اتصال بذات حضرت حق انگارد ولذتهای وصول و مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد و غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل بوی شود * ع * حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ

تمهید ۳ در اعمال اتباع مذاهب اربعه که رائج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده وبعد ازان که کتب مصنف شده جمعیت آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد دران نکند واهل حدیث را مقتدای خود شناسد وبدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و نوعی فائده مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند ومقلدان تعظیم و توقیر مجتهدان بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند

افاده ۱ - هر که از امرا و ملوک اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهد او را باوجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادات است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است وفرق درمیان آئین پادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند وپروای اهتمامی بآخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند واصلاح وازدیاد آن را اقدم واهم می شمردند وسلاطین امر اعزت

خود در شوکت و حشمت ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هر قدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب بر نهاد اعدای ایشان زیاده ترمی شود

افاده ۲ - هر مسلمانرا از دو چیز پرهیز و اجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلند تر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسانرا به کبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصائل در حدیث شریف است لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِي قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ اِيْمَانٍ وَّلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِي قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ مِّنْ كِبْرٍ دوم افساد و خرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین و این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول امکنه و ازمنه افساد اهل یکخانه است و فساد اهل یک شهر است و افساد اهل اقلیم و اهل و اهل چند اقلیم و همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده ازان و اعلای آن افسادی است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمانؓ که تمام قرون این است را اخران افساد محیط شده و اول افساد بیست که درین امت پیدا گشته و افساد را انواع بسیار است گاهی قتل می بود و گاهی اهانت و گاهی تجسس عیوب گاهی مشورت بد دادن و این امور هم به نسبت اشخاص در معنی افساد متبدل میشود مثلاً کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش و معاد بود مرتبه دارد و قبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب برهمی امور خلائق باشد افساد دلیست که قبح آن بهزارها مراتب زائد از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمین بسببش در مسجد بنابر نماز جمع میشوند قبیح است و کشتن عالمی با کمال که حلال مشکلات و مرجع خاص و عام خلائق بوده مصداق امام اعظم وقت و بخاری عهد و غزالی زمان گشته باشد قبحی و وخامتی دارد که پایان آن نیست و بر کشتن قیاس باید کرد اهانت و تجسس عیوب را و هر قدر افساد سخت تر برهمی ایمان بیشتر و سبب فزونی قبح این کار زشت آنست که در افساد اتلاف حقوق ناس و تخم گناهان کثیر که تا مدتها باقی ماند میشود و آنقدر و بال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الٰهی گرفتار شده بانجام بد و خاتمه سو از دنیا میرود و مایوس از مغفرت و رحمت الٰهی میگردد و از ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت منشاء ظلم یا کبر است یا افساد پس هر ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد بتمام نخواهد شد مگر باجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰى قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ

افاده ۳۲ - مسلمانرا بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضایق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصاً
[ا]ین نعم که بمقتضای إِنَّ لِلّٰهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بر سبیل نفحات در سطاوی ریاح می وزرد
[ب]بحر ادمغه عالی و دماغان که محیط رحمت خاصه الٰهیه گشته اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بے مثال کما ینبغی مذعن
[م]نتقش خاطر کردن ضرور است چه اهمال همین امر عائن است که جمعی را باوجود مسمی بودن باهل کتاب در کتاب مهیمن بداغ
وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ ایمدار ساخته و در ذیل تقبیح حال بدمال گروه
[د]یگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
السَّمٰوٰتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ نه که نشانه انتقام شدید است بیفراخته پس باید
[د]انست که معرفت قدر قدرت کامله لازمه ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز تواناست لیکن
[ا]ین معرفت محیط قوای دراکه وی و جاگیر قلبش نمی باشد دلیلش آنکه هرگاه امری عجیب می شنود آنرا استبعاد میکند
[و] آری بعدم مراجعت بعقیده اسلامیه آنچنان انکار نمیکند که او را از دائره اسلامیه کشیده به فهوات کفر انداز و [illegible]
[ب]شد یا از خاطرش رود و هر چند این قدر معرفت قدرت ایمانرا کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است
معرفتی است که بنهایت بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گو بنهایت
عجیب و اغرب بود چنانکه اگر کسے گوید که نیمه آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود و بلحاظ قدرت
کامله اش خاطرش آنرا تلقی بالقبول نماید آری بعدم مراجعت بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست
و اشراط قیامت چنین و چنان است آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق
[ه]مین قسم معنی الله تعالی می فرماید إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا
مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ۞ معنی این است هر آئینه خدا تعالی بازداشته است
آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هر آئینه او هست بردبار بخشاینده
یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت او است نه لا قدرت انتقام وی متقاضی این کار نه و الٰهی قصوری
و فتوری درین صفات نیست و برای همین تمکین کردن همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده
أَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ ـ

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که هر امری گو نهایت شواذ و گران و نادر بود وقوع آنرا غیر بعید و
واقع پندارد و این مرتبه یافت از دانش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنا بر تصدیق وقوع آن
تحقیق صدق اخبار مخبرین نباید و بدون آن جزم وقوع آن بکند بسهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین اذعان
سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

افاده ۴ ادعای محبت و الفت با خدای عزوجل هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب
حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در هر باب اجتناب از معاصی و سیئات
بمرتبه علیا اگر او را مصائب و بلیات آن چنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین
امراض مبتلا گردد و درین بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر
خطور نکند آری التجا و زاری و نیایش و بی قراری او عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم
رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن ذات پاک
در وهم و خیال جا ندهد بلکه آنرا بالکل بقصور حال و مآل و نقصانیکه در استعداد ازلی اوست نسبت کند وَمَا اَصَابَكَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
اَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام صبر و منصب رضا
بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسیده موافق استحقاق وی نیست عفو آن
عفو غفور است که بآن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلای انواع
شکر که در عین ابتلا به بلایا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت
توجه کرم الهی تصور معنی قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخطش او تعالی را ناقدردان پندارد و چه او را
هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند ❊

افاده ۵ از جمله اخلاق مند و به لطف و رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوا مَنْ فِي الْاَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ
بمعنی رحمت آن نیست که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن این است که آنچه فی الواقع بهتر در حق ایشان است

گو درآرای کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد وسعی دران کند وسعی درحق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای هدایت و توفیق دراهیابی بمرضیات الہی درحق عامه ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت آویت و بمقتضای اَلْخَلْقُ عِيَالُ اللّٰهِ خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم برایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند وخود را او ایشانرا خواجه تاش داند که نوکران یک آقا بلکه بندگان یک مالک کریم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باید سلوک و خدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بعمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ ننماید و از دادن چیزها و گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف و بنیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح دهد و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب منازل از سنت و آثار معلوم کند و هر که از اهل دنیا بر ابنای خود تکبر ورزد و بجاه وحشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمی باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسوی او نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق

فائده هرگاه که انسان را تحلی بفضایل و تخلی از رذائل و آراستگی صوم و صلوة و سائر عبادات حاصل شود نباید که آن را محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز نناز چه بر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضائل و رذائل غافل اند و بسیا اگاه اند که با وجود کمال تمیز در حقایق آن و دانست اسباب علامات و منافع و مضرات از رذائل متخلی نمی توانند شد و از حلیه فضایل مطلقا مبرا و عاطل میباشند پس هر صباح و مسا بلکه هر ساعت و هر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِيْ مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ مقر و معترف باشد و خود را عاجز صرف و ناچیز محض انگارد و گاهی از مکر الہی ایمن نبود و خائف از غضب وی ماند و جانب رجا راجح دارد

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا

و آن مشتمل بر یک تمهید و یازده افاده است

تمهید از اجلّت اخلاق ذمیمه رذائل و هگانه است پس طالب حق را لازم است که در امر تزکیهٔ آن رذائل مذکوره از سایر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بحدیکه هیچ گاه هیچیک از آن در دلش خطور نکند و میلانی بسوی آن در دلش نگذرد و هر یک را از آن رذائل موجب بغض و غضب و سخط حضرت حق و باعث نهایت دوری از بارگاه قبول و رضای او دانسته از ته دل دشمن آن شمرد و مانع عظیم و عائق عمده از وصل محبوب خود انگارد و در اهتمام مامورات و منهیات آنقدر تعمیم کند که ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین و همچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب بینی در مسجد از لحاظ اهتمام و نظر اعتبار او ساقط نگردد و از صدور امثال این امور بی پروائی و بی اعتنائی نورزد زیرا که همین کمال اعتنا و وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر دران بارگاه می افتد و در حدیث شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخی خار دار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیاناً در اهتمام مامورات یا منهیات سستی و غفلتی مظنون شود نفس را بر آن سستی سزای معین مناسب آن رسانَد چرا که هر نفس آرام و راحت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت و رهای خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه و روی نخواهد اند چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف و تذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمونه تعیین سزا انیست که بمقابلهٔ کسل از نماز که از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر تعویق رو داده خلوتها ورزد و ترک صحبت آنان و سکوت از آن قسم سخنان لازم گیرد ٭ و رذائل و هگان درین رباعی منظوم است **رباعی** خواهی که شود دل تو چون آئینه ٭ ده چیز برون کن از درون سینه ٭ حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت ٭ کذب و حسد و کبر و ریا و کینه ٭ و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص

در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش چیزهای مغیب و محتمل گو بعید الوقوع بود

افاده ۱ ٭ علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید می باشد با وجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شئی موجود بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود است و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش

یاب نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس
نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد و بهمین طور خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و
هر چه در آن حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن
تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف از آن
باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و
همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن
امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش بر کنده گردد

افاده ۲ علاج طمع آنست که هرگاه طمع چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آن چیز یا مثل آن در غایات و
منافع نزد وی موجود بود همانرا لله صرف نماید مثلاً اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک
هر چه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع عام در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود تدریجا صرف کند
یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا اینکه نفس از بیخ رذیله
پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او برود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً لباسیکه
ساتر عورت یا دافع سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج نشود که سوال
نماید باین طور صرف کردن هرگز روا نیست چراکه در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید و احتراز از
نامشروع لازم پس باینطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت
معاش خود بمقدار سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود رواست
و نشان علو همت اوست

افاده ۳ علاج بخل که ضمیمه دل بود هر چند ظاهراً آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال
التزام کند و مدام بر وتیره جوادان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید

فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری موجود بود و برای
دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بمایه گردد رذیله بخل

از و دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس از ان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد در آن هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز در آن مال مکسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس از ان پاک شود و چونکه باین وضع مقابله نفس در لیل و نهار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی منقطع خواهد شد

افاده ۴ علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنابر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنابر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس خواهد که طعام غیر از الغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش او ندهد هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده آرام باید کرد تا آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلا نفس میخواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت متبدل ساخته بنابر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف هست که وقت دیدن زن اجنبیه میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که ان

اَلْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِیْ صُوْرَةِ شَیْطَانٍ اِذَا اَحَدُکُمْ اَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِیْ قَلْبِهٖ فَلْیَعْمِدْ اِلٰی امْرَأَتِهٖ فَلْیُوَاقِعْهَا فَاِنَّ ذٰلِكَ یَرُدُّ مَا فِیْ نَفْسِهٖ

یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان و قتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خویش باید که صحبت کند با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی آن زن و در حدیث دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ
فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که به بیند زنی را که خوشش آیدش پس باید که برخیزد
بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی هست آنچه نزد آن زن هست یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند
این سنت قولی فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک هست و بیان معالجه
نفس برای بدکار گرفتار حرام هست که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت
خواهش نفس قال الله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى یعنی و لیکن هر که بترسد از
ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کنه مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است
یکی انهماک نفس هست در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال
خصوصًا وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلا شخصی را منکوحه حسینه خوش
وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود و لیکن در عین حالت جماع اداها و صداهای شهوت انگیز نوعی
میکند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار دام نفس و شیطان مائل تر بآن زن خواهد بود و این نسبت مگر از انهماک
در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی با وجود ناتوانی و قلت ماده منی و حالش را شیخ
سعدی علیه الرحمة بیان می فرماید : بیت : بی رغبتی شهوت انگیختن : برغبت بود خون خود ریختن :
قسم دوم جماعی هست که طبیعت انسان بسبب شدت امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت
طریق جماع از حلت و حرمت دخلی ندارد و بیانش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت
انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس می نماید و چون مکانی
مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آنمقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه
میشود و تا وقتیکه انفراغ از الحاجت تحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلا مکانی
باشد که مالکش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری می بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد
ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان
شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان
دو بالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق نگردد و خیالش بقضای حاجت خود متعلق میماند پس درین میلان خصوصیت
آن زن مخصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از ان نوع کار حرام مطلقا معرض و مجتنب بود فاما
اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل میماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هردو
حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا ازان
آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائر امور مثل صورت
و سیرت و ازهمین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای
حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل و نهی نفس است از هوای که منطوق
آیه کریمه است و ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**

وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰى ... حُبِّ الرِّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ

فذلکه کلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ادای حقوق نفس است و معالجه مذکوره برای
تزکیه آن از اتباع حظوظ

افاده ۵: علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله
شده بهمگی همت خود دعای برای بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود
که برای نفس خود بنهایت خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس
درین کار تقاعد ورزد و در پی نفس شده خواه نخواه این دعا بعمل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین دعا تعلل کرده اهمال
نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد
و تحلل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف
بعیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است
و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح ازان لهذا در خلوت گوید و اورا هم از اظهار آن مانع آید.

افاده ۶: علاج کذب آنست که اگر کذب بنابر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نه نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت بر نفس گران است و اگر کذب بنابر افساد ذات البین و فتنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امری که موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در آن سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و هم نیز از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت یعنی غیبت و کذب قبل استعفا از اهل حق توبه نصوح به حضور حضرت حق که حق او اعلاترین و اصل همه حقوق است بجا آرد و من بعد استعفا از اهل حقوق بعمل آرد ؛

افاده ۷: علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر دعای مزید کمالات محسود دنیویت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در آن حسد کرده است کوشش کند و بطوریکه در خلوت هر قوم گردیده دعا بالتجا خواهد و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان به مساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در کمالیکه سبب حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بر آن آگاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود آنرا بکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستعفی از قصور خود شود و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بوده تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی است آنرا اظهار نماید و الا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند

افاده ۸: علاج تکبر آنست که اگر تکبر به نسبت شخصی بود داده تذللی بیش از حد به نسبت آن شخص

بجا آرد گو از غایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص حرکات نا بقل مجلسهای مردم و مضحکه همچشمان می گردد
اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک طالبان خدا منسلک کرده به هیچ چیز ازان باکی نه کند ایا نمی بینی همین
مردم با عز و وقار میباشند چونکه خود را در زمرهٔ آزادان داخل میکنند صلاء بر قبول زی فحش و وضع آنها که سراسر خلاف عقل
و مروت است باک نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که محبت مخنثان را واصید کرده
انچه گوارای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همهٔ آن را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار همچنان
اظهار خرامان و شادان میگردد و اگر طالب خلافی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو مخالف
عقول ناقصهٔ غافلان مرضیات الٰهی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید و مراد از تذلل این تذلل جبلی کذائی مطلوب
نیست که سر خم کردن بازمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا و علاحده است مثلا شخصیکه
درزی مشائخ بوده او را تکبر به نسبت شخصی از مشائخ بهم رسد پس میباید که با او معامله کند که در اذهان مردم متیقن گردد
که این شخص ازان شخص مستفید است از وی فوائد طریقت حاصل کرده و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده

افاده ۹ ، علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریائی در نماز طاری گردید پس آن خیال را بقدر مقدور خود دفع کند و اگر
باوجود کوشش دفع نشد پس لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی
محض بوده و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بوده دو رکعت اگر چهارگانی بود چهار چهار
رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود هر نمازیکه دران خلل شده آنرا از شمار
موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی
ندهد و همچنین اگر در لله داون ریا پیش آید نفس خرچ ورا زجر کند که احب مال تر او چندان خرچ خواهم کرد لله خواهم
داد اگر باز ریا پیدا همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی لسیری تمام کار خود کن
ان شاء الله تعالی جزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز سزای معادل سرهنگی باو رساند و در ادای فرایض نیست
بمقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه نخواند و علاج
ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد

افاده ۱۰ ، علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دل

اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سختی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاج آن
استغفار و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده ✣

افاده ۱۱ ✣ چون بطور یادداشت که سابقا مذکور شد بملاحظه این امور مواظبت خواهد کرد امید داریم که بهت
که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن بمجرد اینکه در روش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند و طریق
امتحانش بخوبی فهمیده خود را بآن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیری را به کمال شوکت و حشمت و طمطراق
بسیار دید و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین خصلت رذیله وقتی
هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را
فوائد بیشمار حاصل گردد و آن هم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محن کشیده و رسیده از منه
بدون محنت عبره مشار الیه و ممتاز گشته در روبروی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان و دانایان آن کار هم
خانقاه نشینان مرشدش که سرآن خانقاه است بجلالکیش در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن مرجع خلق و مخدوم
مشائخ عظام گردیده باوجود آن اورا بشاشتی و فرحتی نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی
درونش نگذرد آن وقت البته اندرونش از رذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترفه جدا جدا

فصل سوم در ذکر مخلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی

در ذکر مخلات عبادات اجمالا ✣ و آن مشتمل بر دو افاده است ✣

افاده ۱ ✣ از عمده مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هرچند هر شخص را
محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما بحدیکه موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بود دستی
باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی میبود بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف میشود
میشود مثلا شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود و شروط و اهتمام تمام می نماید باین غرض که ببرکت این نام پاک
نوکری چندر روپیه بدست آید یا بیش سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیزتر تعظیم و محبت
بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هرچند باین غرض عمده هرگه یاد نام خدا خواهد کرد محبت

وتعظیم نام پاک او سبحانه در دلش مثل از حیطه بیان باهر خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب
الارباب قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وبموجب بیان ہدایت نشان حضرت رسالت پناہی علیه افضل الصلوات
والسلام لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیزیست
فانی قلیل و ذلیل هرکه نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلند نشناخت و بباید باشد که
همین حقیقت دنیا بلباس بیداری برمی آید خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلاً مواظبت اذکار الهی
باین نیت که کمالی حاصل کنم بوسیله آن بادشاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سرخم کنند و التجا بمن آرند و نام
ونشان من وصیت کمالات من تا ازمنه متطاوله باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور دراز آوازه ولایت من منتشر
فاش گردد و فی الحقیقت اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ
وحالش همین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز عرض حساب پیش خواهند آورد
و هر یک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السر والعلن که
آگاه بر ما فی الضمیر است هر یک را بر نیت آنها که شهرت و آوازه خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم بادخال دوزخ
خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنابر طلب رزق یا امور دنیویه ممنوع و حرام است که
این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت و تعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین
دران مختلف میباشند و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نار مبین شده پس شرحش آنست که
ادای افعالیکه ازان رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم ازان میتوان گردید دو وجه میباشد اول
آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض لله بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر
رضای خدا ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه الهی است قابل دخول نار و بیان حال امثال همین
اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجه دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورده موافق نیت قلبیه خود اظهار
طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محقر در بارگاه الهی باشد لیکن این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود
ونیز باید دانست که همین اشغال و اعمال و بنا است که به نیات صحیحه عبادات عمده میگردد و مشغلا خواب که سراسر غفلت
و حجاب می نماید باراده صحیحه و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا میشود مخلص فخر العبادت را هر گاه سهو و بی خوابی

وجب کلال حواس شود و لذت مناجات کیفیات عبادات راتحلیل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و
کیفیات گردیده و بار دیگر حصول آن را منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده و نیت در خواب رود پس از نماز خوانی
صد ها مرائی و غافل خواهد بود بلکه خواب او را با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب بیزاری و
نارضامندی حق است و از ملکوت نفرین بروی میرسد و بر آن نائم صد ها رحمت الٰهی رضامندی خوشنودی
فائض میگردد شتّان بین المشرقین چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال باغراض اخروی باید کرد
هرچند اغراض اخروی همه بهتر است لیکن در آن همه تفاوت مراتب منازل بیشمار است از تفاوت مراتب منازل
جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد همین خصال فطرت که سواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص شوارب
و استنجا باستخدا و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی اللہ علی نبینا و علیه
ان ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد استعداد او را آزموده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و
صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق و امثالها بسبب تفاوت
عزائم و ارادت متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی رضاجوئی وی است بنابرش جز
رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت
دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام پاک دریافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت
توفیق اوست فهمیده در دل خود جا داده از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی باشد و شرح و بسط آن
آن است که مبادی و اسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خدا است تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره و باطنه که هر یک را
دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست من بعد توفیق که انعام خاص بر خاصان است هم از دست آنها مخصص است
همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش او درست باشد و هزار ها تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل او
بگذرد و همینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان و بیهی در دانش پدید می آید که هرگز
ذکر و فکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را بهترین نعامات دانسته
در طلب جزای ثواب دیگر اعماض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است ❊

افاده ۲ + از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و عبادات شرعیه است و اصل بنیادش همین است

که راه رضاجوئی حق از دست شان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هرچه بخیال ناقص ایشان میگذرد که موجب رضا است همانرا وسیلهٔ اش میسازند و حقیقت اینست که خود را از راه رضاجوئی ازحال حس بند بهشته مثل نابینا یا بصیر خذ بیدی را ورد زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی حضرت حق را که خطاب باکمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم بخود می‌رسید كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ لایق رضای او را منحصر در اعلام و آگاهی او داند و شرع شریف را که حبل متین و عروهٔ وثقی است قاید خود انگاشته هیچگاه خلاف آنرا موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف و کرامت خرق عادت و ظهور انوار تجلیات مصاحبت با ارواح و اہل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد ❊

فائده ❊ علامت تحقیق این مانع در سالک تا مقبول این است که آن اہتمامیکه در ادای اوراد مشایخ مینماید عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوٰة مفروضه نمیکند بلکه هرگاه شیطان لعین برین جماعه چیره دست میشود و بمقتضای وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ انهارا از راه حق دور تر می برد نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من ذلک و این حال جماعتی است که متسم باسلام اند و آنانکه خارج از دایرهٔ اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست ❊

ہدایت ثانیه در ذکر مخلات عبادات تفصیلا و طرق معالجات آن

و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ١ ❊ مخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس باینطور که کسالت میکند و آرام خود میخواهد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمیگذارد بلکه مثل ناقهین و مفلوجین کسالتی و سستی و خامی در اعضای او راه مییابد و جوارح خود را بالیف اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوٰة یا بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد میدارد و همچنین مثل محمومین هنگام نماز همگی قوای باطنه و دشت استلام و خیال متعرض حال گشته اخلال عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی نماز می اندازد و اما شیطان پس وسوسه می اندازد و قبح و مفاسد سبکی شان صلوٰة و قلت مبالات بآن چندان

کار امدنی ندانستن آن و این وسوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد اما
وسوسه اش آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل میسازد و باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات
بخوبی باید دانست مبادا سهوی و غلطی واقع شود یا در متشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که آنرا در خیال دارد
بنا بر صیانت از غلطی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده که در بقای حضور هم تخللی
در رکعات میشود و نه در تسبیحات و نه تشابه در قرآن می افتد این مکر شیطان است غرضش یاد دهی رکعات و تسبیحات و
متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی وَهَلُمَّ جَرًّا تا که بمقصود اصلی بماند و
مقصود اصلی آن رجیم همان انکار و کفر است اگر بفضل تعالی آن مقصودش سرانجام نشد پس بناچاری بمقتضای
اِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آهسته آهسته بخیال گاو و خر می رساند تا که این صورت متحقق گردد که ع ؛ بر زبان
تسبیح و در دل گاو و خر ؛ گاو و خر تمثیل است هرچه سوای حضور حق است گاو باشد یا خر فیل باشد یا شتر و طالبعلمان
ندانند که تامل در صیغ و ترکیب از ان قبیل نیست هیهات هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاو و خر مخل صلوة است
و دانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات انکه
که توجه هم در نماز به برزخ شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است فی الحال این
توجه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی باشد و باید دانست که سنوح مسائل غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز
قبیح است بلکه توجه همت و قصد این کار در طویت استخراج این امور در نیت مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و
کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب وفور عنایت با آن می نوازند
پس در حق ایشان کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادتیست که ثمره اش بنظر رسیده آری
ادعیه حاجات گو حاجات قلیله معاشیه باشد که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات حضرت مطلق از مصلی
باکمال در عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مشاورات بالنفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه
نقصان نماز است و آنچه از عمر رض منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد و
نماز خود را تباه نباید کرد **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ؛ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ؛ خضر علیه السلام را
شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگرانرا گناه فخیم جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز

مخل نمی شد بلکه اهم منجمله مکملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف کسیکه
خود متوجه بتدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود هرگاه آن مقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و امثال
آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن
با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان می‌چسپد بخلاف خیال گاو و خر که نه آنقدر چسپیدگی می‌بود و نه تعظیم بلکه مهان و محقر
می‌بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است انسان را باید که آگاه شده هیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و بس بانگرود و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیکه فهم هر کس و ناکس بآن رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کند
هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط بفضل
الهی است و بس از همین قبیل است دفع این وساوس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی داناتر این کار است
بتدبیری مفیدتر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوای وساوس
مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت و تنهائی بجا
جهد اینکه وسوسه نگذرد نماز ده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
نمانده بعض به حضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بآلودگی خیالات گشته پس مقابل هر رکعات
که در آن وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب بعد
آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل تا مشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است
البته از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس دم کاری بقابو آید شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس
بمکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب
تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان پدید
کار آرند تنبیه آن بشب بیداری هر شب که بآن روزه پیوسته است بیاید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود
نفس را شریک خود میسازد تا مدعای دل برآید در تنبیه و تادیب نفس خود نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه

نفس متقاضی حکم الٰہی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی در انسان نمی ماند۔

افادہ ۲ اگر در ادای زکوٰۃ نفس تعلل درزد دانسته اگر ان فہمد برحکم حق تعالیٰ راضی و شاکر نشود و چیزی بیش از قدر زکوٰۃ مال خود جہتہ اللہ صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و را بہ فہماند کہ ہر قدر تعلل خواہی کرد ہمان قدر مال صرف خواہم کرد

افادہ ۳ حج و جہاد وقتیکہ فرض گردد و برادای آن نفس را چستی و چالاکی نہ بیند پس تامل کند کہ کدام چیز باعث است کہ نفس بسبب آن در ادای حج و جہاد متقاعد می ورزد ہمان چیز را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی کہ بہر صدہا مردم دارد نمی گذارد کہ حج و جہاد را بہ چستی و چالاکی عازم شود پس نمی لباس خوراک و پوشاک نشست و برخاست خود را بطور غربا و ادا نساز دو ہر چند حج و جہاد بلکہ جمیع عبادات باوجود منازعت کشش نفس ادا می شود لیکن بی رونقی و بی برکتی کہ در صورت اطمینان حاصل میشود اصلا درین صورت ہویدا نمیگردد و چون کہ نفس رام شد و در عبادت بہ نشاط قدم نہاد موجب برکات رونق عبادات میگردد و اگر باوجود در آمدن در امور جہاد نفس بخوبی ادای حق آن نکند محافظت خود خواہد پس ہر کاری کہ مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر بخفیہ در خلوت ہم کاری مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشتہ بجا آرد و نفس را بہ فہماند اگر تقاعد خواہی کرد ہمین طور ترا در مسلکہا خواہم افگند تا آنکہ بانہ آید و کوشش در کارہای جہاد درین زمانہ از اہم مہمات است

فصل چہارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک تمہید و پنج افادہ است

تمہید اصل مقصود از تہذیب اخلاق و غایت مطلوبہ از ادای طاعات صلاح نفس است تا کہ نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطہیرش از رذائل عین انصاف اوست بفضائل و نفس کشی کہ زبان زد عوام اہل سلوک است خطای محض است چہ کشتن نفس نہ مامور از طرف حضرت حق است و نہ باوجود حیات ممکن و آنچہ ممکن است ہمان است مامور یعنی نفس را اصلاح کردہ رام احکام شرعیہ نماید مثل آنکہ انسان جانور را رام کند پس کشتن غلط است آنچہ در کشتن نفس ریاضات شاقہ و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این ہم خطا است باین ریاضات نفس کشتہ نمی شود بلکہ بنیہ انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقہ نمی ماند و بسا کہ نفس بر چستی و چالاکی باشد و اگر دروی شکستگی پدید آید و بی شکستہ خواہد شد و بوجوہ کثیرہ تازہ خواہد گردید

افاده ۱۰ — بهترین طریقهٔ اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و ثمرات آن
بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصا نماز
که عمده ترین آنها است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله
شمه از عظمت نماز تحریر کرده میشود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اول تمثیلی باید شنید بادشاهی
است وسیع الممالک کثیر الرعایا والعساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن
متباینه قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مداخلت است مثلا
مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و نرگاوان با وجود بیشمار متفاوته مسخر و ذلول و علی هذا القیاس
اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کارش اجرتی معین و جلبه مقرر و هر یک بسبب آن کار
علاقه و ربطی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه در خود می بالد و بر سعی کار خود می نازد چونکه میداند که
بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست هر علاقه که مرا با وی است از عنایات اوست مایهٔ افتخار و اعتبار من است لیکن
اهالی این تمام کارخانجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب علو بعض آنها باعلای مدارج کاریست معین که از آن
تجاوز و تبدل ممکن نیست و بنا بر علیه اجرت و جاه ایشان را زیادةً و نقصاناً تفاوت نه من بعد جبلهٔ خاص که بمقام نیابت
و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کارخانجات کرده برای حضوری او اوقاتی
معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حال خود نموده و احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام
کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات درباردار معین است بحضوری دربار حسب تعین وقت برود قدغن شدید است
ارباب تمام کارخانجات نگران حال و مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد
و عد تعین اوقات و تاکید حضوری و را آنها عنایتی خاص بر حالش از طرف بادشاه بر آرای سائر ارباب کارخانجات
هویدا و منکشف میگردد و بهمین سبب آن جبلهٔ خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب عمده
و کارهای بزرگ مقرر است اما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانه حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور و راحتی و منصبی

که حضرت جبرئیل راست ایشان را نه ازان نزول هست نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم اند وعدم
عروج را قصه معراج گواه است **بیت** ٭ اگر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ حضرت آدم صفی الله را
الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرموده و مستعد کمالات بی غایات ساخته و مظهر کارخانجات کثیره گردانیده و نزول و عروج
برای حقیقت انسانی معزز فرموده و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت تا در سائر افراد این
حقیقت هم یکی وی حاصل است سریان کند لهذا چنانکه چیلهٔ خاص شاهی مصدر هر امری از امور مملکت که منقسم بر همه
خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل مگس رانی و نعال برداری
و امثال آن لازمین چیلهٔ خاص هم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد و همچنین کاریکه به نقیبان و چوبداران تعلق
میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضار ان عند الطلب ازان چیلهٔ خاص هم امثال این امور عند الحاجت
بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق به منشیان و متصدیان هست از فرامین نویسی و تحریر حساب و ضبط جمع و خرج ازان
چیله هم عند الحاجت طلب میکنند و کارهای عمده را مثل ایلچی گری و نظامت ممالک و ریاست جنود و عساکر و امور
متعلقه بوزارت برهمین قیاس باید کرد و همچنین اکمل افراد انسانی مصدر خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد
مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق دارد ازان بظهور میرسد و در ایصال منافع علیه
خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه
مسبحین تعلق دارد از و روی می نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد از دست او
درست می آید و در اقامت سلطنت عادله و خلافت کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب
اولو العزم و خاتمیت خدماتیکه تعلق بملاء اعلی میدارد از و صورت می بندد و قس علی ذلک سائر الخدمات القصه
حضرت حق جل و علا بنا بر دربارداری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را
مستور ساخت و اظهار آنرا موقوف به اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت ببعثت رسل و انزال کتب و
انواع هدایات از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از بواعث و دواعی ظهور استعداد کامل در او امدادها فرموده
پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات است و لهذا بر خیر امت فرض شده اوقات
دربارداری است و شعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد از اجلوه گر نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد

قد افلح من زکّیها و قد خاب من دسّیها اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست
مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گو افراد وی متفاوت و متناقص باشند بلکه تنزل
کرده باسفل السافلین شدند فی الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا
باکبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیبهٔ ملازمان حضور پادشاهی میباشد ع هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عناد
پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر
اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید شدید بدربارداری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج
باستیذان نه گذاشته و از منت برداری حاجبان و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده
پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطهٔ عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبهٔ جهل و
سفاهت است همین قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة بکمال ادب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه
حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار آلهی وا داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت دربار و حضوری پندارد و تلاوات
و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیهٔ صلوة اما حقیقت ارکان آن
تفصیلا پس برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه جلیهٔ خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات
در دل خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از ماسوای او اعراض کرده هیبت و
سلطنت او را نصب العین خود ساخته دیدهٔ امید مناجات با وی ورزد پس لابد به مجردی که آن بادشاه عالی
جاه بر عزم مناجات او اطلاع مییابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در باره او بمنزل می نماید بدیدهٔ
قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه ازان جلیهٔ منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق
او روز بالا میگردد پس وقتیکه آن بندهٔ منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه می یابد برای بجا آوردن آن
تخت بوس یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمهٔ استیذان مناجات و توطیهٔ عرض حاجات میباشد انحنامی ورزد و بسبب
صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات
با و ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای او ست
کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت

نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت وضوح
سطوت مملکت هست به مظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرمایند
که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود تا تدارک ما فات بخوبی دست
دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات اتصال بر آن عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون
حسن معاملت و قدردانی و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بر آن اعزاز و اکرام به نشستن ممتاز
کنند لیکن ازبسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوء ادب است لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا کند
که آن عبد را بهیئتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی دو پای خود را زمی کنند تا به تقریب ادای خدمت
حیی به نشینند همچنین وقتیکه مومن پاک مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت تخلی از رذائل و تحلی
بفضائل جان خود را از الواث بهیمیه و خبائث معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث حکمیه پاک کرده
و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ما سوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله معرا کرده بقلب و قالب
خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت به مضمون إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ را در سویدای قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید به مجرد این عقد رحمت الهیه بجوش می آید و
عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که إِذَا صَلّٰى أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللهَ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ و فی روایة فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهُ اشارتی هست باین معامله و هر قدری که اقوال تعظیمیه از تلاوت
قرآن و از ادعیه از وی بظهور میرسد همان قدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی در حق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که
توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه نماید که
بنیل این مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا ماذون مطلق فرموده اند هیچ مانع و عائق نگذاشته اند و برای ادای شکر
این نعمت کبری و مواهب عظمی راست استاده و مدح و ثنائیکه شایان اوست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز ساییده
در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و ظهور سرادقات
جلال است لهذا مظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مامور شد خود را دمی از آن مقام رفیع فرود
آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض الحاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات

مرضیه بار بار متلبس میشود که ادنای تکرار ورود در رکعت متحقق میگردد و قابلیت پروانگی نشستن پیدا میکنند زیرا که تکرار دلالت بر شدت
انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً ازان صادر شده باشد لیکن
بنابر محافظت قوانین عظمت قعود صلوٰة را خالی از عبادات نگذاشته به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند
و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰة مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را
از سجود بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذات هر رکن برابهها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه ما بین السجدتین سری است
پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی من فی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة فائز میگردد و مثلا دست او به پایه تخت
شاهی رسد یا به دستار سربسته بهره ور گردد پس البته اقران و امثال او در ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون
این امر به تکرار متحقق می شود خیال باطل مضمحل میگردد و همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب قرب که در سجود
بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس
این مصلی هم هست پس بنا بر ازالهٔ این ظن در هر رکعت این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است
اشاره اجمالیه بسوی اسرار ارکان صلوٰة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده شد
چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات
صادقه خواهد شد و ازینجا پی باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ جَيْشِيْ وَاَنَا فِي الصَّلٰوةِ در دربار خود تدبیر عساکر
مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داد
در هیچ عهد معلوم نیست القصه تحقیق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه
متکلم بکلمهٔ شهادت شد و عبودیتش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودیتش و قبولیت
او از طار اعلا سر بر زده مسامع اهل عوالم را زینت بخشید به مجرد صدور کلمهٔ شهادت مامور بحاضری دربار اوقات خمسه
گشته به بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلم آداب قولیه و فعلیه عرضداشت بحریه سرپرستی زده سرفراز گشت

افاده ۲ چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا عماد زندگانی این جهان است
کلیه مامور به نیست بسا است که انسان وقتیکه مسلمان شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بنا بر علیه زکوة
را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نکرت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی

از حضوری علی الدوام بخشند شرحش آنکه چون مرد اسلام آورده دانست که بارکان اسلام ماموریم و اهتمام ارکان عمده که
از آن جمله زکوة است و روش قرار یافت همان وقت در پی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است
کدام نیست و هرچه از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن یکسال که شرط زکوة است از کدام
وقت شروع پس این اهتمام مادامیکه دامنگیر خاطرش گوده عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن اوقاتش نوعی از حضوری
حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الهی اداء آن بنابر حکم بر من
لازم است و نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صلهٔ رحم یا آوازه و صیت خود بجود و کرم در جنب نیت
ادای امر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق هم عین می خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که
بر من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنابر حکمت افزایش انعام جلیل القدر خود
بر من مقرر فرموده و بنابر علیه اخذ زکوة اصالة حق امام و خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن
و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال بشابه کسی است که از حضور پادشاه عالیجاه بی ابتدا
بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و مستعمل خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد
که ما بدست عنایت خود آن را قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که بطور
نذر گذرانیدن از ایشان در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال
عزت و بخشش که در بارگاه بادشاه است نمیابند و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت او را در عین اشتغال باموال روی نمی دهد
فائده چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج
سایر اهل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال
نزد ایشان ذوی الحاجات و الغاربات اند و پس همچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که مخارج آنجناب فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سایر بنی هاشم که علاقه اخوت و بنوت با آن
جناب میداشتند تحریم فرموده و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات همین نمود و پس کسانی را که بر ایشان صدقات
تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن هیچ زبان ادا نمی تواند کرد اگر فقط در مقابله همین نعمت صدها انواع
عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و سبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب عصیان بکدام پایه میرسند

افاده ۱۳ :: در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه والتفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه نماز تراویح و قرآن را خواهم نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بجهت این انتظار تمام سال مشابهتی بزکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هرچند روزه بر هر امت معین بود و لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق است که برای این امت مرحومه فائض است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از ان شود و در هر سال یکبار لکد کوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال میماند و شهوت و غضب و حرص او را اصلاحی پدید می آید گو هر انسان را بر آن آگاهی نشود ::

افاده ۱۴ :: امام حج پس بمنزله آنست که بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و هر کرا دران مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی که اگر کسی بدون طلب هم دران مکان داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم در اقران خود حاصل شود و او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد القصه آن مکان را خوان یغما کرده باشد پس هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال او معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق حال او بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم است از تمام زمین ممتاز ساخته مورد فیض خود کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته پس هر که بنا بر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس با نواع نعم الهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است که تمام گناهان او محو کرده میشود و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بر وی نیست و آینده را هم در عنایات بزدانی و کفالات حمایة مشمول می ماند و هر که بدون طلب در انمقام متحقق گردد مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین علی جز الحقیقه برای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند ::

افاده ۵۰ باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام میرسد
مشابه باران که منفعتش بنبات و حیوان و انسان احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین
مطیعین و کفار متمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات دران اشتراک میدارند و منافع مخصوصه
بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه چنانکه به تجربه
صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوت و جود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه
مثل نزول باران بروقت و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و آفات و امثال آن و ظهور ارباب هنرها
کمال بیش از بیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چندان از ان بسبب شوکت دین حق و ترویج سلاطین متدینین و ظهور
حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار به ظهور میرسد چنانچه
حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که سنه یکهزار
و دو صد و سی و سوم است که اکثرش درین ایام دار الحرب گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده
در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن بنسبت
شهدای مومنین و غزاه مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان کارزار مستغنی از بیان است اما بنسبت ارباب بواطن
صافیه پس حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب وجاهت به ریاضات یسیره است اما بنسبت
علما پس انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و فوز علما بمراتب احتساب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بر منصب امامت باطنه یعنی
دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه و احکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی
عن المنکر است اما بنسبت عوام صلحا پس فور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب عزت اهل صلاح و اهانت اهل فجور
و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین
اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است اما بنسبت
عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین
حق و الطاف جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین [illegible]

بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است اما بنسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان
از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام
بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف
لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است اما بنسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهراً و عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان
و ذلت اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه
بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیای عظام و علمای کرام و انعکاس انوار و نفوذ مواعظ این بزرگواران
در قلوب ایشان است اما بنسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات سماویه و نفاق مکاسب و عدالت سلاطین و امن
از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث رغبت بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان و
بسبب ملاحظه انتظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است و اما بنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند باوجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قلیل نسبت
فارین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالف الغرض در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب
و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزاید میشد و هر قدر که
کفر متزاید میشود باز در ان عقاب متضاعف میگردد و اما در حق ذراری ایشان از نساء و صبیان پس از بسکه
ایشان را بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون
مینماید این است پاره از ذکر منافع جهاد اما تفصیل آن پس احاطه اش درینمقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل
ایمان و امر باقامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع بمشابه انزال غیث و اجرای انهار
است در کارخانه تکوین اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل
اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند در راه مخالفت غزات مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند
در ورطه هلاکت ابدی خود را می اندازند و در زمره خبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چنانچه بهمین اعتبار آن است که عموم نفع باران در حق جمهور انام بدیهی است باوجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند

خاتمه در فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱ باید دانست که استماع غنای همراه مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگرچه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید
فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس
تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق را القای حقوق نفس
ضرور است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظ طبیعی که لذات آن در صلب نفس راسخ گردد و ملازمت آن سویدای
دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیمان و سرگردان گردد و ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس
نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی
بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و
همچنین گاهی بسبب ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را
هیچ یکی از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم حظوظ
که طالب را اجتناب از آن اوکد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است که لذت آن در قلب
فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بذیل نفس قسمت میماند و نفس را در طلب آن هیجانی و سرگردانی فرا میگیرد
علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من وجه اتصالی با امور محرمه میدارد و بعضی اوقات
بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد مثلاً شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بآن که باستماع مزامیر
میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست
و اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است کسی بر ملکه
تقوی و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي
مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ در ازاله امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس استماع غنا مضرتی
دیگر میرساند و تعلق قلب با امارد مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است

بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکهٔ شجاعت
امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم متجانس و متماثل میباشند مثلاً ضرب و قتل از عروض غضب هم سر بر میزند
و از ملکهٔ شجاعت هم صادر میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی
از ملکات راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات
محموده پس طریان غضب و صدور آثار آن اگرچه مخل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه مؤید آن لیکن علاوه آن کیفیت تسلط
آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هرچه غضب و تقاضا کند همانرا العمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه
نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بیقرار
چون این مقدمه ذهن نشین شده پس در اصل مقصود بکمال التعمق باید نمود و بنظر غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی
که بسبب استماع صوت خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه آلهیه نیست چه مثل همین حال از نفوس
فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سائر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و طاعات و
آمیزش محبت خالق الارض و السموات یک گونه تائید سالکان راه حق را در بادی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض
معدود میگردد اما در جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمثابه همان کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه
آتشی از زیر پاره از زر یا سیم می افروزند و بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغلی حادث میشود حتی که مثل آب شده
کفهای او هویدا میگردد و خلاصهٔ او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت همان است که در ته نشسته است و
این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ همچنین بسبب استماع غنا هیجانی که بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد از امر نیست
از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه که با انوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلاک کشیده است و احکام و آثار حب ایمانی در ته او
مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای نظاره تماشایان ملکوت
بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتیاد باسباب تحصیل آن رونق مقامات حب ایمانی می شکند چه کار
صاحب ایمانی سراسر اطمینان است و تسکین و وقار است و تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و اما مضرت
تعلق قلب با مار دیس حاصلش آنکه اگرچه نیل به حظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی

در سویدای قلب به نسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب با مارده از همین قبیل میشود یا آخر منجر باین امر میگردد چنانچه
بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست بسبب همین امور مذکوره از اکابر سالکان راه حق مثل انبیا و صحابه چیزی از امثال
این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت هویدا میگردد نوعی اجتناب و اشعاری بکراهت
این امور است چنانچه بر چهره اهل حدیث پوشیده نیست اما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت عامه مقتضی
است بیانش آنکه این امور بر هیچ مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی
آنها و شدت اشتهار آنها در طوائف انام اجتناب از آن بر جمهور انام دشوار میشود پس اگر نهی صریح از امثال این
امور در شرع وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیت شرعیه بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشد بنا بر علیه بر اشعاری بکراهت امثال این اکتفا کرده شد پس طالب
حق را باید که بامثال این امور اعتیاد نورزد و آنها را در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن بیجان و سرگردان نگردد
و اتفاقی صمیم قلب بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این امور پیش آید مجاهرت بانکار آن امور
ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بر مخلصان خود بلکه سائر
طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق جلت بسته باشند اظهار کراهت این امر و نهی آن ارشاد کنند
احسن و اولی تر است فاما آنانکه امثال این امور را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس
ایشان بلا شبهه اهل بدعت اند

افاده ۲۴ آنچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب الیمین است
بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه بدست آورده
امیدوار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه اجتناب نورزد مثلا در
فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال مثال سعی بیش از بیش بکار برد اگرچه در ادای نفقات
واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل ننماید و علی هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن
بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه
سابقین است بیانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی نمایند بلکه اخذ بعزائم معالی همم می فرمایند

وقطع تعلق از ما سوی الله نمایند حتی که از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند
و همه را از آن منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشناسند مثلاً دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی
پندارند و تمامی حشمت و شوکت مال و منال و سائر اسباب دنیا از آن حضرت حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی بر آن
نمیکنند و در صرف آن بر رضای او سبحانه دریغ و تقصیر نمی نمایند و سوای آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت
هرگز در خیال ایشان نمیگذرد مثلاً اگر ایشان احتیاجی شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مرضیات مولای
حقیقی خود میشناسند در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند حتی که مشاق و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند
آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری ثمره عطا فرماید یا بلا سبب حبط نماید هرگز
حرف گله و حکایت شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما رایگان گردیده و چیزی از آن
ما بود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور هیچگونه علاقه نیست
بلکه صدور آن اعمال از دست ما بمثابه چیزی هست که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک او ست نهاده باشد پس
آن صندوق را اصلاً با آن چیز علاقه نه مثلاً اگر مالکش همگی آن چیز را برباد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضی
این بزرگواران را مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام با آن مقام اینست که از دل حب آن مقام رحمت ربانی و خیرخواهی
جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان برین مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را به بعضی از عصاة عطا
فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بدمآل ایشان رو به بهی آورده البته این
بزرگواران را بسبب حصول نجات آن عصاة از مهالک شهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد
بنا بر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک شهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی
از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات
مضمون این بیت را ادا فرموده * بیت * چه بودی که دوزخ زمن پر شدی * مگر دیگران را رهائی شدی
القصه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیا و عقبی در ظلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای
اراده بالکل دست میدهد عنایت عمیمه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که پادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را
از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله خاص باذن مطلق در تصرف متعهد و

اقمشه مولای خود میباشد و تمام سلطنتها را بخود نسبت می نماید مثلا حبیله خاص بادشاه هندوستان امیر سد که بگوید که
سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه باذون الله الحق
در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند و این کبار اولی الایدی و الابصار را میرسد که تمامی کلیات الوجود را
بخود نسبت نمایند مثلا ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است معنی این کلام آنست که از عرش
تا فرش سلطنت مولای ما است مارا با همه چیز نسبت مساوی است یا هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز
بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد والله اعلم بالصواب ❊

افاده ۳ + حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا معرفت
بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی ننماید بهر
حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس اولا تعظیمش بجهت تعظیم
این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابلهٔ آن هیچ چیز نمی سنجد و ادراک بکنه کمال آن نمیرسد
و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از رذیلهٔ تکبر مبری شده خفتش خارج
نماید چه هر کس در بدو خلقت لا یعقل محض و ناکاره بحت بوده و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و
ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه انسان را
قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لحظه فائز بنعمت ایمان فرماید و همان وقت او را بنعمت
قطبیت بنوازد و رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست
اگر احدی را بمرور دهور و بعد محن شدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست
جائز است که هزار درجه بهتر از آن در یک لحظه عطا فرماید

افاده ۴ + باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق و تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات
مفصلا بیان شده آنهمه برای آنست که طالب رضای حق تعالی باشد و با رضای وی مقبولیت و قربت
و اعتبار ببارگاه حضرت ذو الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات معرفت کلمه است که از
صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد خود بکلمهٔ کفر متزلزل نشود هر چند کبائر عمده مثل زنا و غیره از وی صادر شوند

لیکن ہر کہ بتصدیق و اذعان دل کلمہ گفت نجات خواہد یافت و بہ بہشت خواہد رسید و ہر کہ معتقد و مصدق مضمون کلمہ خواہد بود لابد کہ قبائح را قبیح خواہد دانست و بیزار و پشیمان ازان خواہد شد گو بالکل آنرا ترک نکند بلکہ مرتکب آن ہر روز چند بار بلکہ صد بار شود و ارتکاب گناہ ہم صور مختلفہ دارد و ارتکاب گناہ باین صورت کہ گناہ کند و در عین مشغولی بگناہ حق تعالی را غفور رحیم داند و ہمین دانست موجب جرأت و دلیری او بر گناہ گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است چہ باین صورت مرتکب گناہ شدن گویا استہزا بہ حضرت حق جل شانہ کردن است معاذ اللہ من ذلک و این صورت مورث توجہ غضب الٰہی بر مرتکب گناہ میگردد و شخصی کہ وقت گناہ خود را ہالک و از کار رفتہ و مستحق عقاب داند گو من بعد توبہ نکند انجام این چنین شخص ان شاء اللہ تعالی نیک خواہد شد و تعیین نیکی انجامی وی حوالہ مشیت ایزدی است اگر خواہد او را توفیق چنان عمل نیک دہد کہ مکفر تمامی سیئات و ماحی ہمہ خطیئات شود یا آنکہ شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت دہد یا آنکہ بدون ہر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جہنم چشانیدہ بہ بہشت رساند۔

افادہ ۵ چونکہ محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مردہ بدست زندہ ہر چہ اغیار میخواہند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید کہ در وقت مظنہ آثار احتضار توبہ و استغفار نمودہ ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید ہر چند اللہ تعالی حین ہر مسلمان و در ہر وقت است ہر مسلمان را تفویض ایمان خود باو تعالی در ہر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی بباید خصوصاً و این وقت کہ وقت طریان غفلت و مدہوشی است و برای تجہیز و تکفین و دفن خود وصیت کردہ مقید بقلم ساختہ نگاہدارد و مقرانرا بران آگاہ سازد کہ ہر کہ خلاف طریقہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ در تکفین و تجہیز و دفنم بعمل خواہد آورد مواخذہ از وی روز قیامت خواہم کرد و دامنگیر او خواہم شد ہر بدعتیکہ در تجہیز و غیرہ رائج باشد نفی آن با ہتمام کند مثل ساختن قبہ بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرہا و چراغان ساختن کہ عمل آن موجب لعنت است چہ جائیکہ آنرا از اعمال صالحہ شمارند

أَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالٰى وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰى فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راہ ولایت

و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله است

فصل اول

در بیان اشغال طریقه قادریه ، و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغیری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و انتری از اندراج نهایت در بدایت دران هویدا گردد درین فصل محرر کرده شد و از سبکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لابد این فصل بر دو هدایت منقسم گردید ؛

هدایت اولی در بیان طرق ذکر

و آن مشتمل بر چهار افاده است ؛

افاده ۱ + اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر برآورده و پیش روی خود ضرب کند و نیز وقت تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از دهنش برآمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهڑیال تخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد صدا و آواز بجهر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت هرگاه آواز بجهر و شدت تمام میگردد و بعد اتمام آن قبل از آن که دم بجا خود آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی تخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز تخیل سپس را زیاده تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور تخیل را دراز تر و پهنا تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را از سر تا قدم بآن احاطه کند باز از آواز تخیل هم سکوت خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این فکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید ؛

افاده ۲ + بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست که دو زانو مثل نشست

چارزانو بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه برآورده بشدت و جهر در زانوی راست ضرب کند و باز امتداد صوت
متخیل را بآهستگی تا بشانهٔ راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای زانو
و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای وی همه نور نشسته است باز قدری سکوت
کند و دران سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن وی صورت همان نور بجای آن اعضا
خوب بنشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانهٔ راست کشیده بر قلب بشدت و جهر ضرب کند و
چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و دران
سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیده ؛

افاده ۳ ؛ طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق
مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ همان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید ؛

افاده ۴ ؛ طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و
دیگر در جانب چپ سیمی در قلب چهارم روبروی خود کند و ضبط همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه همراه این برآمده
از تخیل احاطه میکند تا که تمام این احاطه کرد و تمام این شخص در آن مستغرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته ؛
فائده ؛ غایت این ذکر با این طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت
بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و شهید فنای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلط شود
و اثر بیا باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه یا بجا چون آثار اذکار چهار گانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد و لهذا مشغول باید شد ؛

هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر

و آن مشتمل بر هفت افاده است ؛

افاده ۱ ؛ مراقبهٔ اولی مراقبهٔ وحدانیت است و طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له
است بخیال لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است این ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد
اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بشهود و دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو
طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد درینجا است آنست که وجود

او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کنند نه آن چیزها را نفی کنند و نه عین حق دانند مثالش اینکه هر شخص میداند که معنی کو از این بلفظ هست
در فارسی هم هیچ در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی از آن نیست

افاده ۲ بعد استقرار و استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه صمدیت کنند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش
عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالا و استغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود
طالب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا ممزوج بنهایت شوق و
الفت و نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی او ست و هیچ کاری بدون عنایت
وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و ازین مراقبه او را الفتی و شیفتگی
و والهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بنام
او سهل و آسان نماید بلکه آنرا موجب افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم
شود و مثالش آنکه شخصیکه از طرف پادشاهی انعامهای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده و تمام کار و بار معاش و عزت و
اعتبار بتوسل پادشاه رو داده اگر کاری مهم از طرف آن پادشاه شود سرانجام آنرا بجانبازی هم فخر خود میداند و از ثمرات
مراقبه معنی اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ بخوبی متحقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که
با وجود کثرت افعال و عوامل حسب این مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات فاعل حقیقی است و هر فعل و هر جنبش و هر سکون هم بوی میگردد

افاده ۳ بعد این مراقبه شغل دوره کنند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع بصیر و قدیر
و علیم با هر یک اسم ذات را ضم کنند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع
و آنرا از ناف که مقام لطیفه نفس است تا بوسط سینه که مقام لطیفه سر است برآرد و چنان داند که روحش که مدرک
دریابنده هر چیز و روی همان است مجتمع و فراهم شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف
بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر
آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متیسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور
بلطیفه اخفی که مقامش در عرض محاذی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی تا بآسمان چهارم رساند و روح خود را تابع
و همراه آن سازد و باز الله علیم را از آنجا بعرش معلی رساند و باستعانت این ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش

مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گهری یا
یک گهری هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بجپ و راست دائره وسایر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها دشوار
می افتد بلکه مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکه در وقت صعود راهی بطور روزنها در آسمانها تخیل خواهد
شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنها و راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز بهمان طریق
از عرش مجید تا لطیفه نفس بترتیب وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از
آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بسر و بذکر الله سمیع از سر تا به نفس آهسته آهسته این ذکر را متنزل کند
تا که آثار آن پدید آید از آثارش نورانیت روح و اکراست و ملاقات با رواح انبیا و اولیا و ملائکه و سیر جنت و نار و امکنه
سماوات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور و غیره و لوح محفوظ و کشف وقائع آنجا و بنا بر همین لی مو روح را در آسمانها
متوقف کردن و دائر و سایر نمودن میباید و دیدن عجائب آنجا مختلف میشود هر کس بموجب قوت ادراک و
استعداد و مناسب حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و احیانا بر صلاح نیک
که مفید راه سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاهی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الٰهی دست میدهد
و بیگانگی از جسم حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و از آسمان تر میسازد و هر چند
روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الٰهی بدرقه او شده پس جائیکه طاقت رسیدن
نمیداشت ببدرقه مذکوره میتواند رسید ؞

افاده ۴۰ ؞ باز شغل نفی پیش گیرد بیانش آنکه بمقتضای اشاره اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
انوار الٰهی در هر مکان موجود است بمثابه وجود و هستی که هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردید
انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همه جا انوار متحقق است و چون احاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوار
باید فهمید و با وجود آنکه انوار هر جا موجود است لیکن قوت ادراک انسان بسبب نا از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که
اجسام فلکی عنصری است لهذا درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری دور و وصول بذات بحت بسی
حجب که عبارت از انوار است و حجب ظلمانی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و انجا باب خطرات
عالیه را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس احتیاج اکثر ناس با نکشاف انوار قوح

نمیکند پس برای ادراک آن قوت ادراکهٔ خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار آلهی مدرک شوند همین که آئینهٔ قوت ادراکش از زنگ خیالات مذبوره مصفی گردید پس انوار هرجا موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد

وطریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند وخلاصهٔ شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد وفی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک تعالی موجود است وربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است وغرضی هم به نفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صاف کردن مدرکهٔ خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست وهرچند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن اینجا دو مرتبه است وبس زیراکه نفی عالم و نفی یک جزو وی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پر پشه وتمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم وسبب سهولت دوم و دشواری اول آنست که قوت ادراکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیانا میشود در نفی دوم چیز را از آمدن در قوت ادراکه خود منع میکند و در نفی اول آنچه در مدرکه مستقر است آنرا اخراج مے نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت دوم بسیار آسان است یا باین طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان است از نفی باران مرکسی را که در عین بارش استاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا بر علیه در نفی خود نفی جسد اهل جانیکه بدان قرار دارد و شعور بیشتر دارد و گاهی نفی سر که مقام ادراک است بنا بر است گران می نماید و بعض که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه تر می باشند نفی حلق و سینه سخت میشود بالجمله هر چیز یکه آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اول نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند شروع از همانجا کند که نفی آن دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده التفات نماید و ابتدای نمود اثر ان بر مبتدی این کار بصور مختلفه می باشد گاهی خلائی به مقام سینه و شکم او لا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت جثه تخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم بدم دراز و

باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند مشابه آنکه گولهٔ توپ از یک طرف بطرف دیگر رسیده و تمام بدن را خالی گذاشته است و باز همان رخنه را آهسته آهسته فراخ تر و کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صورتهای آنست که چیزی عظیم معنوی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پارهٔ خزفی سست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی انیطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمده یا گوشت پارهٔ دل از روی بر آمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل گردیده هر چند نزد واقفان کار بیان این صورتها تطویل لا طائل است لیکن بسیار است که از معنی مجمل نفی تعیین صورتی از صورتش به بزرگی قوی الذکا هم میسر نمیگردد و احیانا با وجود دریافت صور کثیره غبی غافل از صورتی دیگر او را آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورتش خالی از فائده نیست بهر وضعیکه ابتدا ازش نمود گردد آن را بخوبی در خیال خود گرفته مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را هر جائی که نفی آن صعب نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالیٰ این شغل برای او کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش رسد در بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل گرد او گرد آید تا بشی مثل خط باریک نورانی باشکال نمایان میگردد ولیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج بتاریکی میباشد مشابه سر شعلهٔ آتشین که بسبب اختلاط بدخان بسی تاریک مکدر شده نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب از امور مکدره که مشابه خس و خاشاک است به همین شغل مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد

فائده :: در ایام اشتغال بشغل نفی شغل یادداشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بی چگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات نگردد مشابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی کم راسخ میگردد پس در عین اشتغال

بحوایج ضروریه و اعمال معاشیه ذلش کما ینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یاد حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از ممتنعات عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندد و نیز باید دانست که چنانکه بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر به حصول یادداشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است علم بالعلم نه مگر وقت شکستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یادداشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزدیک عروض غفلتی یا امور مخله در امر یادداشت بعد ملکه یادداشت حق یادداشت دیگر هم بآن ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم گذشته

افاده ۵ چون نفی خود و تمام عالم بقا بوده طالب را نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه با آن نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی منتهی محض است علامات آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتی که اگر درین شغل کمال ملازمت نماید بدان لا و معدوم شود و اثری ازان باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آینده را کار آمدنی است آنرا مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی همین است که درین شغل دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دلبستگی انسان بسبب ادراک است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور میکند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دلبستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند همچنین در نفی هم انس میشود بخلاف نفی النفی که مدار انس در آن مقام باقی نیست

افاده ۶ بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد که بدنش را فراخی و پهنائی متخیل میشود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و همه عالم در خود میبیند گردد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر امکنه افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور و دراز از جای وی بود بطریق

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال مخالف
واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد فاما دور تر
از راه راست و موجب صعوبت سیر و امتداد آنست قصد انتقال ازان با نوار کند که حجب ذات پاک اوست و گاهی
انوار رنگارنگ بنظر می آید و همین صورت را حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل وعلا
است و طی آن از مدتی مقرر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد در یک لمحه هزارها طی میگردد لیکن سبب عادی برای
انتقال سالک از حجابی بحجابی دیگر آنست که هر یکی ازان انوار به قوت خیالیه خود بحدی وسیع کند که احاطه تمام
عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان بهمت انتقال از دل خود بر آورده استدعای این
امر از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود دران نور بحدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد وَهَلُمَّ جَرًّا و بسا که انسان در همین
حجب متوقف گردد و اورا راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون که
ازان به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند اینجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا مقصود
اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند ❊

افاده ❊ ۷ ❊ هر که را بعنایت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد
در اینجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوضیکه در اینجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند
که درین مقام تفاوت و تبدل حالات نمی شود بلکه بموجب منطوق کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هر وقت شان جدا
ازان ذات پاک جلوه گر میگردد و بمجرد تبدل احوال طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او
نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحبه الصلوة والسلام که دل آدمی به منزله پاره پر است که
در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر میسازد دل انسان را قرار نیست پس ظهور شیونرا هم ازان طرف سکون
و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات
بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی وار و طویل عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است تا سالک
که متعارف و منضبط کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد ❊

فصل دوم در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و کثرت ظهور فوائد در ازمنهٔ قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید

و آن مشتمل بر دو هدایت است ٭

هدایت اولی در بیان اشغال طریقهٔ چشتیه

و آن مشتمل بر پنج افاده است ٭

افاده ۱ ٭ اول طالب را باید که با وضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزدی بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای کشود کار خود کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با لجزم خواند و بقوت تمام از سینه برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند که نوری از سینه اش برآمده بر لب و رسیده توقف کرده و در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند همین فکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی ست که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه تمام خود هر وقت و هر جا موجود است غنیمت این اسم مبارک از اسمای پاک و منزه وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر را اینقدر کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و توبتو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را اندرون و برون احاطه کند و بدنش در ان نور گم گردد ٭

افاده ۲ ٭ چون این معنی بخوبی حاصل شود و مشق و ملکهٔ آن بوضعی رو دهد که هر وقت بلا کلفت همین طور بکند و بقابو فی الرآید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الا الله است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر

که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر ببالا آرد تا که نور فوقانی و
تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش دران گم شده باشد ثابت گردد ❊ ❊ ❊

افاده ۳ ❊ باز بملائمت آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدون
ضرب شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود دران نور که بجای بدنش هم همان است گروش دهد مانند
جاروبی یا مصقله که اگر کدورتی دران از خیال بدن خود یا غیران باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد

افاده ۴ ❊ چون این نور آنچنان مصفی گردد که شعاع آن از هر جهت دور تر از ان افتد و لطیفه و تقبیل آنهم
بقالبوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس لا را بخیال خود کشیده
محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته اله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش روی
خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره
گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ اِلَّا اللّٰهُ بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لَا اِلٰهَ نفی معبودیت
هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیاء کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور جست مستقر و
مستحکم سازد و در ضرب اِلَّا اللّٰهُ اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ
اسْتَوٰى به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بمشابه دریای ذخار خواهد آمد
که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم دران گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین
طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید و این ذکر را
بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد ❊

افاده ۵ ❊ طریق انتقال ازین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائض شده
تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه نور
مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بالطرزی در قالبوی خود آرد که اولا بدون لحاظ نور هم نفی خود
نفی تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از ان نور منفک نمی شود و لیکن این تخصیل باید که نفی را مقصود لذاته
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار و طریق ثانی راه مطلب

یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از ان حجب نورانیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید ❊

	هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه	
	و آن مشتمل بر دو افاده است ❊	

افاده ۱ ❊ برای انکشاف حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقائق آنمقام و دریافت امکنه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ است یاحی را بذکر خیالی از درمیان سینه خود تا بلب آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز بلفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ بلفظ اول واقع میگردد لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا همراه تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح درمیان هر دو اسم ماند روح را ببالای عرش رساند و در انجا رسیده توقف نموده سیر دور نماید و در سیر و دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه و بعد عرصه که بهباری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید بذکر خیالی یاحی تهیه انتقال از انجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا بمکان خود رسد و در نزول سموات جدا گانه ملحوظ دارد

افاده ۲ ❊ برای کشف قبور سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوْحِ مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه اخفی رسد و باسم دوم یعنی قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند از در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی بر آمده متوجه بقبر گردد و اگر مدعا بیکبارگی نبر آید دل تنگ نشود و در تکرار آن بحضور و توجه و التجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نا واقفان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوریست

فصل سوم در بیان اشتغال طریقه نقشبندیه

و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید لطائف ششگانه که در انسان هست مواضع آنرا معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان راست و لطیفه سر در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی در مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از آنجا است و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی بمقام کام در میان مقدم سر بجائیکه جنبش دران در سر کودکان محسوس میگردد ⁂

هدایت اولی در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است

و آن مشتمل بر چهار افاده است

افاده ۱ :. لطائف ششگانه را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه خود بزرگ آنها آگاه شود و ملقن کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و ادنای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات معلوم شود بلکه ترقی کرده و در عین اشتغال با مور دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از ان غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که باین حرکت الله الله گوید و حضور معنی اسمی مسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جدا جدا گانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد تا مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین تواند شد و ملقن اگر بازدیاد آن فرماید امتثال مروی کند و هر یک از لطائف ششگانه نوری هست جداگانه که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت اذکار لطائف هر یک بنور او منور می نماید هر چند این تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طول در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول چندان ضرور نیست هرگاه انسان در صحبت نوری هست میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنور خاص بلکه بهر نوریکه خواهد ملون گردان میتواند و در وقت اذکار لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می پذیرد و بعد آن در مقام حجب نورانیت

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزلهٔ تعلیم اشعار سکندر نامه
است که بما خواندن آن ابس اصلح است که از مراتب دوران بقدر حاجت استعمال نموده وقت را سیف قاطع دانسته
زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیر روح توقف نمایند ۝

افاده ۴۲ ۝ من بعد حبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دوزانو رو بقبله نشسته دم خود را
بند کرده و زبان را بکام چسپانیده لا را از لطیفهٔ نفس کشد و بر لطیفهٔ سر ادنی توقفی کرده باز بر لطیفهٔ خفی هم
توقف نموده به لطیفهٔ اخفی رسد بالجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد حرکت و مقام
لطیفهٔ سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا بر امتیاز آنها قراری کنند و الٰه را از لطیفهٔ اخفی کشیده
بلطیفهٔ روح متوجه گشته الا الله را در لطیفهٔ قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری هیچ
عضوی از اعضا حتا که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا بعمل آرد یکبار ذکر کرده نفس خود
بگذارد و بعد اطمینان و قرار نفس بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زیاده شود در عدد ذکر مزیدی کند ادنی مراتب
مزیدان بست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید مزاولت آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار
بصدها خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و این فرع چنان معلوم خواهد
کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده ۝

افاده ۴۳ ۝ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است
او را وحدتی ثابت است علامت حدت آن بنا بر شناخت هر یک تعین نامی هست برای آن جدا گانه از
نام کل پس آن جزو بوجهی متغایر سائر اجزای انسانی هست بنا بران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد
حضرت حق تبارک و تعالی وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
همه آن اجزا ذکر الهی میکنند ولیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که ذاکر
تمام اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بسببش آنکه هر جا را از
تمام بدن خود بالعموم و الشمول به منزلهٔ لطائف ششگانه پندارد چه پر ظاهر است که در نظر مردم مقامات
لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافته

بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود و ملقن را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش
گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل
میگردد و احیانا رعشه وار حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریره معلوم میکنند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک میشوند
و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت اشتداد
گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آنچنان میشود که گویا الایش را از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه
کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان الذکر از
اندرون صفائی میابد و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و کرامت
مخصوص است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش صاحب
سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب
سلطان الذکر را محسوس میشود **فائده** - طریق دریافت کردن صاحب تلقین دارشاد حصول ذکر لطائف
بسلطان الذکر وغیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت
هرچه در خود یابد داند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در صاحب تلقین هویدا شود
همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید۔

افاده ۳ + چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقابو آید و بر وقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی
کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم کند بعد از آن شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک آیات توحید
صفائی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و اثر ثانی طریق مطلب یابی است پس
سالکان را باید که از ان حجب بطریقیکه در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در انتهای طی حجب مراقبه
صمدیت مزاولت کنند تا که بآخر حجب که مسمی به نسبت بی رنگی است رسد اگرچه نسبت این طریقه را بآب
دریا که صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل
تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت رخ دهد و سلوک متعارف باختتام
رسد و سیر فی الله پیش آید و در انتهای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبه رو دهد و مرشد یکه

بحضورش طالب را سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود

فائده حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند **بیت**

اول ما آخر هر منتهی است ⁂ آخر ما جیب تمناهی است ⁂ طالب صادق را باید که متجسس همان امر باشد

که آنجناب بلفظ جیب تمناهی ازان تعبیر می فرمایند و محصلش خالی شدن طالب از ارادات و عزائم

خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ⁂

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

وآن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است

افاده ۱ برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند و طریقش در فصل اول مفصلاً مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آنمقام نماید و احوال آنجا دریافته کند و باهل آن مقام ملاقات سازد و حیاناً گفتگوی بایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته باصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی معلوم میگردد ⁂

افاده ۲ باید دانست که برای کشف وقائع آینده اکابر اینطریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی و احسن آن نسبت که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت بجا آرد و ادعیه ماثوره که برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند بنیت تکفیر سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض و السموات بخواند و بعد ازان صلوٰة التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوٰة دعای تکفیر سیئات و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در ته قلب ملحوظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل او ظن عفو خطیات و قبول توبه هویدا گردد پس همانوقت بشغلی از اشغال طریقه که بان مهارت داشته باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش روی بصر و بصیرت خود بحیثیتی دارد که همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از ته قلب متحقق گردد و فرق در میان ورود وساوس و نزول الهام آنست که الهام

امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و سوای این را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آنرا سبیلی معین نیست بطور دزد کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو همه چیز دانا میدانی که من باین طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری کن که از آن مطلب خود دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب صوتیکه از مردم در نوم یا تیقظ صادر میشود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز به نیت استکشاف واقعه مطلوبه گزارد و در هر رکعت بعد فاتحه سه بار آیة الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد از آن سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یکصد و یکبار کلمه یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ به نیت استکشاف بگوید بعد از آن دعای استکشاف نموده در خواب رود انشاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة ؎ ؎

فائده ؎ از جمله اشغال مستبدعه شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی اکابر هم بران مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی به تعیین و تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود باادب و تعظیم تمام بهمگی همت خود متوجه بآن صورت میشوند که گویا با ادب و تعظیم بسیار رو بروی شیخ نشسته اند و دل را بکل آنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن در آن خصوصاً بتعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيْلُ الَّتِيْٓ اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُوْنَ باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است معنی عکوف لزوم حضور است نشسته یا ایستاده به تعظیم و ادب محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنه گار است تفاوت در عمل آن آثم و گنه گار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود هر چند بظاهر

صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر دقائق تصویر را حکایت نمیکنند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس معنی تصویری صورت خیالی از بد است از صورت قرطاسی چه فرق درمیان هر دو نی تواند شد مگر باینکه در صورت اول دو انتظام ظاهر شرع تخلل راه مییابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن قبحیکه به نسبت تاثیر شی در نفس فاعل این کار است در صورت دوم از بد از صورت اولی است پس باین وجه میباید که حرام باشد قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ تا قصاء از الصورت اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه پیش اهل صور میکنند روبروی آن تصاویر بعمل می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب درست بود و پس قبحیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر استفتای این امر در ان زمانه متبرکه میشد البته از ان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهری میشد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله اسرارهم

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفه قلب زیر پستان چپ لطیفه روح محاذی لطیفه قلب زیر پستان راست و لطیفه سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفه اخفی درمیان سینه و لطیفه نفس در مبدأ پیشانی است بجائیکه لطیفه خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب در شب با وضو بخضوع و خشوع و التجای تمام رو بروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات دور نماید و بالفعل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را گویاند و

مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر کرده بهمت درست الله تعالی در لطائف
طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ششگانه معلوم شد برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه نفس توجه بسیار نماید از کثرت
توجه بر لطیفه نفس سلطان الذکر حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر بحدیکه غفلت نه بود ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات
است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی سائر عالم ازان آسان تر است و
در نفی بدن دخلی میدارد لابد اول نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر
لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش اینست که لفظ لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران
بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رساند و الا الله را در قالب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آن جانب
بدن را همراه لفظ اله نفی نماید و با لفظ الا الله مقام لطیفه قلب و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات
حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هردو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بمزاولت و
تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش ان شاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام
وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتیکه شغل نفی در جذر خیال طالب
مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصاً انکشاف دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن
کما حقه متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی
نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است
باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آن چیز مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری
خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند و وقتیکه بکمال و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی
النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف
دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این اکابر با مثال این اشغال پس سببش اینست
که بسبب قوت تاثیر ایشان مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود
اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار
خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال ❊

مقصد در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل دوائر از مراقبهٔ احدیت است طریقش آنکه وحدانیت ذات
مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه
بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذارند تا که اثر فیض پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب
که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
جوهر آن نور همان اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش
در همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول
نصف دائره است و تجاوز از آن علامت تمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت
و فراخی بوضعیکه مبدأ و منتهی مقرر و ممتاز شود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف
پهنا شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش پیدا شود و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب
میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جای وی میدرخشد و انوار که از هر جهت پیدا می‌آیند بدستور دائره
اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده بغیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می‌ماند نه آنکه قلب
مضمحل و متلاشی گشته انوار محض باقی ماند الا نادراً بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره
و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره
تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور جهت فوقانی است اصل همان قدر است که مانند ستون از قلب
بالا رفته و سائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است
که از قلب آمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط
که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میدانند و امتیازات بسبب
کثرتهاست در نظرش مضمحل می‌نمایند و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می‌افتد و در آن وقت قلب بالکل
مضمحل میگردد و نور صرف باقی می‌ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک

قوس است در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کند و باینطور شروع نماید که ذات پاک او را باوجود
بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت نزدیک و همراه خود داند و خود را از وی دور و غائب نپندارد بلکه بشریک
و شامل در کارهای خود انگارد و معیت را اقربیت لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت را باوجود
قرب اعانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخصی معین دیگری بناشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو
اقرب بود و ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت
کرده بنظر ظاهر معنی قرب و معیت را متحد یا متقارب پنداشته بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده و
لیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید لهذا مراقبه اقربیت اول میباید و معنی معیت
صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ رنگین
شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهی در هندی هم ازان خبر میدهد و آیات
کلام مجید شاهد و عدول برین معنی کافی است إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و إِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا
حضرت موسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما وسلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرموده اند پس هویدا شد
که اعانت در معیت ضرور است و اقربیت بدون اعانت متحقق میگردد پس مراقبه اقربیت بیشتر از مراقبه
معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد تا بدین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب
راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی
پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده می گردد بحدیکه طاقت گناه نمی یابد و اعضاء و جوارح خود بخود از جنبش
بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند بهمین طور اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و
انحجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انحجام حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت
میباشد مثلا اگر شخصی بازاری نا آشنا آید و انسان از ارتکاب گناه منحجم شود یا آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم التعظیم
یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انحجام رو دهد پس هر کس میداند که در انحجام اول
و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انحجام از پدر بطرزی خواهد بود و انحجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس
پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را

با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را پایانی نیست
و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد
پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس
اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب مطلوب خود را نصب العین ملکه
اقرب از همه چیزها به نسبت خود بجدی مذعن خاطر خود باید که سراسر انست و الفت یابد و اثری از وحشت و
نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت فوقی علامت لایت
کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات بیشمار
همراهش ملا بشد و حقیقت انیست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضروریست پس بحسب کمال
خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود
در دائره کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل لحاظ اقربیت بحدیکه
آثارش بموجب بیان سابق واضح شود یا محبت وغیره در دوائر دیگر بکمال آن دائره نیست گو حصول آن
آثار گمانی است لیس عجیب و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف
انوار و دائر حاصل نمی شود و حقیقت دائره بکمال خود میسر سد پس تکمیل دائره بهر دو چیز است اول انکشاف
و دریافت انوار دوم حصول آثار که قرب معیت محبت وغیرها است و صاحب هر دائره موافق عزت سعی
خود مطلب یاب میتواند شد لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلا هر چند
صاحب دائره قلبی بمطلبی رسد غاما بشانیکه صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد
بعد از ان مراقبه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهٗ است یعنی محبت خود بذات پاک وی سبحانه و محبت او سبحانه مر خود را
و درین مقام دو دائره و یک قوس یعنی نصف دائره است و پیش ازانکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدای
محبت است بمنزله مبادی آشنائی و دوستی که فیما بین هر دو پیدا شد و در ابتدای محبت محب نفع و
فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه میکند و پاس هر دو پاس محبوب هر دو از دوست نمیدهد
و این دائره اول است چونکه محبت ترقی کرد جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی

دائره اول و شروع دائره دوم گردیده ناچار درین دائره ترجیح جانب حق بجانب خود بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را امتیاز نه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از ته دلش فوّاره صفت جوش زند و چون که اضمحلال و فنا بمرتبهٔ اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام دائره دوم و شروع قوس است و به همین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در آن مقام صلاحیت تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنای جانب محب نسیاً منسیا گردد و پس کمال قوس محبت است و درهمین مقام فناء الفنا حاصل میشود و بعد آن مراقبهٔ اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است مصداق هر نام در ذات پاکش موجود و هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت مظاهر وافی تر و امتیاز مصادیق در ذات پاکش بهتر و کامل تر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا میگردد و کارخانجات که متعلق برزاقیت او است مظهری است از مظاهر آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد و از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمهٔ پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ابلیس گرفته تا هرزه سرائی و همچنین مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دهشت که بنیات بد را در خواب پدید میشود و بالجمله مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک را که ذات پاک او ست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کنند و میدانند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال بنهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرت تیز تر میگردد ملاحظهٔ تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه

سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ خَلْقِهٖ سُبْحَانَ اللهِ زِنَةَ عَرْشِهٖ سُبْحَانَ اللهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهٖ

از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه مسبح بصیغهٔ مذکوره چون عارف وسیع المعرفت باشد و بلحاظ او وسعت خلق را فراگیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد و بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را امر دولت کما ینبغی کنند و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفهٔ نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او و از دانستن خود نسبت افعال بخود
و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذایل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس در ورود فیوض
این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک آن غیر
از کشف و الهام را راه نیست و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و بسبب ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
هرگز متعرض حال و نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمشابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت
کریم الطبع را صرف بسبب محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره
بتمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بمرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت و بعض
آن بسبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای كُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى هر یک کامیاب مطلب خواهد
گردید و درین دائره هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات و انوار هم پدید آید چنانچه
سابق مشروح شد و اگر این دائره مقدم بر دائره محبت میشود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیمی میبخشد
در دائره محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم بر دائره محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد
بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حقتعالی است شانه و مثالش نظام
مملکت است که بر ظاهر هویدا است باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فرد را در ادراک خود باید که مظاهر
بطون او دریافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت
علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است و مراد از ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند
هر حکمیکه نفاذ مییابد اولا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام و ارواح که
مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق باسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است
از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت

مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل آنهاست در صدد و آثار چه آتش از حقیقت خود مبتدل
نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش برضامندی حق ظاهر میگردد مثلاً
مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند و گاهی بتاله در میرساند و ابلیس را مقتضای
آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت چونکه مستفیض فیض این مراقبه
خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه و سعی بسبقت و مسارعت در آن پیدا خواهد شد و
مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بمرضیات
الهی و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و اصلاحش
کسالت است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات
اسم الباطن درین سیر روی نمایند و اتمام این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این
سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشاء آن نفس ذات است و غرض
از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت
بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و
مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ اینکه منشاء کمالات انبیاء است علیهم الصلوة
والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما راه نبود و همچنین در انبیاء علیهم السلام علی الدوام
متحقق می بود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان
بخلائق میرسد گو که ایشانرا آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل
است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی
ذاتی دائمی دارد و بخلاف ملائکه که مدام در کار ہی مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن حکم و فرمان کار ربی بجای
آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشاء کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که
ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب
اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر
خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است و در انسان مقصد ازین
تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او و گوکه در امتثال اوامر مالک خود برای ادای او
نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی
تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت مر نسبت جدید که پیش می آید بخلاف
تسفل که امری لازم غیر منفک است چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل
تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوئی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت
جاری شده بنابر بیانش تمثیلی است و ای منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه
احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین
اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و نه آنکه
اخلاق نمیداند پس دانستن آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و مکر
شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دام اعضال جهل مرکب مانده و این خود نشان
حرمان صریح است حصول همان معتبر است که از قعر قلب جوش زنند نه آنکه بزور بر خود بندد و بنابر اتمام این سیر
تبدل انوار چنانکه مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیت کمالات رسالت
است خصائص رسل را فهمید انتقال به منشا آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیت آن مراقبه نماید امتیاز
رسالت از نبوت بظهور وساطت ایلچی گریست در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش بلیغ در بیان
حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مر رسل را لازم است بخلاف انبیا که ایشانرا مقابله
لازم نیست و قول سوال در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است و وجهش ظاهر است
که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی می فرستند سخنش در حق القوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی ورزیدن
مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوالعزم و امتیاز اولوالعزم از سائر رسل همت
قویه است در باب اهلاک کفره و اصلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل بیشتر دخلی دارد

بس قوی بخلاف غیروی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزلهٔ جارحه از جوارح انسانی بنسبت ارادهٔ قهریه
الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف اولو العزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه و شاید این جارحه بسه
صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسل اولو الحزم در وساطت برابر بوند دوم آنکه اصل ملک بود و انسان
تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و بصورت ثالثه شافیت عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا است
صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر ازین خصیصه
باهر بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل از انبیاء و امتیاز اولو العزم از رسل بخصائص آنها بنا بر
مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود
آنست که سه چیز لابدیست اول تبدل انوار که مکرر سه کرّ مذکور شد دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده
و تازه اینست که منجمله تبدل صفات است حصول پاره از صفتی و شانی که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه
ذات بمنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را معنی از معانی نبوت که ادنای آن خوابهای نیک است
فائز خواهند ساخت همچنین در درجهٔ دوم معنی رسالت برو فائض خواهد شد و تفهیم و تعلیم و مناظره غافلان و
جاهلان و معاندان الهام خواهد گشت و از درجهٔ سوم همت قویه در اهلاک عصاة و متمردان و انعام و اکرام مطیعان
و مخلصان او را خواهند بخشید و این مدعا را بالعموم باید دانست هر اسمی را از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی
ازان خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر
خواهد شد و وجهش کمال کرم آن کریم مطلق است عادت کرما است که هر که در وقت طعام خوردن مثلا روبروی
ایشان میشود و دیده طمع برادمی دوزد البته لقمهٔ باو خواهند داد و همین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی
هر که مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای او ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه آنست که البته
از شان احیای اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بپاداش آنکه بندهٔ برگزیده چون
کاری را از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هرچند بی پایان بود لیکن
بمنزلهٔ مزدوریست و مترتب بر آن کار و مناسب آن و انعام بمنزلهٔ خلعت فاخره است که بسبب رضای مولا است
انسان چون بان فائز میگردد و دهٔ مستغنی از هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن است و جاهی

در ملأ اعلی و غیرهم یافتنی است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت نعمت انعام
است حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی رویت است
بموجب روایات صحیحه و مورد فیض دو درجه اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصری و لطیفه در دوم
این فیض خصوصیت ندارد و سببش آنست که منتهای کمالات رسل و اولو العزم بشأن جامعیت حضرت ذات
است اصلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اعلی از این کمالات است لهذا مورد
فیض این دو درجه هیأت وحدانی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه آن مسجود
حضرت ذات است مر خلائق را و این معنی پر هویداست اثر مناسب این مراقبه در سائر این هیچمدان معظم بودن
است بحقانیت اهل حق و او را تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی حق تعالی دانند و از همین است
که بخاطر بعضی از اصحاب گذشته بود که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا
و علیه مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین
و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذاتست باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی منشأ
آن مبدأ وسعت بیچونی اوست اولا تصور وسعت بیچونی باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار
ظهور افعال بطرزی دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که
در عوالم ظاهر میشود همان هست محرک بحقیقت پس اگر پای مورچه جنبش می نماید از وست و اگر فلک الافلاک
گردش میکند به تحریک او میکند و اگر بسبیل و طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز آنکه بیچون بیچگون گوئیم
وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را فراگرفته
همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید و این بیان تتمه ایست از وسعت بیچونی او ثانیاً اثری از وسعت بیچون
هر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و
بسبب آنکه اثری از خواص محکی عنه در دریافته نمی شود بیچون توان گفت قرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق
عالم و همین گونه وسعتی دارد و پس عمر عریض و طویل که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است و چونکه ظهور حقیقت
ازلی از دست بیچون هست و از بیچونی اوست که با وجود تالیفش از حروف و کلمات متداول عرب ترکیب

یک جمله منشاء آن غیر از خدای عزوجل صورت نمی بندد بیشتر آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون امر بیچون درع فرمود که هزار ها بلغا و فصحا بکنه آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام هست ابو البشر بهمین صفت معزز تمام ملائکه گردید هر گاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و درمانده شد غیر او را که مقابل وی عجم و اخرس بیتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند کرد و ثالثاً وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید مشتمل بر غایات و نهایات هست لیکن شروع معرفت هر اسمیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاهی هست از بخشی گری و وزارت و صدارت و امارت و غیرها پس همین نوکری هست که وزارت میباشد و همین نوکریست که خدمتگاری میشود همچنین قرآن مجید ابتدای وسعت بیچون هم هست و انتهای آن نیز لهذا مناسب مبدئیت گشت چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد معنی از مبدا وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرآنی هست متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرانی هست مزاولت نماید و ظهور آثار و تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد و از آثارش صفائی و نزاهتی هست که واصل این سیر در خود مییابد و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی منشا حقیقت رنگارنگ بیانیش و گوناگون تعظیم که نماز جامع آنها است اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزاهت مراقبه است پس در عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول و براز در خود صفائی و نزاهتی یابد سن بعد مراقبه معبودیت صرفه هست قطع نظر از مسجودیت مقیده که در ارکان نماز مییابند و تصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی و حاکم تحقیقی بر ما فرض فرموده و امر محتم بآن نموده معبودیت مقیده هست و نظر بانکه عین ذاتش مستحق این تعظیم هست معبودیت صرفه است اثرش عظمت و بزرگی خود هست که در نفس خود خواهد یافت بی جهت و بی سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی است و سخن مجمل دران این هست که هر کامل را نظر بکمال خود با خودستی میباشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید و آن کامل چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود هر در خود مونسی و رفیقی می پندارد و بخود مانوس میباشد با نیطور نسبتی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند

و منتهای کمال ابراهیمی را علی صاحبه الصلوة والسلام کرآن نسبت حضرت ذات بذات خود بنسبت ملاحظه کرده مراقبه
نمایند و چون این مراقبه بکمال خواهد رسید اثری از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آثار
که مرقوم شده هرجا باید دانست بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویه علی صاحبها
الصلوة والسلام و آن محبیت ذات است و محبیت را هر کس میداند در ابتدا که مراقبه محبیت بود بلحاظ محبیت
سالک مر حق تعالی را محبیت حق تعالی این سالک را و درین سیر مراقبه محبیت ذات است مر ذات را و همین است
منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه ایست که در میان دو شخص میباشد و محبیت
از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنائی است که هر یک را ازهر دو آشنا بر دیگری
اعتماد کلی است و عزت و وجاهت هر یک در دل دیگر راسخ است و این خلت موجب توسط کارهای عمده می بود مثل
وزرا و امرا به نسبت بادشاهان و محبیت را سه مرتبه است اول آن که محبیت صرف بود و بسر حد محبوبیت نکشد
این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است
مثل خواص که نهایت خیرخواه و دلسوز در خدمتگاری بود لابد او را دوام حضور و قرب زائد به نسبت امیر کبیر
خواهد بود دوم محبیت که بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و باعلای درجه محبیت واصل شد
اگر ازان مقام که نهایت محبیت است پیش قدم می کند به محبوبیت رسد این محبیت هم خلت است سوم محبیت
که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلندتر از خلت است بلا ریب و آن منشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها
الصلوة والسلام چنانکه بیشتر می آید و چونکه درینمقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب و دوام
حضور است و این معنی در محبیت زائد از خلت است گو که در سر انجام کارها و واسطه شدن امور عظام خلت زائد
بود لهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند و اگر این وجه تقدم محبیت بنا شد پس حقیقت ابراهیمی فی الحقیقت
افضل از حقیقت موسویه است بعد ازان مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجه که منشا حقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت صرفه [illegible]
که حقیقت احمدیه است بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن به محبوب یا محب بعد آن مراقبه لاتعین است
بایں معنی که ذات پاک را مرتبه ایست که تعبیرات و بیانات همه دون او هستند هیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد

والله اعلم بحقیقة الحال

تکمله در بیان سلوک ثانی راه ولایت

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید طالبان ناقهم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند میدانند
که ما نیز هم پایه و هم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجه بزرگ نائب رسول الله
حضرت خواجه معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای
شریعت و طریقت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی و غیرهم قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین شدیم و این مغلطه ایست صریح و عقیده ایست بغایت
قبیح زیرا که درین مقام ممکن که اهل خذلان و بطلان هم رسند و چون درین مقام رسائی ایشان هم باشد بچه طور
این مرتبه را منتهای کمال سلاطین بارگاه قبولیت ایزدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان
فهمید. **شعر**: وَسَوْفَ تَرَى إِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ أَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ أَمْ حِمَارٌ. هرچند سلوک
متعارف بوجهیکه درین کتاب محرر شده اهل خذلان و بطلان را درین رسائی میسر نیست زیرا که اکثر
اشغال آن ممزوج با داب شرعیه و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر
از مزج آداب شرعیه است پس حقیقت این است که بلاریب وصول به معرفت ذات حاصل شده لیکن رد
و قبول چیزی است ورای این وصول مردودان درگاه الهی را باین مقام رسانیدن بنا بر آن است
که قزاقی متاعی بکار برده در ارک شاهی رسیده نزدیک است که گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل
شنیع خود تائب شود و ز وبال شر بغی و عناد که مقابل حکم سلطانی کرده مبرهن محکمه عدالت سلطانی نگردد
و همین است حال طالب غیر متدین که بمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم و امری فخیم است در حق
طالب متشرع که فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال از همین مقام است و این مرتبه بمنزله ابجد خوانی است و مراتبی
که از ابتدای ذکر تا اینجا شده در کمالیکه مطلوب و مقصود است معدود و نمی تواند شد و حقیقت این امر
در ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینده است باحسن وجوه انشاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس لابد که این

اساطین بارگاه قبولیت ایزدی راسوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب آن ترقیات
و مقامات از زمرهٔ مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر مقبولان
حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوک ثانی مسمی میکنیم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است
منتهای آن قطب ارشاد است که واسطهٔ افاضت رحمت الهی بود هرچه فایض شود بواسطه اش باشد و اکثر واقفان
که امتیاز در سلوک اول و ثانی نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اول کمال
تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیانا بعضی مقبولان
بارگاه الهی بدون سیر سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونهٔ آنها اینست که شخصی صاحب
عقل و همت را که از حضور پادشاه دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن امور آنچنان کوشش
نمود که بلقب نمک حلالی و فدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیار
از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص بحضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر
سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود دانا
چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیان است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص
صاحب عقل و همت است که بیش از زین غمه از ماجرای او رفته و سبب خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع
شریف است که اشتغال سلوک اول را محض تعبدا و تشرعا و ابتغاء الوجه الله تعالی می نماید هر قدر که نیتش در این
کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قرآن
و حدیث است لیکن بطرز اول منضبط نیست بنا علیه بطرزی منضبط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول منضبط و مربوط دوم است ثانی منضبط نیست
باوجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و آنرا سیر فی الله
نامند و احیانا بزرگان واقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می شود و هر یک را ممتاز از دیگری
نمیدانند بنا بران تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب موقوف بر

سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه دور است شوق مناصب بادشاهی
در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی
گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است مکنون داشته حضور را مطلوب خفی و اظهار می نماید و اصل مطلوب را
پیش از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنابر مفاسدی که در اظهارش متوهم میشوند یا بنابر آنکه
در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد
کرد و از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم
آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را
پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و
عجایبی که هیچگاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنابر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا دریافت احوال
مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها و غیره گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را گوارای
خاطر خود ساخته و دور نیست که درینحالت آنچنان مشغول به سیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را
فراموش سازد یا آنکه با وجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را درهمین سیر و سیاحت برباد دهد
وانیقدر مقرر است که بعسرت تمام و اپس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست
منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه روز بروز نمودار
شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هرقدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص
بدار الخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسیده بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و استراحت گرایید من بعد که بدیوان
خاص رسید آنمکان نزانظر به تجمل و آرایش حسب جلال و هیبت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت
یافت و من وجه بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب که لعل ظاهری گردیده متجسس
طریق حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول انتهای سلوک اول است طریق حصول مطلوب دوم سلوک
ثانی است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس شد و طریقه از طرق اولیاء

الله قدس الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی
از آنهاست اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب
سفر است و خویش و تبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است انحراف بچپ و راست بمنزله استغراق
در کشف توحید صفاتی است احیانا در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت
حاجت عظمت غافل میگردد و بسا که باوجود یاد آوری وصول در همان وقائع ماند و از آن برآید و بدشواری و دیر
رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و برراه راست منزل مقصود بدون
انحراف می رود و آثار و علامات دار الخلافت بمنزل حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و
آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و
بیچگونه است این حجاب اختصاصی زائد بآن ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است و
لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب
حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب است مثالش از پرده های دروازه های مکانات بادشاهی معلوم
می توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام
و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت
و آینده را تا بحد دیگر بمصاحبت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن آینده را
اجنبی نه پندارند و در درآمدنش مزاحم نشوند و حد و صحرای نهایات از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد
پس نسبت بیرنگی را بهمین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال مرقوم ابتدائش از دار الخلافت باید فهمید زیرا
که خصوصیت دار الخلافت هم ببادشاه برظاهر است و اما انتهای نسبت بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات
بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص بعد رسیدن
بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی السلاک در ملازمان بادشاهی بعمل آرد او را لازم است
که حضار دربار را از هرکاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمه خیر از زبان
ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب بته خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار سرگرم

وچالاک باشند و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نه ورزد مبادا ابداع کاهلی
در آن دربار بد داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی منجر باخراجش از ان مقام
گردد و نیز خبردار باید شد که از صاحب مرتبه متفاوت میباشد از صنادیح تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که
دزدی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گذار است مال وابسته سرکار بلاحیله و تکرار ادا کرده باشد و
چونکه باین مقام رسید پس رضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده
باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر
خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضرباشی را مراتب است مثلاً
ساکنان دار الخلافت من حیث حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر
از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس در و دیوار ایستاده می مانند زیاده از ایشان و آنانکه روبروی میباشند فوق
ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر
همه ایشان پس از این مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی لهی پیدا شود و
قدر و وقعی وی در دل بادشاه جا گیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب فدوی من است باین وسیله او را
اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم اهل
دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود ماندن او را در آن مقام جائز خواهند داشت بعد
اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده
باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات را بسیر و قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعامی
یا به تعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این
وقائع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی فلیل گرفته تا مژده صحت
وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم علی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه
بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زورآور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای و صحرای و در

دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص ها بجلا احاطه آنرا قصد کنند و بسا چیزها میباشد که بر آن جزای یا سزای واحد مترتب
میگردد و بنا بران تغیر چهره بادشاهی در آن چیزها استفادت نمی شود پس نه پندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه
خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره یکسان باید معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن
نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که حسب ذکاوت و فطانت وی ملکه رضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود
و بر مراد بادشاه در وقائع و سوانح آگاه گردد و این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی
اصلی که در کلام بادشاهی هست دریافت وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید
کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کار برآرا از کارهای سلطنت
سرانجام خواهد کرد و عنایت شاهی اضعاف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بجوشش خواهد آمد و سعی سفارش
اهل دربار مددگار او خواهد شد لابد بجدی تو منصبی بادشاه او را خواهد نواخت و اصل مطلوب خود که تمام این تعب و فراز
و محن و متاعب برای آن کشیده بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر خواهد
ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلا خواهد رسید همچنین هست حال سلوک دوم سالک را
لازم هست که بعد رسیدن بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک هست اختیار
عزائم شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازم ایمان هست و سالک را لازم
که مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمه شرع شریف هست هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع با ادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را حاضر ساخته
و از آن به عظمت مصحف انتقال کرده و نهایت و دناءت خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دنی خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده والا از خود هرگز لیاقت
این نعمت نداشتم و باین فهم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین او گردد و اینها
چنین معانی اگر خود بخود در ذهن می آیند فهما اولی و اصل مدعا والا بتکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس

عظمت هر سوره بفهمد و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه و حج و
جهاد و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و تعظیم کعبه و انبیا
و رسل علیهم الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایثار قدر زکوة بشروط خود و بر هر مسلمان فرض است
و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل
تهجد و غیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از ارباب عزیمت شود
مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیشش می نهاده اند و بر همین
قیاس باید کرد تمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و
تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا پر
ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس به توقع دعای خیر که کار آمدنی دران مقام است تفقد و
خاطرداری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مودا مینمود چنانچه به نزدیکی دانسته
شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه و غیرها همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و
مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و حاصل مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت ترجمه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای
کریمه أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند بالیقین
داند که این نعمت عظمی محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شده و روی بسوی می آورده
که این نعمت او را حاصل گشته والا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در وی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این در مانده محض توسل بچیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض بفضل شامل
و رحمت کامله او جلت آلائه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
پس هر چیز از فلک ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای اوست و خصوصیت با وی دارد با وجودیکه استعداد

وسعی و خواهش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه
بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بعالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس
نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود لحاظ کردن نتواند
پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس حالات آنجناب
را صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بعدد احصا محض از
دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه گونه بر آنجناب
فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات باوجود باجود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی
کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این نعم که در طفلی و صغر سن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فائض میشد
بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد باوجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم
جلیله عظیمه را تصور کند که اینهمه بلا سبب و بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله کسی
بنده میشود همین قسم انعامات باهره ظاهر بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است
از شیون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی
و مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله بملاحظه همین شان است و اصل آن انعامات ایجاد است
از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما بجهت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی
دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله به نسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که در ینصورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه از آن منزه و پاک است زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس که بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس در پیدائش حق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب دانش و
کمال بنظر بحکم و مصالح منظور آن حکیم حقیقی است فاما اگر غیر اینکس را علم و دانش عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال را
میداد هیچکس را هیچ اثر نبود که دست خدا را جل شانه از آن سو مصروف ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت را
بایشان رساند پس عنایت مخصوصه رحمت صرفه است که هر کس را بانعامات باهره متکاثره نواخته و بسیار علی

نعم هر یک بر تخصیص فرمود همین بنا بر آنکه متبع رحمت کامله لا لغرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهر
و باطنه اند که لا لغرض خالص شده اند و وجه الله از همین آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن
بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی
عبادت حق میکند و اداء امر او بجا می آرد اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت اما عالی همت پس
بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمره اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملازمان
خاص وی الا اعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقیناً مترتب میشود بلکه
از توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان
انسلاک در سلک خاصان است پس پس لا بد در دل هر یکی ازین هر دو فریق انسی و الفتی با خالق خود حادث
میگردد و روز بروز افزون میشود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از
دلش محو و منسی میگردد و محبت و الفت حضرت حق سبحانه در دلش مستحکم می نشیند که او امر را بجا می آرد و حصول
هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمیگذرد و هر چند حصول عزت و اعتبار بر آن
قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت و اعتبار فاما در ادای او امر از خاطرش تمنی حصول عزت
و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منهیات پرهیز می نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد و هر چند
محفوظ ماندن از مذلت دوری ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار مقرر بر آن مترتب فاما
این بنده را هرگز تخیل نیست محض رضا و نارضای حق تعالی مقصود گشته همینکه میداند که در بجا آوری او امر
حق رضای اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق
خود می شمارد و هر گاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضامندی را بدتر از هزاران مذلت
یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمره اذلا بلکه بدتر از هزاران عذاب دوزخ می پندارد
پس چنانکه وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لا لغرض همچنین وجه العبد روآوردن بنده است بسوی
خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
جنت و نجات از عذاب نار و همانا که همین مضمون اشارت تام است درین آیات أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ

ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ این هر سه آیت اشارتست بوجه الله تعالی و هر سه آیت اخیره اشارتست
بوجه العبد و چون وجه الله بآثار آن در مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن نیست که نظر خود را بهمان شان کـ
منشار حمت لاالغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته ملتجی و سائل بزبان حال و قال ب
باشد که هر گاه اینقدر نعم جلیله بر من یا بر غیر من بی استحقاق و استدعا مرحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما
هر چند جلیل و خطیر ست و من بنهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر
نیست و این مراقبه گاهی بلا جهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب
متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حالش میشود و عنایت خاصه
را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم ع با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما
چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم ع مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست و بهمین خصوصیت
اشارتست در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین بمعراج
و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه ایزدی زیاده تر از
وی راضی میشوند و از مقام در انجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جا میدهند پس برین مراقبه التزام عزائم
شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این مشابه بارضای اهل دربار و ملاحظه
چهره بادشاه است فاما بادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال و مآل کسی نمی بود لهذا با وجود
حاضر باشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بدطینتی و خیانت خباثت آن شخص منصب
اورا نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او به تجربه رسد و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که
علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و
کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری
مقدس ازلی که در ازل نصیبه هر مومن مقدر شده بوی مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن
و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقب وجه الله را آن نور
مثل ستاره تابان لرزان و نمایان میگردد و آهسته آهسته نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسید

در تمام بدن ساری شود مانند نور بصری که مدرک الوان و ضوء است خاصه این نور دریافت مرضیات حق تعالی
است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجعول است این نور
برای دریافت رضای او تعالی است و طریقش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغیری
نمایان در تجلی که محاذی کمال وست پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از آن رضا یا نارضا را توان فهمید
بعض اشخاص آنچنان می‌باشند که معامله ایشان از قلب تجاوز نکرده و ایشان را از همان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازند
مثلاً هرگاه قصد میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا با آن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و نوع فور
رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سیما صفت انقباض و نفرت و
رمیدگی لاحق حال ایشان میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است و بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند
پس ایشان رضا و نارضای حق جل و علا را بسبب حلول صفت تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا از آن منزه و مبرا است تفصیلش آنکه
آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر میشود در آن آثار تغیری حاصل نمیشود چنانکه الآن کما کان
وصف او ست همچنان بنسبت آن آثار بر یک صفت است که از ازل تا ابد گاهی در آن تغیر نیست اما بنسبت
امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است آثار
عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف می این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب
نمیشود و در روز رستخیز اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکانش مبدل خواهد گردید و
قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک وی نیست
تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات
نیست تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و احکامیکه
بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می باشد بواسطه این جسم عنصری
مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن حقیقت میگردد مثلاً می گویند
که نزد زید رفتم و پیوسته با وی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بران جسم نمی تواند کرد آن وقت هیچ کس نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پوست
با وی نشستم ذات منزه آن بیچون بیچگون هم چنین در صورتی و لباسی متستر شده نمایان میگردد و اینقدر فرق
هست که حقیقت انسانی مقید بجسمی میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت
حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است بهر صورتی که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت
تغیر میشود و ازینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتیکه اخص خصوص از دو پیش می آید فنا ازان ذات
دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضا و نارضای حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه
متفاوت و متبدل خواهد شد زیراکه احکام شرعیه بهمان طور هست که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در
امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی
است بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود منجر بنارضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در
هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری
است و سالک را چون این کمال دست میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من جه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی
درمیان نباید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف
مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری
بموجب آن رضا سر انجام خواهد داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایات الهیه بوفور و کثرت
بر حالش بجوش خواهد آمد و عظمای آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخصی که رای فی
مخالف حکمت است مقرر او را بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را لوقف
و استمرار بر همان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و درین
مقام اهل ولایت را پرتو نبوت دست میدهد اگر برسانیدن امور که بر ایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر برسانیدن
آن مامور شوند پس به پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولو العزمی مقرر
میگردند و درین مقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام
جمیع مهام او را مقرر کرده مانند نائب سازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه جانا کاریکه از دست

خلیفة الله سرانجام می‌شود از دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری حقا
خدمت بلاریب بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آن خواص
هرچند کار وزارت را سرانجام داده فاما وزیر نشده و این مقام نهایت راه ولایت است راه ولایت بعد آن
هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم

باب چهارم دربیان طریق سلوک راه نبوت

وآن مشتمل بر شش افاده است

افاده ۱ طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب
ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابدیست رسوخ قدم در مقام توبه است تفصیلش آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات
شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل
افراط و تفریط در عبادات این همه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها والا از
علمای محدثین استفسار کند بعد ازان انعام حضرت حق و تربیت جواد مطلق که در باره این ذره بمقدار مبذول
شده بار بار بملاحظه جست تصور درست در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز
روبروی بصر بصیرت خود مرة بعد آخری پیش گیرد بعد ازان در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی
مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بمقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر
و مستقبح است و این معنی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او
قرار گیرد چنانکه اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را حالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان
نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن
خود مستحکم سازد چنانکه قبح این منهیات عقل و قلب او را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات خوفی و وحشتی
پدید آید چنانکه صدور آن منهیات را از خود بجای وقوع خود در تهلکه جان و مال و آبرو از ته دل شمارد بعد ازان عظمت
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظه کند که این صفتی است از صفات ازلیه ربانیه که آنرا
بعالم امکان هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی همان صفت

ازلی و کمال ذاتی خود را انزال فرموده هم نزاول واسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده بمشابه آنکه بادشاهی عظیم القدر
دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه که هرگز
لیاقت التفات بادشاهانه نمیداشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی
و مرا بهمین جنبش بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و بعنایت خود مصروف خواهم ساخت
پس اگر در حال این فقیر نهایت تامل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله مسافتی ورزیده شود و انکشاف گفته شود که
اگرچه بظاهر در دست آن فقیر یکجانب دستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت است و
الغرض عظمت اینکلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق اینکلام پاک را بآن مصحف
ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و باز اگر این ملاحظه
میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی کلفت می
آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل طول و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود نهم البته او را بسبب
این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمشابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر
او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را
بران یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن او کما حقه
قرار یافته و دناقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمدی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و
طریقش آن است که وقتی را از ایام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و بلجاج و
نیاز بیش از بیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بار خدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه چیز قادر توبه که قدم اول راه نجات
است بمن عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است
شعر تو چون ساقی شوی درد تنگ ظرفی نمی ماند :. بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها :. بعد ازان
صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه قلب تا که عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان
صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیآت و حصول حقیقت توبه متوجه دارد بعد ازان همان لجاجات حضرت
حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منهیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پدید آ

و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال در قلب و هم او در همان حالت فرو رفت فبها و الا این امر را بر روز دیگر
حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رو دهد بعد ازان در اثنای همون حالت
عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان خود و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت
آنکلام پاک و وساطت او فیما بین الرب و عباده نیز بینه او را مالامال سازد و سرور و ابتهاج بلابست آنکلام
پاک کاسه سر او را بر سازد پس نظریکه ممزوج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدایا
اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان
اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات آن به نسبت این طالب که تمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق
او از جمله منهیات است جملا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب
از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است
قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب اشیا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون
چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ همتی بر ایقاع
آن فعل یا اجتناب ازان مراز ته دل و مثل میخ فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند
همچنین همت قویه از ته دل خود بر آورده و بقرآن مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت
تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و
عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده
التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسانی بعد ازان او را علی الدوام
بمراعات عقد توبه التفات ضرور است که در حضور ملک الملاک که قادر علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات و شدید
العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر جبین
من علی الدوام باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه پادشاهی عالیشان صاحب قدرت انتقام محلکه داده باشد که فلان

چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و هر قول و فعل ملاحظه آن محله می ماند یعنی هر گاه که
قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل وی خطور میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که
این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد از آن او را بر روی کار می آرد و نیز او را همی باید که خصوصیتی
زائد و مناسبتی تو به نسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد و مثل مناسبت طالب با شیخ خود و مثلا شخصیکه در
طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی عظیم هم میرسد و وقتیکه آن بیعت
بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق او را هم میرسد که خود را از زمره غلامان آنجناب و از جماعت
حلقه بگوشان آن عالی قباب میشمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این
طالب با آن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین توبه را بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و
اجتناب از بدعت ممتاز دوران خود و زمان از امثال و اقران باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود
بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لا بد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را
فرع آن و نیز ظاهر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط میگردد نهیت
تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله است و
از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربه صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر دست عزیزی
بیعت میکند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از مواقع ارتکاب
معاصی و مظان ملابست منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه متحقق میشود یکی
آنکه آن عزیز را با وجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علا همان
عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بهمت خود
اثر همت خواه در منام خواه در یقظه در میان آن طالب و آن قبائح حائل گردد دیگر آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود
بسوی آن عزیز از غیب لطیفه غیبیه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه بوجهی من الوجوه

منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بته حال طامع حصول مرام گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن مجید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الوجوب والممکن و وجاهت او عند الله بحدیست که کسی را ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است علاقه که در میان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه در منام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود ؛

افاده ۲ ؛ چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر لسانی در مراتب صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها والا از ماهر از محققان این فنون که ذوی الاعتنا و اولی الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز لغت عرب دل التفات نورزد و بموشگافی متعمقین فنون ادب که خود را برای تخیلات نمائی محققین عربیه قرار داده بر جم غفیر از اهل اسلام راه مقصود زدند مغتر نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است ؛ **بیت** ؛ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین راه که تو میروی به ترکستان است

بعد ازان خلاصه این معنی و تفاصیل این مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم

سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن با اذکار و ادعیهٔ ماثوره بزبان لا بین الجهر والاخفاء اکثر احیان شروع کند و اما
جهر مفرط و اخفای مفرط پس بعضی اوقات مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط
از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل
ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهدهٔ نفس یا
ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از ان حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس تا دامیکه آن حالت
متحقق باشد آن ذکر از ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جملهٔ ریاضات نفسانیه باید
شمرد و بالجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر رو بملال آرد و به خمول و کسالت انجامد بلکه تدریجاً
نفس را بآن معتاد باید کرد و اما مراقبهٔ صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول در
ثالث مذکور شد ملاحظهٔ انعامات حق و عجائب قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و دید قصور
و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبهٔ صمدیت است در مبادی احوال
بسبب ملاحظهٔ نعم مشترکه و تاثیرات عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث و انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن
از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظهٔ این امر شخصی عامی را حالت مرقوم الصدر حادث
نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار
حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امور مذکوره پیش روی انسان در اکثر احیان جمع نماید
ازین سبب ملاحظهٔ این امور ذهن او را به کمالات حضرت حق تعالی متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه
که بر نفس او یا بر امثال او فائز شده و عجائب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال آن امور ملاحظه نماید
و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرةً بعد اخری بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار روبروی بصیرت
خود حاضر سازد و ساعةً فساعةً خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در بادیهٔ انعامات آن منعم علی الاطلاق
متحیر سازد تا سر رشتهٔ مراقبهٔ صمدیت بدست آید و چون مراقبهٔ صمدیت بر وجهیکه در باب اول در ثالث مذکور شده
ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبهٔ صمدیت کند و الا بعضی
اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر اهم داند و از ذکر ایمانی مراقبه

صمدیت را مویداتی هست که بسبب آن مویدات ذکر و فکر رونق می‌یابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می‌نماید و از اعظم
آن مویدات و اقوای اول خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذوی الحاجات
و خبرگیری مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوائج خود فرومانده و دروازهای حصول مطالب بروی او
مسدود گردیده و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حبل یمانی است
باو مسلم خواهد شد و حدوث همین حبل علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حبل معلوم میشود که ذکر و فکر بکمال خود رسید

افاده ۳۳ ؛ چون حبل یمانی بکمال خود میرسد لابد که طائر بلند پرواز همت طالب برای اظهار اعلام این راه
و اظهر علامات این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت
استکمال حبل یمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این
هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و
استحکام علاقه عبودیت است پر ظاهر است که خود را مثل سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را
از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقه عبودیت است
آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول
وجاهت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر میفرماید و آنرا
عبد نصیحت شعار بذکاوت فطرت خود میداند که در امتثال آن امر کارخانه از کارخانجات مولای وی برباد خواهد شد
پس اگر این عبد درینوقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت و عتاب را
بر خود مسدود ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از
معاملات وی برهم نشود پس اگرچه شرعاً محل عتاب و ملامت خواهد شد لیکن بنابر سعی در اصلاح معاملات مولای خود
خواهد که علامت نصیحت و خیرخواهی است وجاهتی نزد حضور مولای خود خواهد یافت وقتیکه این معامله عبودیت میان
بنده نادان جاهل و در میان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال

نمودن خود را در مظنهٔ هلاکت عصیان انداختن است و درینجا نکته ایست که دانستن آن درین مقام بس ضروریست و آن
اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست که تخلی ارادت بر سه قسم است قسم اول که آن مقصود سالکین راه
ولایت میباشد عبارت از بطلان خواهش و ارادتست بیانش آنکه انسان بسبب کمال رسوخ در مقام
فنا رغبت و خواهش همه اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی هیچ عزم و اراده منقطع میگردد پس
ایشان خود را مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفته میباشند پس گویا که
خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیب سالکین جادهٔ راه نبوت است و آن عبارت از
تابع کردن ارادت خود است مر اراده حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت خواهش
و شهوت خالی نمیگردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت
از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان محو نشد لیکن بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضا و رغبت و کراهت
و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز
استعمال نمی نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسانست
که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود
امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب عالیه چهرهٔ رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف
میشود یعنی از دل خود شناخته اند که آنچه انسب و اولی است همونرا حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و
اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل ما بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه
انسب و اولی در حق ما بندگان است در همان امر ما را استعمال خواهد کرد و همان چیز ما را مامور خواهد ساخت
لهذا عقول و ارادات خود را در کارخانجات الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمرهٔ بندگان
منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانهٔ او دخل
ندهد بلکه نظر خود را برابر چهرهٔ مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم شمارد و شعار خود نسازد بلکہ مثل خدمتگار در دوام حضوری ملازمت را شعار خود شناختہ
دارا و ضاع و اطوار مولای خود مرضی او شناختہ دائما روبروی نظر او خود را حاضر دارد و ہمیشہ منتظر در دوام
او بودہ باشد تا ہر امر یکہ از جانب مولای او صادر شود خود را در ہمان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد *

افادہ ۴ * چون فنای ارادہ بکمال خود میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمرہ
محدثین و شہدا مراقبہ عظمت پیش گیرد بیانش آنکہ چنانکہ سالکین راہ ولایت اول در تحصیل ملکہ یاد داشت
میکوشند یعنی دوام توجہ بجانب حضرت حق بعد از انکہ ملکہ یاد داشت در صلب نفس ایشان می نشیند آنرا
بہ بعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطہ بر جمیع کائنات یا ظہور در مظاہر متعددہ یا صدور کثرت کونیہ از
آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت جودیہ باین طالب ہمچنین طالب این راہ نبوت را باید کہ بعد از حصول
ملکہ یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را منضم نماید و مضمون لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
وَلَهٗ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ
را ملاحظہ کند و معیت و قرب علمی را پیش نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و
بر و بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب و درون و بیرون خود برابر انگارد پس ہر حرکتی و سکونی کہ از وی یا از غیر او صادر
شود بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از تہ دل و این مضمون سر برزند کہ این را حق تبارک و تعالی میداند و می
بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکہ سائر حالات تنہا نداند بلکہ حال او مثل حال کسی باشد کہ ہمراہ او علی الدوام
شخصی می ماند کہ آن شخص را بہ نسبت آنکس ہم علاقہ ابوت و ہم علاقہ تربیت و ہم علاقہ ولایت و ہم علاقہ سلطنت
و ہم علاقہ آقائی و ہم علاقہ استادی و ہم علاقہ پیری و ہم علاقہ محبت و ہم علاقہ محبوبیت بہم رسیدہ باشد و محض
بر قرب و وجود و می اکتفا نماید یعنی محض اینقدر دانستن کہ آن شخص ہمراہ من موجود است درین راہ کفایت نمیکند
بلکہ این ہم باید دانست کہ آن شخص ہیچ میبیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین و آفرین
برآن میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاہت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمرہ خاصان خود می شمرد
و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و مذلت در دنیا نصیب او
میشود و او را در زمرہ کافرین نعمت میشمارد و عفو معاصی عظیمہ بطاعات یسیرہ کہ ممزوج بکمال اخلاص و شدت

انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد مینماید بالجمله نکته
گیری و نکته نوازی شان اوست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم ست که این مضمون را
تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چکاره می برآید بلکه مقصود آنست که حال آن طالب
در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر ست ملازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط
اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب بر هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجی از امواج بحر
زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تاثیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع
کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیر واحد در علویات و سفلیات مجموعها و
فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال و مثال حال کسی باشد که شخصی وی
را گرفته محاذی دریای زخار در جو آویخته کند پس اگر آن کس زیر پای را می بیند آنرا قابل تحمل ثقل خود نمی پندارد
و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد و بسبب ثبات خود غیر از ان
شخص هیچ چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت
هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس در تمامی
عالم مهالک من ست چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج
امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا ملحدی آن شمشیر
برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من
نه برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ
مطلق دست محافظت از سر من برداشت هر مورچه پامال و مگس هم حال متعرض کار من شود و در اهلاک من کفایت
میکند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین
جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون
مشهور معروف است ندانی که مقصود ازین کلام آنست که بران طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب

امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمیشود چه این امر النشاء از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در
دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه ممنوع است که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است منظور نیست بلکه مقصود آنست که
خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند عقل و هوش را پراگنده سازد بر این طالب بوقت اسباب مهلکه و بعد
آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی ایضاح این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی
بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد پس میگوییم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی
چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لابد مادامیکه آن
چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد و لابد گونه تغیر
در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلبش در میان قرب و بعد آن چوب
هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا
اضطراب و تشویش دل او را فرا نمیگیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین سالکان صادق همه کائنات
را مثل چوب و سنگ در دست حضرت حق میدانند و همه موجودات را مقهور عظمت او میشناسد اگرچه خوف و اطمینان
طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه بر او طاری شود اما قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید
شنیده که حضرت ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند
و در اثنای طلب از آنجناب هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده و الا صدور دعا بکار از صمیم قلب
سر بر میزد از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر برزد که أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

افاده ۵ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول
مذکور شد بدست آید و بعض ارباب کمال درین مقام و در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش
گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بی شمار است منجمله آن شان حلم است که با وجود شدت مخالفت
[illegible] تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات با فحش قبایح و اکبر معاصی
مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و با خلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان درگذرند و بکشف رحمت و آن تائب را بکمال عنایت مهربانی پرورش می نماید و آن جریمه
قبیح را نسیاً منسیاً میسازد و تعذیبات بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل نزال غیث
و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف از آن اشتراک میدارند
و دریای رحمت و همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن و منجمله آن شان سعت است
که در نفوس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کامله البشریه در مرتبه قصوی
از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل ایشان تنگ
و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه به هر یک امر توجهی میکنند و دل میسازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک
کارخانه را بجهتیکه شایان او ست میدارند نه بحدی افراط میکنند که در یک کارخانه بهمگی همت خود غریق شده
کارخانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا
در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریط میورزند که آن کارخانه [illegible]
شود و اهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل نشینند و همچنین در امر ملاقات مع الناس سعت عظیمه
میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه و متغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش
می آیند که شایان او ست و معاملتی بر روی کار می آرند که بپیمانه استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند
که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگرچه اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشد
حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد و بعد از آن باید فهمید
که چه قدر یکه فرق در ما بین کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کامله است همون قدر فرق در ما بین وسعت الهیه
و وسعت حوصله این کامل است هرگاه معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدر یکه بر کارخانجات رنگارنگ و
معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت و منجمله آن شان عدم
اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و
مضادت اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه
جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهر از ان طریق برایشان نعم متتالیه فاضت میفرماید
بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود راست که اگرچه آن پدر مشفق
بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش و تادیب خیرخواهی
و لطف پدری مستور است بالکل او را برباد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است لیکن
مقصود درینمقام آنست که این تادیبات بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و
هر سرزنش راه خلاص او را اهم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود از ان مواخذه تفحص نماید
و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات از ان مهلکه بر وی هویدا گردد و اصل اینهمه شیون علو ذاتی است
که پرتوه از ان بر نفوس کامله می افتد و بعلو همت مسمی میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده
باشد این امور خسیسه بنا را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی
در معاملات او دست دهد لهذا السبب سب و شتم ارذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و داعیه انتقامی حادث
نمیشود چه ان کبرا این اراذل را مثل غبار و خس و خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را
باعتبار انشراح آن بشیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی
بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو ذاتی را بمثابه تخم آن درخت قرار باید
داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس طالب را بعد ثبوت
ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی الوهیت
نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تخلقوا
باخلاق الله اشارتی است باین هرگاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلا ریاست قومی باو مسلم
شود یا معاملات مشتته بر وی هجوم نماید یا کسی از مخالفان با او راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده
بمقتضای آن شان الهی محض تشبیها انته معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع و هیئت
او در نشست و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالا مال کرده و در تمام بدن او سرایت
نموده است مثلا وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید همان لهجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از ان

جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید

فائده: باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقبه آن میکند لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بر آن غذا دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از آن غذا باین مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه که درمیان آن کریم مطلق و بندگان خاص او گذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی هم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بر وی بعضی معامله خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی و ملأ سافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این امر در باب اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بمثابه آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه بامزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری از آن اشیا هم باو عطا کرده چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود و گو که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود و مالک آن طعام لقمه از آن غذا هم باو عطا کرده چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوائج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق هم می افتد که آن مفلس لیاقت آن شیء که دیده طمع خود را بر آن دوخته بود نمیدارد و مثلا مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس الحال مالک آن فواکه آن مفلس را باعطای چیزیکه از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعة الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد و مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول

بشریه آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعیین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد
آن طالب است مثلاً شخصی بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اوان طلب او را ثبوت مراقبه عظمت و عزلت
نموده پس آثار آن مرتب شده باشند اما شدت ذکای ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او
خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات ملکوتیه و را حاصل خواهد شد اگرچه این
امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت ندارد بلکه بسبب اکثر طالبین طریقه حق باشغال و اعمال این طریق
مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را کما حقه در خود نمی یابند مبتدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی از ایشان
صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشتغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از
جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت در میان آن اعمال و
اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص مشایخ اهل
کمال میشنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند
و اثری از آن کمال در خود نمییابند در بادیه تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند و
گاهی در تصور شروط و ارکان آن عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبرا صادر شده بود
حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب هو الهادی الی طریق الرشاد

افاده ۱۱: چون مراقبه الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام کمال و تکمیل
باو مسلم شد و مرتبه خلافت عن الله نصیب او گردید بعد از آن بعضی از کاملین را مقامی رو می نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قد
تصویر او کوتاه و نازیبا است این مقام مقام انکشاف وجه الله است که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمز است بسوی همین معنی غامض هرچند ایضاح این مرام به تقریر و کلام متصور نیست
ع لذت می نشناسی بخدا تا نچشی، لیکن تخییل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه البته بیانش
آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بنور البصر میشود
و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک
عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور یکه بین التجرد و التعلق

است بقوت واهمه که بین العقل و الحواس است پدید می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده بقوت
عاقله که مماثل این نور در تجرد و بساطت است متحقق میشود و برهمین قیاس سایر لطائف انسانیه مثل ادراک تجلی
اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفه سر و ادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانیه است که اورا
قلب می نامند پس از همین جا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون با بیچگون فی بی شبهه بی نمون متعالی از
تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است معرا از همه تنزلات حتی که از وجود منبسط که اصل تنزلات
است منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت آن مرتبه ذات که او را مجهول المطلق
ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه در حدیث شریف اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهٗ
فِی ظُلْمَةٍ فَاَلْقٰی عَلَیْهِمْ مِنْ نُوْرِهٖ فَمَنْ اَصَابَهٗ مِنْ ذٰلِكَ النُّوْرِ اهْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاهُ ضَلَّ
اشارتی باین معنی رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعداء بدء فطرت ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور
حق بمثابه نور بصر است که در مجمع النور مکنون است و چنانچه سبب ابصار فی الحقیقت همان نور است و تمامی پردهای
چشم بلکه خود جرم چشم فقط لباس آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و مهتاب از مویدات آن چه اگر
آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آینه آن شخص در زمره کوران معدود میشد و کور را از جرم
چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم
یا بسبب آفتاب و مهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تأمل کنند البته دریابند که آله ابصار فی الحقیقه همون نور
بصر است اما چون آن نور از راه چشم بر می آید سببیت را بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره موید
همون نور بصر است باین جهت این انوار را هم اسباب ابصار میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت
همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آله ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور
قدسی است که در اوایل ظهور ارواح نصیبه اهل سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در ته لطیفه عقل
مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه بانواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل
ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان و الاشکال و بانوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماوی
و وجود انبیای کرام و علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام انبساط و انشراح یافته و آنکه تحقیق این انوار

غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور قدسی از ازل الآزال در نفوس مودع است و این انوار
غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال
چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آنها را حاصل شده یا بسبب
نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا مارا توجه الی الله دست داده اما اگر بتحقیق پی برند البته بدانند که سبب
حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی است که در ازل الآزال نصیب ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را
رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الآزال
از ان نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند
و مثل کور خلقی در عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی
در رنگ لطائف انسانیه ظهور میفرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در ان راه مییابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از این امور مذکوره بر روی کار می آرد و این لطیفه نورانیه را به حجر
بهت ملقب می نماییم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند
تصور باید کرد و چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون
برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب منطمس
میشود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش آنست که
مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه او منطمس میشود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد همچنین چون کار نفس کامله
به حجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس از حجر بهت سر بر میزند
و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بهت میگردد و بمثابه آن که در تمام بدن
شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت دیده وا گردد و این حال غیر آن حال است که سالک
راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که قالب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان در ان گم

میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب انبساط بحر بحت حکم قطره بنسبت دریای اخضر هم نمی دارد
چه عنایت اینحال آنست که تمام وجود سالک آلهٔ ادراک تجلی قلبی گردد و مآل آنحال آنست که تمام باطن آن صاحب
کمال بواسطه ادراک ذات بحت شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب
شخصیکه تمام باطنش حجر بحت شده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگرانرا
باعث کدورت و قبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن را نمی یابد بمشابه آنکه شخصی مزاولت علوم
دقیقه میکند و همه کار و بار او متعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث
پرده رو بروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد انداخت البته آنچه از تصویر اینمقام
در حیطهٔ تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه آنمقام فَوَرَاءُ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءُ الْوَرَاءِ

فائده :: الواح خواطر طالبین را بعد ثبوت بسبب استیلای حب ایمانی و رسوخ فنای اراده از نقوش
امانی مصفا و معرا میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین در جدار
قلوب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی تنزهات دنیا و عقبی از ضمیم دل ایشان سر بر نمیزند حتی که یکبار
اسم مبارک الله که بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند بسوی مبادلت این
طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمی نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود القصه صاحب اینحال
همه اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و پس الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بیان شان او ست چون ارباب این طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج
عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب رفیعه قائم میگردند در دل ایشان عشقی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات
کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافرهٔ طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن نه باین
وجه که بمقابله طاعات خود استدعای مرغوبی یا ازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را
از آن خود نمیدانند حتی که بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای پادشاه عالیجاه در طلب
استرضای او مدتی هائم و سرگردان مانده در مناصب عظام سلطنت مثل سپهگری و جماعه داری و امثال آن
انتقالات و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شاهی پایه بلند

یافته و بتحصیل خاص ملقب گردیده پس بنحال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت لانی او موجود و در مملکت او
متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیسی که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه که آنچیز را
بدل سلاقه چیلگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب حق ادب علی است بس قبیح
که خود را از مرتبه عالی فروتر آورده در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این علاقه همین است
که جمیع حاجات خود را که از جملۀ آن طلب مرغوبات و نحو آن از مکروهات است استدعا از مولای خود نماید و همچنین
در تفکر ارباب این کمال اصطفاء و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیب ایشان
میگردد و بطبق رفیق اعلی فائز میگردند و به بنده خاص معبد با اختصاص ملقب میشوند البته میلانی بسوی
امور مرغوبه دارین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگرچه
بس قبیح و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان حادث میشود نه بر وجهی که آن
امور را بنا بر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد لهذا طلب حظوظ
نفسانیه در حق ایشان موجب ظلمت یا قرب میباشد نه مورث بعد. **نظم** موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر میشد آن درخت از نار. شهوت و حرص مرد صاحبدل. همچنین دان چنین انگار.
القصه چون ارباب این کمال باین مقام عالی میرسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه سه فریق میگردند فوجی
بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین را و مصائب
و مشکلات دارین را از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب و فرار از مکروه و ازاله مصائب و
استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب
بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان که دلشان بامور مذکوره و الحق که پایه ایشان بس بلند است از آنکه بامثال
این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بآن مناصب علی است از آنکه فرحی دیگر
طلب نماید اگرچه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای
او واجب الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و
طلب مرغوبات و استرداد مکروهات سعی در شفاعات بنا بر تحکم علاقه عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است

و بنا بر رحمت بر اهل اضطراب و ذوی الحاجات چالاک و سرگرم مبالغه‌اند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در زمان
ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال
نادر و غایت عنا و بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور بلسان
حال اکتفا کرده زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حسبی من سؤالی علمه بحالی بیان شان
امثال این اعیان است حق جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و حوائج قلبیه ایشان را انجاح می نماید
باینوجه که مقتضای قلبی ایشان را خود بخود بالتقریب روی کار می آرد و ایشان را التماس بر علمای محافل قرب
مطلع میسازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان و تکمیل اقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این
امر باعث مزید اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجاهتی پس فیه بسبب این معامله
امثال قران خود بدست می آید. **فائده**: اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین آخرین
من جمیع الوجوه غلط محض و خطا صریح است ع هر گلی را رنگ و بوی دیگر است لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد
اعتبار و جاه در ملاء اعلی بر قوم ثانی تفضیلی که هست بر هیچ یکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی
را بنظر ظهور مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام وساطت فیما بین الرب و خلقه و وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس
بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول تفضیلی که هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله

خاتمه: در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
آمده اگرچه نفس این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و
برهان ساطع است لیکن از بسکه درین جزو از زمان اکثر ناس قال را بر حال می شناسند نه حال را بقال یعنی
نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام بتقلید بهم رسانیده اند میباشد حالانکه
اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب را بر پاره از کلام که مبین ماخذ مضامین باشد
تذییل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذان که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ
کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات
طریق نبوت اجمالا مجبول بوده‌اند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لا سیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی و سیئات در خردسالی بر ایشان ظاهر و باهر بود القصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادت که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت باعانت آن کشاده گردد بحضرت ایشان را بدست آمد و بحصول ملازمت جناب هدایت مآب قدوه ارباب صدق و صفا زبده اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت الله علی العالمین و وارث الانبیا و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقائه و اعز ناه سائر المسلمین بمجده و علائه است و حضرت ایشان از جناب ایشان در طریقه نقشبندیه شرف بیعت حاصل شد و از یمن حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود که بسبب آن وقائع عجیبه کمالات طریق نبوت که مجملا در ید و فطرت مندرج بود به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوه جلوه گر دید آول و افضل آن معاملات آنست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب را صلوات الله و سلامه علیه در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکه یک یک خرما بدست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری از آن رؤیا ی حقه ظاهر و باهر یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بخواب دیدند پس جناب علی مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوب شستند و شو کردند مثل شستن و شو کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباس فاخره بدست مبارک خود ایشان را پوشانیدند پس بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اجتبای ازلی که در ازل الازال مکنون بود بر منصه ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقائع متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت حق جل و علا دست راست ایشان را بدست قدرت خاص خود گرفته و چیزی را از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت در آن

ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا بر علیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص پیش از پیش الحاح کرد حضرت ایشان
با آنشخص فرمودند که یک دو روز توقف باید کرد و بعد ازان هرچه مناسب وقت خواهد شد همان عمل خواهد آمد باز حضرت
ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند عرض نمودند که بنده از بندگان تو
استدعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست کسی میگیرد پاس دستگیری
همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس درین معامله چه منظور است از انطرف حکم
شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم کرد القصه مثال این
وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمدند تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسید و
الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید انیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما طریق استفاده کمالات
راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات اذکار و اشغال و
مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب توارد ثمرات اشغال
یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آنطالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و همان
امر موجب علاقه آنطالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند او بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در جوهر نفس او کامن می ماند و این
امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانش هندی یا صنایع دیگر مثل موسیقی
یا حدادت یا صباغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که اثر املکة الصنائع
میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این شخص
با آن ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده کمون مخفی می ماند
چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری شده که نسبت بعد تحصیل
مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت بعضے
نفوس کاملہ را اولا نسبت حاصل میشود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله برهمین قانون جاری شده است
که مضامین کتابی سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضے نفوس کاملہ را بطریق خرق

عادت اولا بر همان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی میخوانند و آن فتوح الٰہی دیده
بدست ایشان تا بنا گاهی آید بلکه احیانا در تحصیل مبادی باساتذه این فنون محتاج میشوند مثل احتیاج
مبتدیان دیگر بلکه احیانا از مبادی اعاری میمانند الققصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی قادریه
چشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه بسبب کثرت
بعثت بین توجهات آنجناب هدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین
روحین مقدسین در حق حضرت ایشان مانده زیراکه هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب
حضرت ایشان بتمامه بسوی خود میفرمود تا اینکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت
روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت
ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت هر دو طریقه نصیبه حضرت ایشان
گردید اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت
خواجه خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت
ایشان توجهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مرور مدتی
ازین واقعه روزی در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن آفات الزمان در جماعت از
مستفیدان خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک علیه ایشان آن محفل هدایت منزل
منسلک بود همه حضاران محفل سر بجیب مراقبه فرو برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند
بعد انقراض آن مجلس ملائک مانس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل و علا بمحض عنایت
خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه بما ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه
بازوی همت گشادند و تجدید اشغالیکه این کتاب مستطاب بران محتوی گردیده فرمودند اینست
طریقه استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سایر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه و امثال آن پس

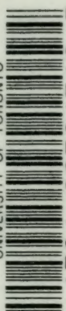
باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بصیرت ارباب کمال را مکحل بکحل قدسی میگرداند بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد حتی که
ایشان بهر چیزیکه التفات کنند دقائق و رقائق آن چیز را کماحقه فراخور استعداد خود دریابند پس گویا که جمیع
نسب ولایت در کمال سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که او تای التفات بسوی چیزی متحقق شد
حقیقت آن چیز مع تمامی شرح و بسط خود پیش وی بصیرت حاضر گردید ندانی که مقصود ازین کلام تفضیل سالک
راه نبوت است بر ائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی
حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گو که افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه
در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرقی بقدر حدت و ضعف خود میکند
اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد والله اعلم :: و اما اخذ مبادی پس باید دانست که
تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکه در مقام قرب الفرایض
قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود و الا تعیین ضوابط طرق موصل
الی الله از جذر طبیعت او فواره صفت می جوشد و آن تعلیم و تعلم را گنجایش نیست :: :: ::

فائده :: درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معاملات حضرت ایشان است فواید لیست پس جلیله و منافع
الیست پس عظیمه از ان جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از ان جمله تحدیث بنعمت الله است که امتثال امر
وَاَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ دران صورت می بندد و از ان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق
جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده او را هدایتی بسوی مقام مطلب یابی
خود متحقق گردد و از ان جمله تنبیه جهلاء اهل زمان است که ولایت از ممتنعات عقلیه شمرده و منحصر بر اوایل این امت
داشته قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند والسلام علی من اتبع الهدی و
الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه و سلم

تمت

فهرست مضامین صراط مستقیم




UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 00581510 5